

«بسم نام خالق آرامش»

نام کتاب: ۵۰ واقعه‌تر که جهان را باید دگرگون کنند (بفردوم)

نام نویسنده: جسیکا ویلیامز

نام مترجم: غلامعلی کشانر

تعداد صفحات: ۱۴۴ صفحه

تاریخ انتشار: سال ۱۳۸۶



کافئین بوکلی

CaffeineBookly.com



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خواهند دید که انگار مظنون به کنش تروریستی هستند. تروریست‌ها در آن نوع فضا و حال و هوا ضرری نمی‌بینند: به جای زبان دین، در آن شرایط می‌بالند و استدلال‌هایشان قوی‌تر می‌شود.^۸

رژیم‌های [پیش‌تر] بدنم، بدون شک از فرصت نشانه‌زوی به سوی "دورویی غربی" استقبال خواهند کرد. "تنش و ارعاب" به پیوستاری از روال‌های وحشیانه‌ای می‌پیوندد که از سوی دولت‌های سراسر جهان بکار می‌روند. این رویه در ادامه‌ی گزارشات شلاق‌زدن و قطع عضو در یمن، اتهامات تجاوز و خشونت جنسی یروهای روس در چین، کشیدن دندان و آویزانی از زنجیر در عربستان سعودی باید ردیف شود.

ثانیاً در مورد شواهد بدست آمده از ابزار شکنجه، این تردید وجود دارد که حتی در بهترین حالت خود، قابل اعتماد نیستند. حتی از سال ۱۷۶۴، سزار بکار یا فیلسوف ایتالیایی هشدار می‌داد آدمی که شکنجه می‌شود، وادار می‌شود تا تندترین راه‌هایی خود را پیدا کند. به دستگیرکنندگان خود چیزی را می‌گوید که دوست دارند بشنوند: "به همین خاطر پاسخ‌اش به شکنجه، مثل تأثیری که آتش یا آب جوش بر روی آدم می‌گذارد، فوری و اضطراری است، پس خود را به جنایاتی متهم می‌کند که در آن‌ها دست نداشته‌است: طوری که همان ابزاری که برای تشخیص بی‌گناه از گناهکار گرفته شده، به مؤثرترین شکلی، همه‌ی فرق‌های میان آن دو را نابود می‌کند"^۹. بعضی‌ها ممکن است حقیقت را در سایه‌ی ارعاب بگویند، اما بسیاری دیگر دروغ می‌گویند. پس شکنجه به چیزی دست نیافته‌است.

تأثیرات درازمدت بر روی قربانیان شکنجه می‌تواند نابودکننده باشد. جیم ولش هماهنگ‌کننده‌ی پزشکی سازمان عفو بین‌الملل یادآور می‌شود که شکنجه "ریشه و اساس انسان بودن را می‌زند. شکنجه‌گران کسانی هستند که تو را در چنبره‌ی قدرت خود دارند و تلاش می‌کنند تا سر حد ممکن به تو صدمه بزنند."^{۱۰} بازماندگان شکنجه، علاوه بر تحمل درازمدت صدمات جسمی شکنجه، ممکن است سال‌ها دچار اضطراب و پس‌نگاه روانی به خاطرات شکنجه شوند.

جامعه‌ی بین‌المللی تلاش سختی کرده‌است تا اجماعی بر ضد شکنجه بوجود آورد. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ شکنجه و بدرفتاری را ممنوع کرد، و این ممنوعیت شامل تمامی حاکمیت‌ها می‌شود. رعایت کنوانسیون سازمان ملل بر ضد شکنجه و سایر رفتارها یا مجازات‌های بی‌رحمانه، ضد انسانی یا خوارکننده نیز برای کشورهای امضاءکننده‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر - که تعدادشان تا ماه مارس ۲۰۰۷ به ۱۴۴ کشور رسید- الزامی است. ابزارهای دیگری نیز وجود دارند که شکنجه را ممنوع می‌کنند. تأثیر ترکیبی این تلاش‌ها



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ممنوعیت شکنجه در همه‌ی شرایط است – اما چرا از کشورهای که کنوانسیون سازمان ملل را امضاء کرده‌اند، باز هم شکنجه گزارش می‌شود؟

بنا به قوانین بین‌المللی و هر نوع سامانه‌ی قانونی، انسانی، باید جلوی شکنجه گرفته شود. دولت‌ها باید همه‌ی گام‌های لازم را بردارند تا تضمین کنند که اتهامات شکنجه مورد تحقیق و تفحص قرار می‌گیرند و مرتکبین و مقصرین، مجازات می‌شوند. باید فشار بر روی دولت‌ها را همیشه ادامه بدهیم تا مطمئن شویم این کار را انجام می‌دهند. باید هیچ استثنایی از قانون بین‌الملل را نپذیرفت، حتی به بهانه‌ی جنگ بر ضد هراس‌افکنی و ترور. شکنجه، فقط آتش هراس‌افکنی و تروریسم را تیزتر می‌کند، و آزادی‌ای را محدود می‌کند که همگان شایسته‌ی آنیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۲۷- هر روزه، یک نفر از هر ۵ نفر جمعیت جهان

گرسنه می‌مانند

در ابتدای قرن بیست و یکم، هنگامی که دنیای ثروتمند از دستاوردهای پژوهش‌های علمی و پزشکی استفاده می‌کند، و در جستجوی زیست طولانی‌تر و خوشبخت‌تر تلاش می‌کند، دشوار است بتوان فهمید که چرا این همه جمعیت دنیا، بایستی باز هم گرسنه بمانند.

آمارها از مشکلی با ابعاد عمیق سخن می‌گویند. هر روزه بیش از ۸۰۰ میلیون نفر گرسنه می‌مانند^{۱۹}. دو هزار میلیون نفر از بدخوراکی‌های دائمی‌ای رنج می‌برند که مشکلات بهداشتی مزمن ایجاد می‌کنند. در حدود نصف مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال (سالانه ۱۰ میلیون) با بد خوراکی مرتبط اند. قحطی در جایی رخ می‌دهد که کمبود مفرط و وخیم خوراک برای تعداد زیادی انسان پیش بیاید، اما گرسنگی می‌تواند سال‌های زیادی دوام آورد و اثرات درازمدتش می‌تواند به همان اندازه مخرب باشد. سازمان بهداشت جهانی (WHO) می‌گوید که گرسنگی و سوءتغذیه در میان جدی‌ترین مشکلات رو در روی جهان فقر است.

و با این وجود، باور نکردنی است که علت این همه، کمبود خوراک نیست. هر ساله دنیا، خوراک کافی برای تغذیه‌ی تمامی ساکنانش تولید می‌کند. اگر این خوراک، به‌شکلی عادلانه و برابر تقسیم می‌شد، هر کسی غذای کافی برای خوردن داشت. تغذیه‌شناسان می‌گویند خوراک سالم روزانه باید ۲۵۰۰ کالری برای انسان تأمین کند. در آمریکا، هر آدم متوسطی ۳۶۰۰ کالری در روز مصرف می‌کند. در سومالی اما، مردم ۱۵۰۰ کالری گیرشان می‌آید.

تولید خوراک هم‌سرعنت تقاضای جهانی است، و قیمت‌ها حتی برای خوراکی‌هایی مثل برنج و سایر غلات سقوط کرده‌اند.

^{۱۹} - برآورد نسبی جمعیت جهان تا تاریخ ۲۰۲۳-۲۰۱۰ (۱-۱۰-۱۳۸۹) ۷ میلیارد نفر و تعداد گرسنگان یک میلیارد و ۳۸۰ میلیون بوده است که نسبت بالا را تأیید می‌کند (به نوشته‌ی سایت www.worldometer.info و بر اساس محاسبات FAO). امارقم ۸۰۰ میلیون با آن نسبت (یک نفر در هر ۵ نفر) ناهم‌ساز است (م).



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پس چرا باز هم، این همه آدم رنج گرسنگی می‌کشند؟

آمارتیا سین اقتصاددان برنده جایزه نوبل، یکی از مهم‌ترین مراجع تحلیل و علت‌یابی گرسنگی است. وی یادآوری می‌کند که گرسنگی بخاطر ناتوانی ملت برای تولید خوراک نیست، بلکه بخاطر نبود درآمد است. افراد فقیر پولی ندارند که منبع خوراک ثابتی را تأمین و حفظ کنند، و در عین حال منابعی هم برای تولید خوراک خود ندارند.

استاد سین، مدعی است که در بیش‌تر موارد باید شرایط سیاسی را متهم کرد. قحطی ممکن است وجود یک دولت دموکراتیک را تهدید کند، اما در مواردی که دموکراسی غایب است یا دموکراسی سرهم‌بندی شده است؛ دولت، غالباً فاقد انگیزه‌ی حل مشکل است. استاد سین می‌نویسد: "در واقع، هنگامی که کشوری مثل زیمبابوه، از یک دموکراسی کارکردی دست می‌کشد، توانایی پیشین‌اش برای دور زدن، پیشگیری و اجتناب از قحطی در شرایط بسیار نامساعد غذایی ضعیف می‌شود. ستوانایی‌ای که زیمبابوه در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، پیشینه‌ای بسیار عالی در آن داشته است. زیمبابوه‌ی اقتدارگرا تر، هم اکنون با خطر قابل توجه قحطی روبروست.

درگیری مسلحانه نیز، فشار بزرگی بر روی امنیت غذایی وارد می‌سازد. سازمان خوراک و کشاورزی ملل متحد (FAO) متوجه شد که از ۱۸ کشور افریقایی نیازمند فوریت‌های غذایی در سال ۲۰۰۱، ۸ کشور دچار منازعه و درگیری بودند و سه تایی دیگر از پیامدهای درگیری‌های پیشین رنج می‌کشیدند. در دوران جنگ، دولت منابع تولیدی را از سمت تولید خوراک به نفع فعالیت‌های نظامی منحرف می‌کند.

شبکه‌های توزیع خوراک و حمل‌ونقل به هم می‌ریزند، و هنگامی که دعوا بر سر تصاحب منطقه‌ای خاص است، برای کشاورزان بخور-نمیر، بسیار خطرناک است که زمین‌شان را بکارند. در سال ۱۹۹۵ در رواندا، در اثر جنگ از هر ۴ کشاورز، ۳ نفر جابجا شدند و برداشت به نصف رسید.

گرسنگی نیز، با شقاوت، به‌عنوان ابزار جنگی بکار می‌رود. یک طرف جنگ ممکن است تلاش کند طرف دیگر را با گرسنگی به تسلیم بکشاند، منابع خوراک را تصرف کند یا نابود سازد (رفتار ارتش برمه در برابر پناهندگان "کارن") و کمک‌های غذایی را از نیازمندان به طرف نیروهای مسلح و افراد خودی و نسبتاً سیرتر منحرف سازد (در سودان و سومالی). زمین‌های کشاورزی ممکن است



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مین گذاری شده باشند یا منابع آب آلوده شده باشند. پس از درگیری‌ها، برای این جوامع، مشکل و یا حتی غیرممکن است که منابع غذایی خود را بازسازی کنند. خشونت مسلحانه در جنوب و غرب آفریقا و در آمریکای مرکزی نسل‌هایی از جوانان را بدون هیچ مهارت زراعی، به ارث گذاشته‌است. تنها واقعیتی که آنان با آن آشنا هستند، منازعه و درگیری است، بنابراین تنها آموزشی که گرفته‌اند، هنر جنگیدن است.

این ناپدید شدن شگردهای کشاورزی سنتی، در مناطقی نیز رخ می‌دهد که بشدت از بحران HIV/AIDS آسیب دیده‌اند. بدخوراکی، به آغاز زودرس "درد-نشان" های AIDS، پس از آلودگی به HIV منسوب شده‌است و احتمال این عفونت فرصت طلب را افزایش می‌دهد-بنابراین طول عمر شخص مبتلا را کوتاهتر می‌کند. در خانواری که یک یا هر دو والد بیمارند، خانوار درآمد ارزشمندی را از دست خواهد داد و ممکن است مجبور شود که دارایی‌هایی از قبیل گاو و گوسفند خود را بفروشد تا خرج درمان و کفن و دفن شود. برخی جوامع اجازه‌ی ارث بردن زمین را به بیوه‌ها نمی‌دهند، بنابراین این زمین هم ممکن است از دست خانوار بیرون برود. کودکان کم سن و سال ممکن است مجبور شوند مدرسه را ترک کنند تا کار کنند یا از بستگان بیمار خود پرستاری کنند.

به‌این ترتیب، دانش تخصصی‌ای که والدین می‌توانستند امیدوار باشند به فرزندانشان انتقال دهند، ممکن است از دست برود.

در مواقعی که کشوری قبلاً با بیماری‌های همه‌گیر یا جنگ ضعیف شده باشد، پدیده‌هایی طبیعی همچون خشکسالی یا سیل، آنچنان دشوار می‌شوند که بسختی می‌شود بر آن‌ها غلبه کرد. فساد، سوءمدیریت و دولت ناصالح به‌این معنی است که کشور ممکن است فاقد منابع مالی لازم برای واردات غذا در هنگام نیاز باشد- بنابراین هر کمبودی در زمینه‌ی غذا بسرعت می‌تواند به قحطی تبدیل شود.

داشتن غذای کافی برای خوردن، حق بنیادی بشر است، و گرسنگی سدّ بزرگی است در مقابل توسعه و بالیدن. مردمی که غذای کافی برای خوردن دارند، می‌توانند بهتر فکر کنند و درآمد بیشتری کسب کنند. یک بررسی در سیرالئون نشان داد که، به‌طور متوسط، افزایش ۵۰ درصدی کالری دریافتی هر کارگر مزرعه، خروجی زراعت را تا ۱۶/۵ درصد افزایش می‌داد.

پس چگونه باید به‌این هدف رسید؟ در غرب ثروتمند، مازادهای بزرگ غذایی وجود دارد در واقع



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آنقدر زیاد که گاهی اوقات غذا عمداً نابود می‌شود تا قیمت‌ها را بالا نگه‌دارند. مقدار زیادی از این غذای مازاد به عنوان کمک به کشورهای فقیر فرستاده می‌شود، اما خود سازمان‌های امدادگران بخوبی آگاه هستند که این اقدامات راه حل درازمدتی نخواهند بود. کلید مشکل، تغییر عواملی است که در اولین گام منجر به فقر شده‌اند:

با افزودن به میانگین درآمد در یک منطقه، به‌طوری که افراد گرسنه، و بنوبه خود، دولت‌های‌شان، بتوانند آنچه را می‌خواهند بخرند.

مثلاً در افغانستان، سازمان‌های امداد، در حال کمک به تغذیه‌ی جمعیتی‌اند که با دو دهه جنگ و خشکسالیِ شدید نابود شده‌است. برخی از این سازمان‌ها دست اندرکار توزیع غذای اهدایی غرب شده‌اند، اما سایر ابتکارات گروهی در پی تامین بذر، ابزار و کود برای کشاورزان بوده‌اند تا کشت و کار خود را راه بیاندازند. این تلاش‌ها، همراه با هوای بهتر و کنترل آفت‌ها، معنی این بود که برداشت سال ۲۰۰۳، پنجاه درصد بیشتر از سال قبل پیش‌بینی شد. اما سازمان "کریسچن اید" نگرانی شدیدی در این مورد ابراز کرده که سازمان ملل هنوز در حال ارسال محمولات عظیم گندم به منطقه‌است - یعنی این رهیافت عملاً باعث شده که قیمت‌های گندم محلی دچار سقوط شده و کشاورزان به سمت کشت‌های سودآورتری همچون تریاک روانه شوند. کلید مشکل این نیست که کشورها را وابسته به صدقه کنیم - تازه اگر این کار ممکن باشد؛ به جای آن، جامعه‌ی بین‌الملل می‌باید جوامع گرسنگی زده را به سوی درجه‌ای از خودکفایی هدایت کنند. با کاهش گرسنگی، درآمد کشور بالا خواهد رفت، و بهتر از پیش قادر خواهد شد که با کمبود غذایی در آینده روبرو شود.

اما حتی همین مسیر نیز پیچیده‌است. ملت‌های آفریقا در حال حاضر در حال بحث بر روی نقشی‌اندکه غذای اصلاح ژنتیکی شده، بایستی در مبارزه بر علیه گرسنگی ایفا کند. آمریکا مدعی شده‌است که کشت‌های پر محصول اصلاح-ژنتیکی شده می‌توانند با افزایش درآمد کشاورزان، به مبارزه برضد گرسنگی یاری رسانند. حتی پیشنهادهای وجود دارد که اصلاح ژنتیکی می‌تواند محصولاتی اختراع کند که بتوانند کمبود ریز-مغذی‌ها (ویتامین و نمک‌های معدنی) را هدف بگیرند. برخی کشورها با علاقه‌ی بسیار، از دورنمای کمک-غذای "اصلاح ژنی شده" استقبال کرده‌اند، در حالی که سایرین آن را "سم" نامیده‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مطمناً مسائل درازمدتی در اینجا وجود دارند که باید به آنان توجه کرد، نه فقط بر روی تأثیرات
ممکنه‌ی غذای "اصلاح ژنی شده" بر روی مصرف کنندگان و محیط زیست، بلکه در مورد فرهنگ
وابستگی‌ای که می‌تواند ایجاد کند. کشورهای فقیرتر، برای بدست آوردن فناوری اصلاح ژن، به
کشورهای توسعه‌یافته و شرکت‌های چند ملیتی بزرگ، متکی‌تر و وابسته‌تر می‌شوند، فناوری‌ای که
خودشان بضاعت آن را ندارند.

یکی از مهم‌ترین عوامل کاهش گرسنگی بنظر می‌رسد تحصیلات و آموزش‌های عمومی است.
FAO برآورد می‌کند که در حدود ۳۰۰ میلیون کودک فقیر در جهان، یا در مدرسه حضور نمی‌یابند و
با این‌که در طی حضور در مدرسه، یک وعده غذا دریافت نمی‌کنند. آموزش و تحصیلات بنیادی،
مؤثرترین ابزار بالندگی و توسعه‌ای است که وجود دارد. در کشورهای با ۴۰ درصد جمعیت باسواد،
میانگین درآمد سرانه‌ی ناخالص ۲۱۰ دلار است، در حالی‌که همین شاخص، در مناطقی که ۸۰ درصد
مردم باسوادند، ۱۰۰۰ دلار و بیشتر است.

دخترانی که به مدرسه می‌روند دیرتر از دواج می‌کنند و بچه‌ی کمتری دارند. کشورزانی که حداقل
۴ سال تحصیل کرده‌اند، تا ۱۰ درصد بهره‌ورترند.

کنفرانس جهانی غذا در ۱۹۹۶، کاهش ۵۰ درصدی مشکل گرسنگی جهانی تا ۲۰۱۵ را هدف
گرفت. برای این کار لازم است تعداد افراد گرسنه هر ساله تا ۳۳ میلیون نفر کمتر شود. در حال
حاضر، گرسنگان، سالانه فقط ۶ میلیون نفر کاهش می‌یابند. این رشد باید تسریع شود. در اکتبر ۲۰۰۳،
برنامه‌ی جهانی غذا، یادآور شد که کمک‌های اهدایی به این صندوق، همپای تقاضای کمک غذایی
نیست. در سال ۲۰۰۳ برای تغذیه‌ی ۱۱۰ میلیون نفر در سراسر جهان، صندوق نیازمند ۳۰۰ میلیون
دلار بود، و کمک‌های مالی تا ۶۰۰ میلیون دلار (یا نزدیک به ۱۵ درصد) پایین‌تر از این مبلغ بوده‌اند.
نهاد‌های جهانی همچون WHO خواستار شناسایی جهانی این نکته‌اند که بهداشت و تغذیه‌ی درست،
جزء حقوق بنیادی بشرند. مبارزه با گرسنگی به ملت‌های فقیرتر فرصت می‌دهد تا کوره راهی بسوی
توسعه در زیر پای خود بسازند. مدیر کل افتخاری سازمان WHO، گروهارلم بروندلند اظهار می‌دارد
که "یک رهیافت قدرتمند حقوق بشری لازم است تا میلیون‌ها انسانی که از انقلاب بهداشتی قرن ۲۰
عقب مانده‌اند، به قطار این انقلاب سوار شوند".



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ماده (۱) ۲۵ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) تأکید دارد که "هر کسی حق زیست متعارفی دارد که برای سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش کافی باشد، این رفاه شامل خوراک می‌شود." دریافت حقوق بشری، مسئولیت اولیه را به گردن حکومت‌ها می‌اندازد تا برای تضمین دسترسی مردم به غذا، هر کاری را که در توان‌شان هست انجام دهند. اما همگی ما نیز مسئولیتی داریم ابعاد بزرگ این مشکل را به‌یاد داشته باشیم. ما می‌توانیم از سازمان‌های خیریه‌ای که کارشان ارتقاء امنیت غذایی است پشتیبانی کنیم و نیز می‌توانیم از دولت‌های مان بخواهیم آنچه را در توان‌شان هست کمک کنند - هیافتی که شامل فشار بر دولت‌ها در مورد محترم شمردن تعهدات امداد رسانی‌شان نیز می‌شود.

قربانیان قحطی ممکن است گه‌گاهی در صفحات اول رسانه‌ها و خبرنامه‌ها مطرح شوند، اما بیشتر قربانیان گرسنگی از نظرها پنهان می‌مانند. گرسنگی؛ به فقرا و ضعفا آسیب می‌زند. این مشکل پیچیده‌ایست که به تلاش بین‌المللی. فوق‌العاده‌ای نیازمند است. ما همگی مسئولیم، اما در عین حال همگی نیز، کاری از دستمان برمی‌آید هر چند اندک!



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۲۸- این روزها، از هر سه سیاه مرد زاده‌ی آمریکا، ممکن

است یک نفر به زندان بیافتد.

آمریکا ممکن است سرزمین آزادفردها (آزادزنان و آزاد مردان) باشد، اما تعداد فزاینده‌ای از اهالی آن گهگاهی آزادی‌شان گرفته شده‌است. در ژوئن ۲۰۰۲ تعداد افراد پشت میله، سر از ۲ میلیون نفر درآورد و آمریکا -با سبقت از روسیه- وطن بزرگترین جمعیت زندانی جهان شد. در ۲۰۰۵، هفت میلیون نفر در وضعیت حکم تعلیق زندان، زندانی یا آزادی مشروط اند. یعنی بیش از ۳ درصد جمعیت بالغ^۱. یک نفر از هر ۳۷ نفر آمریکایی مدتی را در زندان گذرانده‌است -که بالاتر از آمار ۱۹۷۴ یعنی یک نفر در ۵۳ نفر است. اگر روند کنونی ادامه‌یابد، یک نفر از هر ۱۵ کودک متولد در ۲۰۰۱، در طی عمرش به زندان خواهد افتاد^۲.

بیابیم به آمار نگاهی نزدیکتر بیاندازیم، و برخی روندهای حتی نگران‌کننده‌تر را ببینیم که سر درمی‌آورند. از میان کودکانی که در ۲۰۰۱ بدنیا آمدند، یک مرد سفید، یک در ۱۷ احتمال دارد که به زندان بیافتد. برای مردان اسپانیولی تبار این احتمال یک در ۶ است و برای مردان سیاه، یک در ۳ است. وقتی متوجه می‌شوی که سیاهان ۱۲٫۹ درصد جمعیت آمریکا هستند، می‌توانی دامنه‌ی مشکل را بفهمی. یک ششم تمامی مردان آمریکایی^۳ آفریقایی تبار، زندانیان فعلی یا پیشین‌اند، در حالی که آمار سفیدپوستان یک در ۳۸ است^۴.

واضح است که چیزی در این میان مشکل دارد. جمعیت زندان‌های آمریکا در سی سال گذشته سر به فلک گذاشته‌است. در سال ۱۹۷۰، فقط ۲۰۰۰۰۰ زندانی در زندان‌های ایالتی و فدرال وجود داشته^۵. از آن‌گاه تاکنون، سیاست‌هایی همچون قانون "سه خلاف و بعد فاتحه" اعمال شده از ۱۹۹۴ -که مجازات ۲۵ سال تا ابد را برای سومین خلاف تعیین می‌کند - باعث شده تعداد زندانیان بشدت زیاد شود. مردان سیاهپوست، درصد بالایی از کسانی را تشکیل می‌دهند که متهم به جرائم خشن (۴۲٫۵ درصد در سال ۲۰۰۱) هستند، به‌طوری که با محکومیت‌های طولانی، و به‌شکلی ناهمخوان با نسبت دیگران، اسیر زندان می‌شوند^۶.

"جنگ در برابر مواد مخدر" نیز تأثیر وحشتناکی در پرکردن زندان‌ها داشته‌است. گروه "پروژه‌ی محکومیت" گزارش می‌دهد که ۷۰٪ محکومین زندان‌های ایالتی در سال ۱۹۹۸ متهم به جرائم غیرخشن بودند: خلاف کاران مواد مخدر ۵۷ درصد زندانیان فدرال را تشکیل می‌دادند.

در این حوزه‌هاست که کم کم متوجه می‌شویم اعمال قانون چگونه گرایش نژادی می‌یابد. آمار رسمی دولت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آمریکا نشان می‌دهند ۱۳ درصد افرادی که استفاده‌ی ماهانه‌ی حداقل یک بار مواد مخدر را می‌پذیرند، سیاهپوست‌اند. اما سیاهان ۳۵ درصد بازداشتی‌های مالکیت مواد مخدر، و ۷۴ درصد زندانیان همین جرم هستند. ایرا گلاسر در یک سخنرانی به‌شدت تأثیرگذار در اتحادیه‌ی آمریکایی آزادی‌های مدنی در سال ۱۹۹۹، سیاست مواد مخدر آمریکا را قانون‌های "حاجی فیروزی تازه" (با New Jim Crow) نامید^۶. وی به بخش بسیار شرم‌آور تاریخ آمریکا اشاره می‌کرد، دوره‌ای که جداسازی سیاهان و سفیدان در قانون ایالات جنوبی آمریکا گنجانده شده بود. در میانه‌ی قرن ۱۹ حاجی فیروز لقبی بود که به شخصیت‌های نمایش معرکه‌گیران و نوازندگان دوره گرد داده می‌شد، نمایشی که در آن بازی‌گران سفید صورت خود را سیاه می‌کردند و آواز و رقص نژادپرستانه می‌کردند. این اصطلاح، نماد تحقیر و پستی سیاهان در فرهنگ عامه‌ی آن روزگار شد و تا پایان قرن ۱۹، قوانینی که بر ضد سیاهان تبعیض قائل می‌شدند به قانون حاجی فیروزی مشهور شدند^۷. گلاسر مدعی شد قوانین فعلی مواد مخدر آمریکا همان کیفیت را دارند. آن‌ها نوعی از "همه‌گیری حبس"، راه انداخته‌اند و ممنوعیت مواد جایگزین مؤثری برای جداسازی نژادی شده‌است.

در هر صورت، به هر دلیلی، قوانین مواد مخدر آمریکا بر ضد اقلیت‌ها عمل می‌کند. میان مجازات کوکابین کراک (که سیاهان و اسپانیایی تباران بیش‌تر مصرف می‌کنند) و کوکابین پودری (که بیش‌تر سفیدان آن را مصرف می‌کنند)، ناهمخوانی سترگی وجود دارد. هرچند تلاش‌هایی برای کاهش این اختلاف انجام گرفته‌است، اما قانون فعلی هنوز حکم می‌کند که مالکیت ۵۰۰ گرم کوکابین پودری ۵ سال زندان قطعی، برابر با محکومیت داشتن ۵ گرم کراک دارد.

به این یکی توجه کنید: رانندگی مستانه با ۱,۸ میلیون بازداشت، پر تکرارترین دسته‌بندی دستگیری‌ها در آمریکاست. رانندگان مست هر ساله ۲۲۰۰۰ نفر را می‌کشند، در حالی‌که مرگ ناشی از زیاده‌روی در مواد، بیماری‌ها و خشونت ناشی از مواد هر ساله ۲۱۰۰۰ نفر بیش‌تر نیست. با این وجود تقریباً تمامی موارد رانندگی مستانه به عنوان جرائم جزئی جنحه‌ای در نظر گرفته شده و با جریمه، گرفتن گواهینامه‌ی رانندگی یا محرومیت از خدمات اجتماعی مجازات می‌شوند. مجازات معمول برای مالکیت مواد مخدر - حتی از نوع سبک آن مثل حبشیش - در بار اول تا ۵ سال زندان است. یادمان باشد که رانندگان مست غالباً مردان سفیدند.^۸

اقلیت‌ها در آمریکا مکرراً تحت اشکال مختلف پرونده‌سازی قرار می‌گیرند. در یک قطعه‌ی شاهراه سراسری ۹۵-۱ در مریلند، هفده درصد رانندگان سیاهانند، اما ۷۳ درصد آنانی که به دستور پلیس کنار می‌زنند و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

جستجو می‌شوند، از همین ۱۷ درصدند. در اکثریت ماشین‌هایی که به‌این شیوه بازرسی می‌شوند موادی پیدا نمی‌شود - و اگر هم پیدا شود، تعدادشان همان‌قدر است که در ماشین‌های سفیدپوستان پیدا می‌شود.^۹ در شهر نیویورک کمتر از یک چهارم ۴۵۰۰۰ بازدید بدنی ثبت شده در سال ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ منجر به دستگیری شدند و دوسوم بازدیدشدگان اقلیت بودند.^{۱۰} در سپتامبر ۲۰۰۳، شهرداری نیویورک شکایتی را پذیرفت که اداره پلیس نیویورک را متهم می‌کرد در موارد ایست و بازرسی، آلوده به پرونده‌سازی و نژادی غیرقانونی شده‌است. پلیس، در بخشی از سازش‌نامه‌ی خود با شهرداری پذیرفت جلوی همی افسران را بگیرد که اقلیت‌ها را هدف بازرسی‌های ناموجه خود نکنند.^{۱۱}

زنان سیاهپوست نیز نسبت به هم‌تایان سفید خود، احتمال بسیار بیشتری دارد که کارشان به زندان بگردد. در سال ۱۹۸۰، نوازده هزار و سیصد زن در زندان‌های ایالتی و فدرال آمریکا زندانی بودند؛ در سال ۲۰۰۲، این رقم به نود و شش هزار نفر رسید که ۴۳ درصدشان سیاه بودند. فقط ۳۱ درصد آنان بخاطر جرائم خشونت‌بار در زندان بودند.

این نوع حبس انبوه زنان تأثیرات جدی‌ای بر روی فرزندان‌شان می‌گذارد. در حدود ۶۵ درصد زنان زندانی، خانواده (یعنی شوهر، فرزند یا هر دو) دارند و کودکان این زنان غالباً براساس این ادعا که مادرشان "صلاحیت" ندارد، از دیدن مادر محروم می‌شوند. بسیاری از ایالت‌ها قوانینی دارند که به آنان اختیار می‌دهد تا حقوق مادرانگی زن را به خاطر حبس، از وی بگیرند.^{۱۲} سه چهارم زنان زندانی مصرف‌کننده‌ی عادی مواد مخدر بودند، تقریباً ۴۰ درصدشان درآمد ماهیانه‌ی کمتر از ۶۰۰ دلار داشتند، و بیش از نیمی از آنان جسماً یا جنساً بدرفتاری دیده بودند.^{۱۳} بعید است با طلسم زندان بتوان به حلّ هیچ یک از این همه مشکلات کمکی رساند. در واقع، در آمریکا، حبس شدن بخاطر جرم می‌تواند منجر به پیامدهایی شود که مدت‌ها پس از پایان مدت حبس هم باقی می‌مانند. چهل و شش ایالت آمریکا "قوانین محرومیت از حقوقی" دارند که به خاطر مدتی زندانی بودن، حق رای را از فرد می‌گیرد. ده‌ایالت این حقوق را به‌طور دائم سلب می‌کنند.

محروم شدن از رأی دادن به معنی گرفتن حق مشارکت در جامعه‌ی مدنی از مجرم بازپروری شده‌ای است که محکومیت خود را گذارنده‌است، قوانین محرومیت از حقوق اجتماعی بشکل مؤثری آزادی‌های تضمین شده‌ای را نفی می‌کند که در اصلاحیه‌ی پانزدهم قانون اساسی آمریکا حق رای دادن را به سیاهپوستان اعطا کرده‌است. این حق با قانون مصوب ۱۹۶۵ محکم‌تر شد. این قانون تازه، شرایط خودسرانه‌ای را لغو می‌کرد که به رأی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دهندگان تحمیل می‌شد -شرایطی همچون باسوادی- با این هدف که جلوی رأی دادن سیاهپوستان را بگیرد. امروزه، ۱,۴ میلیون سیاه مرد -یعنی ۱۳ درصد جمعیت سیاهمردان، به‌خاطر محکومیت‌های جزایی نمی‌توانند رأی دهند. در آلاباما و فلوریدا، ۳۱ درصد سیاهمردان به‌طور همیشگی از رأی دادن محروم‌اند.^{۱۵} آن‌طور که ایرا گلاسر تأکید می‌کند "آنچه که قانون حقوق رأی‌دهی مصوب ۱۹۶۵ برای سیاهان تأمین کرد، ممنوعیت مواد مخدر تا حدود زیادی رشته‌هایش را پنبه کرد."^{۱۶}

این ناهمخوانی نژادی در جمعیت‌های زندانی در آمریکا به واضح‌ترین شکلی به نمایش گذاشته می‌شود، اما در حال آغازیدن در جوامع دیگر نیز هست، در انگلیس یک درصد جمعیت بالغ سیاهپوست اینک در زندان است. آفریقاییان و کارائیبی‌ها (هر دو سیاهپوست) ۲ درصد جمعیت انگلیس، اما ۱۶ درصد جمعیت زندان‌ها را تشکیل می‌دهند.^{۱۷} در سال‌های ۹-۱۹۹۸، سیاهان ۶ بار بیشتر از سفیدان احتمال داشته‌اند که دچار ایست‌بازرسی شوند. انگلیس از هر کشور دیگر اروپایی نرخ حبس بالاتری داشته‌است، و نگرانی‌هایی در این مورد وجود دارد که انگلیس ممکن است به سمت عشق آمریکایی‌ها به زندان سیر کند.

برخورد با این نابرابری‌های نژادی هنگامی بسیار دشوارتر می‌شود که ببینیم گذراندن عمر در زندان، منجر به انزوای فرهنگی و اجتماعی می‌شود، که آن‌هم به نوبه‌ی خود محیط‌زیستی را می‌پرورد که در آن، کودکان‌شان احتمال دارد به جرم روی بیاورند و به سیستم زندان وارد شوند. برآورد می‌شود که نیمی از زندانیان پیشین برای کارهایی به تقلا می‌افتند. آنانی که کار می‌یابند تقریباً نیمی از دستمزدی را می‌گیرند که افرادی همسان خودشان اما بدون تجربه زندان می‌گیرند.^{۱۸} شکست نظام زندان در تأمین آموزش جامع شغلی یا بازپروری به‌این وضع کمکی نمی‌کند. خلافکاران پیشین، بدون داشتن هیچ راه دیگری برای پشتیبانی از خود، ممکن است خود را دوباره زندانی همان شرایط ببینند که به قانون‌شکنی و ادارشان می‌کرد.

سیاست‌مردان و سیاست‌گزاران غالباً مدعی‌اند زندان تأثیر دارد. اما این که زندانی کردن میلیون‌ها نفر چگونه می‌تواند به عنوان نوعی از پیروزی در مقابل جرم دیده شود، تصویری است دشوار. در حالی که تقاضای مواد کاملاً ثابت است، محبوس کردن تعداد زیادی از مردم به خاطر جرائم مواد مخدر صرفاً منجر به‌استخدام کارگران بی‌چون و چراتری می‌شود. با این همه آدم در زندان، زندانی شدن به سختی بازدارنده‌است -در حقیقت، برخی آن را به عنوان فرصتی می‌بینند که با دوستان خود در درون زندان تماس بگیرند. برخی جرم‌شناسان باور دارند که آمریکا ممکن است به "یک نقطه‌ی نهایی" برسد: وقتی هر ساله بیش از یک درصد جمعیت در زندان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

باشند، شبکه‌های اجتماعی فلج می‌شوند، و دیگر نمی‌توان جرم را در زیر کنترل و نظارت داشت.^{۱۹}

نگهداشتن یک ساله‌ی هر زندانی در زندان، چیزی نزدیک به ۳۰۰۰۰ دلار خرج برمی‌دارد. تصور کنید که اگر همین پول به‌این مصارف می‌رسید چه اتفاقی می‌افتاد: خرج برنامه‌های خیابانی کاهش جرم، خرج برنامه‌های درمانی الکل و مواد مخدر. ما علاوه بر صرفه‌جویی در پول مالیات‌دهندگان، می‌توانیم کاهشی واقعی در میزان جرائم را آغاز کنیم. می‌توانیم ببینیم سطوح فقر هم کاهش می‌یابد و کودکان اقلیت‌ها در مدرسه‌ها می‌مانند و مسیر دیگری را برمی‌گزینند.

مسئله‌ی سیاست‌گذاری - بویژه سیاست‌گذاری در زمینه‌ی جرم مواد مخدر - بسیار وابسته به نژاد و طبقه بوده‌است. چنانچه با این مشکل برخورد نکنیم، شیوه‌ی اجرای عدالت باز هم به آفرینش نقطه ضعف بیشتر، انزوای بیشتر، و نفرت بیشتر ادامه خواهد داد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۲۹ - یک سوم جمعیت دنیا در جنگ‌اند

در حالی که آمریکا و متحدانش در مورد حفظ نیروهایشان در عراق، عمیقاً به تردید افتاده‌اند، بیش از یک سوم جمعیت جهان به درگیری ادامه می‌دهند. در سال ۲۰۰۵، بیست و هفت کشور در سراسر جهان در ۳۲ درگیری مسلحانه در حال جنگ‌اند - یعنی در مجموع ۲,۳۳ میلیارد نفر.

بعضی از این درگیری‌ها، مثل نزاع اسرائیل-فلسطین، درگیری‌هایی دراز مدت‌اند که هنوز نشانه‌های واقعی حل و فصل از خود نشان نمی‌دهند. سایر درگیری‌ها، مانند رودرویی میان هندویان و مسلمانان در ایالت گجرات هند، ناسازگاری‌های موجودی هستند که به خشونت جدی سرریز می‌شوند. اما همگی این‌ها از تمامی طرف‌های درگیری تلفات خود را می‌گیرند - یعنی نه فقط از دولت‌ها، نه فقط از رزمندگان، بلکه از تمامی کسانی که در منطقه‌ی نبرد زندگی می‌کنند.

پروژه‌ی گاو آهن^۱، که فهرست سالانه‌ای در مورد جنگ‌های جهانی تهیه می‌کند، "درگیری مسلحانه" را به شکل درگیری سیاسی‌ای می‌بیند که در بردارنده‌ی نبرد مسلحانه میان نیروهای مسلح حداقل یک حکومت، با یک یا چند گروه مسلح خواهان بدست‌گیری کنترل تمام یا بخشی از آن حکومت است^۲. درگیری، هنگامی در فهرست پروژه‌ی گاو آهن قرار می‌گیرد که بیش از ۱۰۰۰ نفر در آن کشته شده باشند. لویی ویلسون، سناتور پیشین کانادایی، در سرآغاز گزارش سال ۲۰۰۲، زشتی جنگ - و پیچیدگی سرشت صلح را بر شمرد. وی نوشت: "صلح فقط متضاد جنگ نیست." او در ادامه می‌آورد که: "زبان سلیس تصویری چینی ماندارین (چینی ماندارین) از ۳ نماد/واژه، در برابر صلح استفاده می‌کند. نخستین واژه برای صلح به معنی برنج در دهان است، یا همان امنیت اقتصادی. دومین نماد زنی است با سقفی بالای سرش، یا در واقع امنیت اجتماعی. سومی دو قلب است که در تفاهم و دوستی با هم می‌تپند، یا همان امنیت انسانی."^۳

برای افرادی که در جنگ زندگی می‌کنند، این سه امنیت حضور ندارند. برای آنان، نبرد مسلحانه از سطح بی‌خطر تصاویر تلویزیونی و ستون‌های خبری. روزنامه‌ها فراتر می‌رود. برای آنان، جنگ و اقییتی است روزانه که آنان را از سرزمین‌شان بیرون می‌راند، آنان را از خوراک یا آب محروم می‌کند، خانواده‌شان را می‌کشد و هرگونه فرصت رشد و تکامل را متوقف می‌سازد. البته همه‌ی اهالی کشورهای در جنگ این تجربه‌ها

^۱- تعبیر گاو آهن، کنایه از این است که سلاح‌ها را ذوب کنید و به شکل گاو آهن در خدمت تولید و زندگی و حیات درآورید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

را نمی‌کنند. اما برای بسیاری از آنان، درگیری، یعنی شیوه‌ی زندگی!

در طی ۲۰ سال گذشته، سودان جنگ داخلی تلخی داشته‌است، دولت خارطوم (پایتخت) با شورشیانی می‌جنگد که پایگاهشان در جنوب است، و راهبردهای نظامی دو طرف در بیش‌تر موارد غیرنظامیان را مستقیماً در خط آتش قرار می‌دهد. دبیر کل سازمان ملل، کوفی عنان، "به حملات شرم‌آور به غیرنظامیان در جایگاه‌های توزیع خوراک یا در نزدیکی آن‌ها" اشاره کرد. سودان هم اکنون بزرگترین تعداد افراد جاکن شده‌ی درون کشوری را میزبانی می‌کند: در حدود ۴ میلیون نفر به خاطر جنگ و خشکسالی از خانه و کاشانه‌ی خود گریخته‌اند، یعنی بیش از ۱۰ درصد جمعیت.

تنها اقلیتی از این تعداد در اردوگاه‌های رسمی آوارگان می‌توانند جا بگیرند، اما بیش‌ترشان در زاغ‌نشین‌های زورآبادی زندگی می‌کنند^۴.

در جمهوری دموکراتیک کنگو، درگیری‌ای که بیش‌تر وقت‌ها آن را به نام "جنگ جهانی آفریقا" می‌شناسند، در فاصله‌ی ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ بیش از ۳ میلیون نفر را به کشتن داد -چه در نتیجه‌ی مستقیم نبرد یا در اثر بیماری و سوءتغذیه^۵. حداقل ۶ کشور دیگر در نزاع میان دولت ژوزف کابیلا، رئیس جمهور و چندین گروه شورشی شرکت داشتند. هرچند "دولت تقسیم قدرت" پس از امضای قرارداد ملی صلح در سال ۲۰۰۳ سوگند خورد، اما نبرد باز هم در شرق ادامه‌یافت و توانایی دولت برای پاسخ‌گویی به نیازهای جمعیت‌اش بسیار محدود بود.

امداگران کمیته‌ی بین‌المللی نجات (IRC) وضعیت کنگو را به عنوان بزرگ‌ترین بحران بشری بر روی سیاره زمین توصیف می‌کردند. ورنر ونسان، رئیس عملیات IRC در کنگو، آنچه را که دیده بود شرح داد: "این جنگی نیست میان گروه‌هایی برضد گروه‌های دیگر، بلکه نبردی است بر ضد جامعه‌ی مدنی، که طی آن زیرساخت‌ها نابود و غارت می‌شوند، تمام داروهای پایگاه‌های درمانی دزدیده می‌شوند، افراد کلیدی‌ای همچون پرستاران در روستاها کشته می‌شوند و مزارع کشاورزی تخریب می‌شود."^۶ گرسنگی و بیماری‌ها به سرعت منتشر می‌شوند و بدون مراقبت پزشکی، تلفات سنگینی برجا می‌گذارند.

در دوران پس از جنگ، بازسازی جماعات وقت می‌گیرد؛ جبران صدمات وارده به زمین از آن هم بیش‌تر وقت می‌خواهد. در طی جنگ ویتنام، نیروهای آمریکایی علف‌کش "عامل نارنجی" را بر روی مناطق جنگی، و زمین‌های کشاورزی بکار بردند. بیست و پنج سال بعد، هنوز که هنوز است آن مناطق آلوده‌اند، و قابل کشت نیستند. دوسوم سفره‌های زیرزمینی آب، که منبع عمده‌ی آب آشامیدنی کویت‌اند، هنوز در اثر نفت‌های نشست شده



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در طی نخستین جنگ خلیج آلوده‌است. کارزارهای بمباران ناتو در کوزوو، کارخانجات شیمیایی و پالایشگاه‌های نفت را هدف قرار دادند؛ نتیجه‌ی یکی از این بمباران‌ها در شهر "پانچه وو" باران سیاهی بود که بر روی شهر بارید، و مواد سرطانی‌ای همچون دیوکسین با تراکم‌های چند هزار برابر بیش‌تر از حدود شناخته شده‌ی ایمنی منتشر کرد. این باران‌ها خاک را آلوده ساخته و کشت کارها را مسموم کردند - و البته خوردن‌دانشان را نیز^۷.

این حقیقت جنگ مدرن است. مهمی تجهیزات فناوری فوق مدرن را فراموش کنید، بمباران‌های کامپیوتری و با هدفیابی ماهواره‌ای را، ادعاهای مضحک "ضربه زدن و ایجاد خوف" را. این همان "نسل چهارم" جنگ است - نوعی از درگیری با تعریف ناروشن و آوردگاه‌های کمتر آشکار.

نخستین نسل جنگ تماماً از نظم و ترتیب سخن می‌گفت. میدان‌های نبرد عملیات را دقیقاً مدیریت می‌کردند. مفاهیم پوشاک هم‌شکل (یونیفرم)، نظام ارتقایی دقیقاً سلسله مراتبی و سربازان عادی همگی از این دوران سرچشمه می‌گیرند. اگرچه در میانه‌ی قرن ۱۹، سبک دیگر نبرد سربرآورد. مسلسل‌ها و توپخانه نظم میدان نبرد را قدری به هم ریختند. هرچند حملات هنوز خطی بودند، و خطوط جبهه و دفاع نفوذناپذیر کلید اصلی کار بشمار می‌آمدند. پیروزی از راه برتری قدرت آتش و فرسایش بدست می‌آمد. نسل سوم، که اختراع آلمان‌ها در جنگ جهانی اول بود، بر روی تغییرات تاکتیکی و بهم زدن نظم دشمن تکیه داشت.

حال، چهارمین نسل در برابر ماست، و از این پس دولت‌ها انحصار جنگ را برعهده ندارند. رزمندگان، بیش از پیش ممکن است شورشیان و شبه نظامیانی باشند که با جوه تمایز انگشت شمار خود و بشکلی آسان‌گیرانه به دور هم گرد آمده‌اند. این دشمنان را به سختی می‌توان از تحرک بازداشت و حتی سخت‌تر این که، بتوان با آن جنگید - پایتختی ندارند که به آن حمله برد، دم و دستگاهی حکومتی ندارند که بمباران کرد، و هنگامی که یکی‌شان کشته شود، ده‌ها نفر دیگر برای جانشینی‌اش آماده‌اند. آنان به دنبال راه‌هایی تازه برای رسیدن به هدفشان هستند: تأکیدشان بر اهداف سنتی نیست، بلکه در پی ضربه زدن به نمادهای فرهنگی یا اجتماعی به عنوان ابزارهای جلب توجه به آرمان‌شان هستند. برای آنان پیروزی در میدان‌های نبرد مهم نیست، پیروزی در جنگ - آوازه افکنی و نام‌آوری است که ارزش دارد.

فعالان غیرحکومتی (NSAها) ممکن است گروه‌های شورشی، پرسنل مخالف نیروهای مسلح، چریک‌ها یا ارتش‌های تشکیل شده از سوی نهادهای حاکم - "دو فاکتو" در سرزمین‌های مورد نزاع باشند. از آن‌جایی که بسیاری از این فعالان بدون دسترسی به تجهیزات پیشرفته و بر روی زمین می‌جنگند، و بسیاری از رزمندگان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آموزش‌های رزمی بالایی ندیده‌اند، صدمه به غیرنظامیان بارها و بارها رخ می‌دهد. از تله‌های انفجاری و مین مکرراً استفاده می‌شود تا سرزمین را در دست خود نگهدارند و جمعیت محلی را بترسانند. کارزار ممنوع‌سازی مین‌های زمینی می‌گوید که فعالان غیرحکومتی در هر درگیری مسلحانه در زرادخانه‌هایشان مین ضد نفر دارند. فعالان غیرحکومتی چه بخواهند دولتی را سرنگون کنند، قلمروی را تصاحب کنند یا تاثیر عمده‌ای بر روی جامعه بگذارند؛ برای آناتی که نگران حفاظت مردم غیرنظامی‌اند، شکل جنگیدن‌شان تحولی است مشکل‌زا. این رزمندگان بیشتر اوقات پوشاک هم شکل نمی‌پوشند و با این کار درگیری شدن و دستگیری افراد کنارگیر را در طی درگیری بسیار آسان‌تر می‌کنند. برای ابر قدرت‌ها نیز گفتن این‌که چه زمانی نبرد پیروز شد یا شکست خورده، سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود. ممکن است کنترل منطقه‌ای را به دست بگیرند، اما این فعالان ممکن است به جنگی ادامه دهند که منجر به اشغال درازمدت شود، اشغالی که گاهی بسیار خشونت‌ناز است، همراه با حمله به نیروهای اشغال‌گر است، و ناامنی را برای غیرنظامیان ادامه می‌دهد.

قدرت‌های بزرگ نظامی چیز زیادی از نحوه‌ی برخورد با این حریفان تازه نمی‌دانند. از نظرگاه سنتی، نظامی، فعالان غیرحکومتی "منصفانه" نمی‌جنگند. بیشتر تحلیل‌گران نظامی توافق دارند که ابرقدرت‌ها نمی‌دانند چگونه جنگ "نسل ۴" را اداره کنند. ممکن است این ادعا حقیقت داشته باشد. اما آنچه که فوریت دارد یافتن راه حفظ جان غیرنظامیان تا سرحدّ ممکن است.

"قانون بین‌المللی بشر دوستی"، حداقل حفاظتی را که در درگیری نظامی باید برای غیرنظامیان تأمین شود تعیین می‌کند، و عمل‌گران غیرحکومتی به همان اندازه‌ی حکومت‌ها به تأمین آن موظفند. یکی از شرط‌های کلیدی و اصلی این است که به تیم‌های یاری‌رسانی بشر دوستانه اجازه شود که به نیازمندان دسترسی داشته باشند. وقتی شرایط امنیتی بی‌ثبات است، این کار حتی در بهترین زمان‌ها می‌تواند دشوار باشد. ابزار معمول برای وادار کردن دولت‌ها به رعایت این قوانین - یعنی فشار دیپلماتیک یا اقتصادی - بر روی عمل‌گران غیردولتی اثر ندارد.

اما تا زمانی که نهادهای بشر دوستانه، "ناوابسته و بی‌طرف" باشند و فقط به نفع غیرنظامیان عمل کنند، حق دسترسی ایمن و بدون مانع را دارند. در ضمن این نیز حیاتی است که مطمئن شویم هم حکومت‌ها و هم عمل‌گران غیرحکومتی، هر دو طرف از مسئولیت‌ها و وظایف‌شان آگاه باشند. این‌جاست که کار بر امدادگران بشر دوست دشوار می‌شود. جیمز داری عضو گروه سیاست‌گذاری بشر دوستانه در بنیاد توسعه‌ی خارجی می‌گوید بیشتر



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وقت‌ها مشکل است بدانند با چه کسی طرف است. "در مواردی که قرار است انگشت تعیین مسئولیت دراز شود، نباید در راهبردهایی که عملاً به جمعیت غیرنظامی اهانت می‌کنند شریک شد".^۱ برخی از گروه‌های شورشی تلاش خواهند کرد تا به گروه‌های غیرنظامی نفوذ کنند؛ و با این کار خود، مرزبندی رزمندگان و ناظرین غیرنظامی را بیش از پیش دشوارتر می‌سازند.

دسترسی به کسانی که نیازمندند، همانند کمک به آنان، می‌تواند در بهبود عمومی وضعیت تأثیر زیادی داشته باشد. به قول کوفی عنان (دبیر کل پیشین سازمان ملل)، "مذاکرات برای دسترسی بی‌قید و شرط بشر دوستانه نیز می‌تواند پایه‌ای برای گذار آتی به صلح و بهسازی باشد. و اگر این مذاکرات تنها راه سازش نباشند، حداقل در بیشتر موارد به همایش‌هایی منجر می‌شوند که در آن‌ها طرف‌های درگیر با هم سخن می‌گویند." کوفی عنان می‌افزاید که روزهای مصون‌سازی ملی (واکسیناسیون سراسری) و روزهای "آرامش" که با هدف خدمت رسانی در لیبیا و سیرالئون اعلام شدند، در آن مناطق موفقیت‌هایی بدست‌آوردند.

علاوه بر این‌ها لازم است به تمامی رزمندگان گوش‌زد کرد که بخاطر کردار هایشان زیر حساب‌کشی خواهند رفت. تشکیل دادگاه‌های ویژه جنایی برای یوگسلاوی پیشین، رواندا و سیرالئون تا امروز توانسته‌اند گام‌های بزرگی برای رفع توهم مصونیت و بخشودگی از ذهن رزمندگان بردارند و به آنان بفهماند که نمی‌توانند با خیال راحت بر علیه غیرنظامیان دست به جنایت بزنند. سازمان ملل پس از پایان درگیری‌ها، پیشنهاد خلع سلاح عملاً هرچه سریع‌تر می‌دهد که با فرآیند آشتی ملی همراه می‌شود. به این شکل است که جمعیت له شده‌ی غیرنظامی می‌تواند ببیند عدالت در حال تحقق است.

پیشگیری از تأثیر درگیری بر روی مردم عادی کشور در حال جنگ کاری است ناشدنی. نهادهای کمک رسانی و بنیادهای بین‌المللی بر این نکته پافشاری دارند که تمامی طرف‌های درگیر می‌باید بر اساس مسئولیت‌های ناشی از قوانین بین‌المللی رفتار کنند. جنگ، دشمن رشد و تکامل است. تحلیل و هلاک ریشه‌ای جمعیت است. درمان تأثیرات روانی جابجایی آدم‌ها ممکن است سال‌ها طول بکشد. در مواردی که درگیری، کل نسل‌های یک جامعه را می‌ریزد، زخم‌ها در واقع تا عمق آن فرو می‌روند و بهبودشان کاری است بس دشوار.

دوایت آیزنهاور رئیس‌جمهور بسیار پیشین آمریکا زمانی گفت: "هر تفنگی که ساخته می‌شود، هر ناوی که به آب انداخته می‌شود، هر موشکی که پرتاب می‌شود، با نگاهی ریشه‌ای و عمیق، دزدی از کسانی است که گرسنگی می‌کشند و خورنده نمی‌شوند، دزدی از آنانی که سردشان است و پوشانده نمی‌شوند."^۱ پنجاه سال بعد،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چهره‌ی بازی جنگ ممکن است عوض شده باشد، اما سخنان پرزیدنت آیزنهاور، همچنان همیشه، ناقوسی برای حقیقت است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۰- منابع نفت جهان ممکن است تا سال ۲۰۰۴ به پایان

برسند.

بزرگترین اعتیاد جهان نو، نفت است. از زمانی که اولین میدان‌های نفتی تازه در اوایل دهه‌ی ۱۸۶۰ در پنسیلوانیای آمریکا کشف شدند، تاکنون به‌طور کامل به آن وابسته شده‌ایم. ما برای سوخت خودرو، هواپیما و کشتی به بنزین نیاز داریم، به نفت خام نیازمندیم تا انرژی تولید برق را تأمین کنیم و به عنوان ماده‌ی خام تولید پلاستیک، حلال، پارچه و موادشوینده بکار ببریم. عراق نیست اگر گفته شود که بدون آن، جامعه و صنعت، سکنه خواهد کرد.

گرچه زمانی در آینده، اما در هر صورت ممکن است مجبور باشیم زندگی بدون نفت را بیاموزیم. در حالی که برآوردها در مورد طول مهلت باقی مانده با یکدیگر اختلاف دارند، اما تقریباً همه‌ی آنان می‌پذیرند که ذخایر نفت جهان پایان‌پذیرند - زمانی فرا خواهد رسید که باید بیاموزیم بدون آن زندگی کنیم.

سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) تلاش می‌کند نگاهی مثبت به مسئله داشته باشد. اوپک کار تلی است که نمایندگی یازده کشور عمده‌ی تولیدکننده نفت خام را به عهده دارد، و محاسبه می‌کند که دنیا تقریباً بیش از یک هزار میلیارد بشکه نفت در میدان‌های قطعی نفت خام بشکل ذخیره دارد. مدل جهانی مصرف انرژی بنا به تعریف اوپک تقاضای روزانه‌ی نفت را ۷۶ میلیون بشکه می‌داند، که تا سال ۲۰۱۰ می‌تواند به ۹۰ میلیون بشکه افزایش یابد. اوپک باور دارد با میزان تولید فعلی، ذخایر نفتی اعضایش تا ۸۰ سال دیگر باقی خواهد ماند.

اما با دانستن این‌که نقش اصلی اوپک تنظیم عرضه نفت و به حداکثر رساندن بهره‌ی اعضایش هست، این ادعا، درست همان چیزی است که می‌توان از آن سازمان انتظار داشت. برخی دانشمندان بر این باورند که ذخایر نفت دنیا ممکن است در عرض ۴ دهه تمام شود، و بحران بسیار زودتر از آن شروع شود. به قول کالین کمپل، زمین‌شناسی که برای شرکت‌های تگزاکو و آموکو کار کرده‌است، مسئله‌ی کلیدی این نیست که نفت کی تمام می‌شود، بلکه این است که تولید از کی شروع می‌کند به صرف نداشتن. وی برآورد می‌کند که تا سال ۲۰۱۰ قیمت‌های تولید همزمان با کاهش ذخایر جهانی، شروع به افزایش خواهند کرد.

چرا این همه زود؟ دکتر کمپل استدلال می‌کند که ۸۰ درصد نفت تولیدی امروزه، از میدان‌هایی بدست می‌آیند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که پیش از سال ۱۹۷۳ کشف شده‌اند.^۲ ممکن است باز هم میدان‌های نفتی تازه‌ای کشف شوند، البته احتمالاً میدان‌های کوچک‌تری که نفتشان بسختی بیرون می‌آید. عملیات جستجوی نفت بر روی کره‌ی زمین، آن چنان گسترده و سراسری بوده‌است که فقط آب‌های بسیار عمیق و مناطق قطبی هنوز باقی مانده‌اند، و در نتیجه، چشم‌اندازها خوشایند نیستند.

زمین‌شناسی به نام ام. کینگ هیوبرت (که برای شرکت نفتی شل کار می‌کرد) برای نخستین بار در دهه‌ی ۱۹۵۰، نظریه‌ای در مورد افت نفت ارائه داد. اولین میدان‌های نفتی‌ای که باید کشف شوند، میدان‌های بزرگی‌اند که استخراجشان ارزان است. وقتی تمام می‌شوند، صنعت نفت مجبور می‌شود به سوی میدان‌هایی برود که استخراجشان گران‌تر تمام می‌شود. دکتر هیوبرت اعتقاد داشت که همیشه نفتی در زمین باقی هست، اما هر قدر بیشتر، آن را استخراج کنیم، بیرون کشیدن ذخائر باقی مانده کم صرفه‌تر می‌شود. وی پیش‌بینی می‌کرد برون‌داد جهانی نفت در نقطه‌ی معینی به اوج خود می‌رسد، و پس از آن، تولید دچار افت درازمدتی خواهد شد. دکتر کمپل باور دارد که این اوج در سال ۲۰۰۵ فرا خواهد رسید و پس از آن، دوره‌ی افت تولید آغاز خواهد شد: "فکر می‌کنم سالانه تقریباً ۳ درصد باشد. از سوی دیگر تقاضا، فعلاً سالانه ۲ درصد رشد می‌کند. این یعنی وجود کمبود، و تا سال ۲۰۲۰ همین کمبود به چیزی مانند ۴۰ درصد خواهد رسید."^۳

دوره‌ی تازه‌ای برای جهان آغاز خواهد شد که منابع نفت ارزان و فراوانی که کشورهای صنعتی به آن کاملاً وابسته بودند، دیگر در حال تمام شدن‌اند. صنعت نفت به چیزی اشاره می‌کند که به آن "نفت نامشروط" می‌گویند، به سخن دیگر، یعنی نفتی که در سایر شکل‌ها، همچون میدان‌های ماسه‌ی قیردار یا قطران، یا در مناطقی که فعلاً قادر به استخراجشان نیستیم وجود دارد. اما این‌ها نیازمند پیشرفت‌های فناوری‌های سترگی‌اند تا بتوانند از نظر اقتصادی بصرقه باشند، و رسیدن به آنجا، ممکن است سال‌ها طول بکشد.

در سال ۲۰۰۰، سازمان سیا گزارشی منتشر کرد که به سال ۲۰۱۵ نگاه می‌کرد و تلاش داشت تا جنبش‌ها و تحرکات جهانی و تأثیراتشان را پیش‌بینی کند. گزارش می‌گفت در حالیکه اقتصاد جهانی، کارآمدی بیشتری در مصرف انرژی می‌یابد، رشد پایدار اقتصادی (بویژه در چین و هند)، سبب افزایش تقریباً ۵۰ درصدی تقاضای انرژی در دنیا می‌شود.^۴ روشن است که در آن موقع دنیای پیشرفته باید شروع کند به جستجوی منابع جایگزین. اما پرسش این است که جایگزین‌ها چیستند – و تا کی باید منتظرشان ماند؟

یکی از بنیادی‌ترین نقش‌های نفت، تولید انرژی است. بیش‌تر برق دنیای پیشرفته با کاربرد زغال‌سنگ، گاز



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طبیعی یا نفت بدست می‌آید، اما این رویه لازم است عوض شود. دولت انگلیس در سال ۲۰۰۳ کتاب سفیدی در مورد انرژی منتشر کرد که اهداف روشنی ترسیم می‌کرد. تا سال ۲۰۱۰ باید ده درصد برق انگلیس از منابع نوسونده بدست بیایند، و تا سال ۲۰۲۰ این میزان باید دو برابر شود. وزارت نیروی آمریکا علاقه‌ای به عراق در این مسئله ندارد و می‌گوید که "نوشونده‌ها هرگز پاسخی برای تمام مشکلات انرژی نیستند"، اما می‌پذیرد که تحت شرایطی "ارزش بالای خود را بویژه در کشورهای دور دست به اثبات رسانده‌اند".^۵

آب، باد و خورشید همگی می‌توانند منابع نیرو را تأمین کنند. تولید برقابی الکتریسیته هر روز بیش از پیش در حال منسوخ شدن است، چرا که احتیاج به سد دارند و تأثیرات محیط زیستی‌شان می‌تواند بسیار وخیم باشد. اما نیروی آب می‌تواند به شکل‌های دیگری هم مهار شود. چندین محل در گراگارد انگلیس در حال تجربه‌ی تولید برق از جذر و مد آب هستند. توربین‌ها، که مثل آسیاب بادی زیر آبی عمل می‌کنند. انرژی حرکتی مد آب را می‌گیرند. فناوری باد به خوبی به پیش رفته‌است، هر چند شرکت‌های مایل به نصب توربین‌های باد، بارها و بارها با اعتراض اهالی محلی روبرو می‌شوند که مدعی‌اند توربین‌ها قیافه‌ی محل‌شان را زشت می‌کنند.

زیست-گاز، منبع نوسونده‌ی بالقوه‌ی دیگری است برای انرژی. برق می‌تواند از سوزاندن ضایعات کشاورزی، جنگلداری و فرآوری خوراک بدست آید. فرآیند سوزاندن این ضایعات، گازهای گل‌خانه‌ای منتشر می‌کند، اما می‌توان تجهیزاتی نصب کرد که گازها و ضایعات این کار را فرآوری و پاکسازی کنند.

زیست-سوخت‌ها نیز می‌توانند پاسخگوی بخش سترگ دیگری از کاربرد انرژی باشند-یعنی بخش حمل و نقل جاده‌ای. سوخت خودروها نزدیک به نیمی از مصرف نفت آمریکا است، و در سال ۱۹۹۹، آمریکاییان رکورد ۴۱۶۰ میلیارد کیلومتر رانندگی را فتح کردند-مثل اینکه ۱۴۰۰۰ بار به خورشید سفر رفت و برگشت کنند.^۶

طرح برزیل برای سوخت‌رسانی به خودروها با الکل اتانول (اتانولی که از ساقه‌ی تخمیر شده و فراوان نی‌شکر بدست می‌آید) موفقیت بزرگی بوده‌است و جانشین ۴۰ درصد مصرف بنزین آن کشور شده‌است. پرزیدنت جرج بوش در دیدار سال ۲۰۰۷ خود از آمریکای لاتین در اوایل ۲۰۰۷، علاقه‌ی بسیار زیاد به فناوری "سوخت-نرم" برزیل نشان داد و کاخ سفید تعهد کرده‌است تا ۲۰ درصد تقاضای نفت را تا سال ۲۰۱۷ با الکل اتانول جایگزین کند.^۷ اما هم خود این فناوری و نیز سوخت "زیستی-دیزلی" تهیه شده از روغن‌های گیاهی مشکلات دیگری پدید می‌آورند. فرآیند درو کردن و تصفیه باعث آلودگی هوا و آب می‌شود و صنعت اتانول در برزیل با جنگل تراشی وسیع پیوند می‌یابد تا فضای لازم برای کشت نی‌شکر فراهم آید. سوخت‌های



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

زیستی علاوه بر این‌ها، فشار عظیمی بر روی کشاورزان وارد می‌کنند تا بجای کشت خوراک، برای انرژی کشت کنند. لستر آر. براون، اقتصاددان آمریکایی عضو بنیاد سیاست‌گذاری زمین تأکید می‌کند که این وضع، رقابتی حماسی به راه می‌اندازد میان ۸۰۰ میلیون نفر راننده‌ای که می‌خواهند باز هم از خودروهایشان استفاده کنند با دو میلیارد نفری که حتی خوراک کافی برای خوردن ندارند.^۴ در آمریکا، تشکیلات بوش (رئیس جمهور آمریکا) پشتیبانی چشمگیری از تکمیل و ترویج هیدروژن به عنوان سوخت اصلی خودروها داشته‌است. وی در سخنرانی سالانه‌ی ۲۰۰۳ اعلام کرد که ۱۲۰۰ میلیون دلار اعتبار برای تولید و تکمیل یک سلول سوختی هیدروژنی قابل عرضه به بازار اختصاص می‌دهد. فهم اینکه چرا آمریکا هیجان زده‌است آسان است: هیدروژن سوخت بسیار کارآمدی است که حداقل گاز پراکنی دارد. به محض این‌که تولید هیدروژن با صرفه شود، آمریکا می‌تواند به جای تکیه به واردات نفت، تمامی نیازهای انرژی‌اش را تأمین کند.

اما کارآیی تجاری هیدروژن می‌تواند نقطه‌ی سرع‌گیر این پروژه باشد. هیدروژن در شکل طبیعی‌اش، گازی است دشوار برای بسته‌بندی، و هنوز برای تولید بسیار گران است. نشت هیدروژن به جو، می‌تواند خطرناک‌تر از پراکنش گازهای گل‌خانه‌ای سوخت‌های فسیلی باشد. تازه، پس از تولید، نوبت مشکلات حمل و نگهداری است: در حال حاضر، رساندن هیدروژن به پمپ‌های توزیع کاری است دشوار، و تا زمانی که جایگاه‌های توزیع در بیش‌تر جاها وجود نداشته‌باشد، رانندگان حاضر نخواهند شد بجای خودروی بنزینی، از خودروی هیدروژنی استفاده کنند.

اما با وجود این نگرانی‌ها، حرکت به سوی اقتصاد هیدروژنی بجای اقتصاد فسیلی آغاز شده‌است. غول‌های الکترونیکی سانیو و سامسونگ در حال کار بر روی تولید سلول‌های سوختی برای وسایل کوچک الکترونیکی‌ای همچون تلفن و لپ‌تاپ هستند. نخستین جایگاه فروش هیدروژن در مارس ۲۰۰۳ در ایسلند گشایش یافت. در آغاز این گشایش تنها یک خودروی ون پیش نمونه وجود داشت که از جایگاه استفاده می‌کرد، اما به نظر می‌آید که تقاضا در حال رشد است. بی‌ام و، هوندا و مرسدس بنز تعداد انگشت شماری خودروی آینده‌نگرانه ساخته‌اند، در حالی که ۹ شهر اروپایی اتوبوس‌های هیدروژنی آزمایشی راه انداخته‌اند. شرکت جنرال موتورز می‌گوید مطمئن است تا سال ۲۰۱۰ نخستین خودروهای هیدروژنی آماده‌ی تولید تجاری خواهند بود^۵، و با مشارکت شرکت نفتی شل، ناوگان مینی-ون واشنگتن و حومه را به صورت آزمایشی راه انداخته‌است. همکاری با صنعت نفت، عنصری محوری در موفقیت سوخت تازه به شمار می‌آید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

هنوز زود است گفته شود هیدروژن پاسخی به مشکلات درازمدت انرژی جهان خواهد بود. ممکن است ما را قادر کند باز هم به عشق‌ورزی‌مان به اتومبیل ادامه دهیم، اما هنوز پرسش‌هایی وجود دارد که این فناوری چگونه خواهد توانست خود را با کاربرد صنعتی و تولید انرژی بزرگ-مقیاس همساز کند. دولت‌ها می‌باید به مسئله‌ی سوخت‌های جایگزین، همراه با ابتکاراتی برای تشویق مردم به استفاده‌ی کمتر از اتومبیل، نزدیک شوند - تشویق کارفرمایان به کار نرم و انعطاف‌پذیر و کار در خانه، سرمایه‌گذاری در شبکه‌های حمل و نقل عمومی و آفرینش شهرهای پیاده‌پروور. با تمام این احوال، این روزها بنظر می‌آید که فکر کردن در مورد منابع انرژی نوعی فوریت بدست آورده‌است. و البته این نکته هم هست که ما تنها ۴ دهه‌ی دیگر مهلت داریم تا با نفت خداحافظی کنیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۱- هشتاد درصد سیگاری‌های دنیا در کشورهای در حال

رشد زندگی می‌کنند.

اغراق نیست اگر بگوییم توتون بلای جان آدمی زاد شده است. هر ساله نزدیک به ۵ میلیون نفر در نتیجه‌ی دود کردن توتون و تنباکو می‌میرند.^۱ توتون علت شمار یک مرگ‌های پیش‌گیری‌پذیر در دنیاست. امروزه، پانصد میلیون نفر آدم زنده، از بیماری‌های مرتبط با توتون، پیش از موعد می‌میرند. آنطور که گروه‌های برون‌تالاند، رئیس کل بازنشسته‌ی سازمان بهداشت جهانی (WHO) تأکید می‌کند، پیدا کردن نمونه‌هایی همانند قتل و نابودی برنامه‌مند توتون در طول تاریخ—اگر نگوئیم غیرممکن، حداقل—کم‌یاب است. من واژه‌ی برنامه‌مند را با دقت و آگاهانه بکار می‌برم. سیگار تنها محصول مصرفی بشر است که وقتی بنا به رویه‌ی معمول استفاده شود، مصرف‌کننده را می‌کشد، برخلاف سایر محصولات مصرفی بشر که فقط در صورت سوءاستفاده و مصرف نادرست، برای انسان خطرزا می‌شوند.^۲

در طی سال‌های آینده، در کشورهای در حال رشد هر روزه بیش از پیش، شاهد آن مرگ‌ها خواهیم بود. در سراسر جهان ۱.۱ میلیارد سیگاری وجود دارند، و ۸۲ درصد آنان در کشورهای کم درآمد یا میان‌درآمد زندگی می‌کنند.^۳

در غرب صنعتی تعداد سیگاری‌ها به شکلی یکنواخت در حال کم شدن است. در ۱۹۹۵، پنجاه و شش درصد مردان آمریکایی سیگار می‌کشیدند، تا سال ۲۰۰۱، این تعداد به ۲۵٫۲ درصد کاهش یافت.^۴ ارقام و آمار انگلیس هم افت مشابهی را نشان می‌دهند: از ۵۱ درصد در ۱۹۷۴ تا ۲۸ درصد در سال ۲۰۰۱.^۵ پنجاه درصد مردان در کشورهای کم درآمد و میان درآمد سیگاری‌اند. در چین به تنهایی، بیش از ۳۰۰ میلیون مرد سیگار می‌کشند، به‌طوری‌که یک شرکت مهم سیگار چنین جمع‌بندی می‌کند: فکر در مورد آمار سیگارکشی چینی‌ها مثل تلاش برای فکر کردن در مورد حدّ و مرزهای آسمان است.^۶

آزادسازی فزاینده‌ی تجارت جهانی، ذائقه‌ی مردم دنیای در حال توسعه را برای توتون تحریک کرده است. آمریکا تعدادی از کشورهای آسیایی را تهدید کرد که اگر بازار هایشان را به روی تولیدکنندگان سیگار آمریکایی باز نکنند، تحریم تجاری‌شان خواهد کرد. نتیجه این شد که ژاپن، کره‌ی جنوبی، تایلند و تایوان محدودیت‌های تجاری را برداشتند، و سهم بازار شرکت‌های Big Tobacco در منطقه به یکباره اوج گرفت. شرکت‌های ملی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سیگار به منظور عقب نیافتادن از راهبردهای پیچیده‌ی ارتقاء فروش. رقبای تازه‌شان، تلاش‌های بازاریابی خود را شدت بخشیدند. پیش از این‌که بازار تایوان باز شود، ۲۶ درصد پسران و ۱۶ درصد دختران در تاپیه سیگار را امتحان کرده بودند. اما تا سال ۱۹۹۰، یعنی ۴ سال پس از این‌که شرکت‌های آمریکایی به این بازار دسترسی یافتند، ۴۸ درصد پسران و ۲۰ درصد دختران سیگار را امتحان کردند.^۷ کار و کاسبی داشت سکه می‌شد.

گزارش سازمان بهداشت جهانی حاکی است که تبلیغات سیگار در کامبوج در دهه‌ی ۱۹۹۰ در طی ۴ سال، چهارصد درصد افزایش یافت. در مالزی، شرکت‌های سیگار، ۲۰ تا ۲۵ درصد تمامی تبلیغات‌ها را انجام می‌دهند، این مسئله علی‌رغم آن است که مجاز به تبلیغ مستقیم سیگار نیستند. برخورد شرکت‌ها در مقابل این محدودیت، بازاریابی برای یک سری محصولات قلبی و جعلی بود، محصولاتی همچون قهوه‌خانه Benson and Hedges، لوازم Dunhill، پوشاک Marlboro، تورهای Kent Horizon، سفرهای Peter Stuyvesant و کنسرت‌های Salem Cool Planet.^۸

بیش‌تر وقت‌ها این زنان و جوانان کشورهای در حال رشد هستند که به شرکت‌های سیگار جایزه‌ی وسوسه‌انگیز ویژه‌ای تقدیم می‌کنند. زنان کشورهای کم درآمد در مقایسه با هم‌ترازان خود در دنیای صنعتی (که در حدود ۲۲ درصدشان سیگار می‌کشند) خیلی کمتر به طرف سیگار می‌روند – فقط ۹ درصدشان سیگاری دائمی‌اند.^۹ تاکتیک‌های بکار رفته برای جذب زنان به سیگار در آمریکای دهه‌ی ۱۹۲۰، اکنون خیلی زیرکانه‌تر به حساب نمی‌آیند – مثلاً در آن دوران یکی از مارک‌های سیگار، زنان را تشویق می‌کرد "بجای رفتن به سراغ محبوب، دنبال Lucky (خوش‌شانس: نام سیگار) بروید"، مارک دیگری، زنان جوانی را استخدام کرده بود تا در خیابان پنجم نیویورک شلنگ تخته برونند و سیگارهای "مشعل برابری" خود را در جلوی چشم عبابین بکشند.^{۱۰} امروزه در ژاپن، آگهی‌های سیگار زنان اروپایی. "واقعی و تمام عیار" را چنان تصویر می‌کند که در حال اعلام استقلال خودند، و در همان حال، در هند زنانی را با لباس‌های غربی نشان می‌دهند که دارند از تجملات مادی خودمختاری مالی خود لذت می‌برند.^{۱۱}

تاکتیک‌های کاربردی برای بدام انداختن جوانان از این‌ها هم موزیانه‌ترند. نزدیک به یک نفر از هر ۱۰ نفر کودک شیلیایی ۱۰ پیمایش شده از سوی "مرکز کنترل بیماری‌ها" می‌گفتند که نمایندگان شرکت دخانیات، به آنان سیگار مجانی تعارف کرده‌اند.^{۱۲} این مارک‌ها، خود را به عنوان کالای مصرفی غربی ۱۰ "باز هم مطلوب" دیگری در چشم و ذهن مردم نشانده‌اند. نیمی از دانش‌آموزان در کامبوج، محصولی را در وسایل خود دارند که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بر روی آن لوگوی یک مارک سیگار نقش شده است^{۱۳}. در سری لانکا، یک شرکت سیگار، زنان افسون‌گر جوانی را بکار گرفت که در خودروها و جیب‌های مارک‌دار در شهر بچرخند و سیگار مجانی تعارف کنند.^{۱۴} در اوکراین، که دومین بازار بزرگ جهانی سیگار پس از چین است، یکی از مارک‌ها، میهمانی بزن بکوب راه می‌انداخت و نوارهایی ویدیویی پر می‌کرد که مردان و زنان ثروتمند را نشان می‌داد دور و برشان پر از لوگوی سیگار است و در حال خوشگذرانی‌اند. کانال تلویزیون دولتی، که آن قدر بی‌پول است که نمی‌تواند برنامه‌هایش را بسازد، چندین بار آگهی‌های قدری محجوبانه و غیر مستقیم سیگار را پخش می‌کرد^{۱۵}. با بالا رفتن میزان مصرف سیگار در دنیای در حال رشد، آمار مرگ هم بعدها بالا خواهد رفت. به قول یک کارشناس کنترل توتون، "اگر چینی‌ها مثل آمریکایی‌ها سیگار بکشند، مثل آمریکایی‌ها هم خواهند مرد"^{۱۶}. سازمان بهداشت جهانی برآورد می‌کند که تا سال ۲۰۲۰، سالانه در حدود ۸,۴ میلیون نفر در اثر بیماری‌های مرتبط با سیگار خواهند مرد و این تعداد تا سال ۲۰۳۰ به ۱۰ میلیون خواهد رسید. تا آن موقع دود توتون، پیشتاز علل مرگ در سراسر جهان خواهد بود.

خطرات بهداشتی ناشی از دود توتون، در کشورهای بسیار صنعتی به خوبی به مردم معرفی می‌شود: همگی مان می‌دانیم (یا باید بدانیم) که دود کردن توتون خطر بیماری قلبی و شکل‌های متعدد سرطان را بالا می‌برد. اما بسیاری از اهل دود در کشورهای در حال رشد درک کمی از این خطرات دارند. پیمایشی در چین دریافت که ۶۱ درصد سیگاری‌های چینی فکر می‌کنند عادتشان کم ضرر یا بی‌ضرر است.^{۱۷}

برچسب‌ها و هشدارهای ترسناکی را که در غرب بر روی سیگار می‌بینید فراموش کنید - کشورهای بسیاری وجود دارند که در مورد برچسب هشدار بر روی پاکت، الزامی ندارند و یا الزاماتشان ناچیز است. جالب است که در اکتبر ۲۰۰۳ دادگاهی در ژاپن حکم کرد که هشدار "مراقب زیاد کشیدن باش" کاملاً کافی است.^{۱۸}

سیگاری‌های کشورهای در حال رشد، علاوه بر خطراتی که معمولاً به همراه دود کردن توتون در کشورهای توسعه‌یافته وجود دارد، ممکن است با خطرات بزرگتری نیز روبرو باشند. مطالعه‌ای در هند نشان داد که نیمی از مردانی که از سل مردند - سالانه در حدود ۴۰۰۰۰۰ - اگر سیگاری نبودند، نمی‌مردند. پژوهش‌گران تشریح کردند که سیگار کشی سیستم ایمنی را ضعیف می‌کند و به قدرت دفاعی ریه در برابر عفونت آسیب می‌زند^{۱۹}. سیگار برای مبتلایان ایدز و HIV می‌تواند خطر عفونت‌های فرصت‌طلبی همچون سینه پهلوی یا آمفیزم (نوعی نفس تنگی) را افزایش دهد.^{۲۰}



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

فشار سنگین این بیماری‌ها بر روی سامانه‌های بهداشتی - که در کشورهای در حال رشد، پیش از این‌ها هم خودشان کمبود بودجه دارند و بشدت در زیر فشار سایر مشکلات عمومی. بهداشتی‌اند- قابل ملاحظه‌است. بانک جهانی برآورد می‌کند که مشکلات بهداشتی مرتبط با سیگار تا ۱۵ درصد بودجه‌ی بهداشتی کشورهای در حال رشد را می‌بلعد.^{۲۱}

اگر برای شرکت‌های دخانیات الزاماتی قانونی در مورد پذیرش رویه‌ای مسئولانه در برابر مشتریان‌شان وجود نداشته‌باشد، و اگر کشورهای هستند که میلی ندارند تا جلوی قدرت انحصارات شرکت‌های بزرگ سیگار را بگیرند، پس شاید نوبت جامعه‌ی بین‌الملل باشد که موضع سرسختانه‌تری بگیرد. به همین خاطر بود که سازمان بهداشت جهانی (WHO) - که به طعنه می‌گوید مسئولیت‌پذیری اجتماعی و اخلاقی اهل کسب و کار و صنایع، با صنعت دخانیات تضاد ذاتی دارند- تصمیم گرفت نخستین پیمان خود را تدوین کند. این نهاد کنوانسیون پایه‌ای کنترل توتون (FCTC) را ارائه داده‌است، که هدفش برخورد با تمامی جنبه‌های مشکل است - از آگهی بازرگانی گرفته تا مالیات‌گیری. FCTC در ماه مه ۲۰۰۳ در مجمع جهانی بهداشت تصویب شد و در فوریه ۲۰۰۵ به اجرا گذاشته شد.

هر دولت عضو باید سازوکاری ملی برای کنترل توتون را به خدمت گیرد و مجموعه‌ی کاملی از قوانین را تصویب کند که مانع تقاضای مصرف توتون شوند - پیشنهادات معمول، از این قبیل هستند: مالیات‌گیری بیشتر از سیگار، چاپ هشدارهای بزرگ و واضح بر روی پاکت سیگار، و راه‌اندازی کارزارهای آموزش عمومی در مورد خطرات سیگار. همه‌ی اعضاء علاوه بر این‌ها، توافق می‌کنند هر گونه تبلیغ، ترویج و پشتیبانی مالی توتون را به شکلی جامع ممنوع کنند.

صنعت توتون در فرآیند مشاوره‌های پیمان جایی نداشت، و به همین خاطر نهاد WHO بررسی‌ای در مورد تلاش‌های صنعت دخانیات در جهت تضعیف فعالیت‌های کنترل توتون به دست خود انجام داد.^{۲۲} برخی از شرکت‌ها (همچون فیلیپ موریس بین‌المللی) آشکارا امضای پیمان را تحسین کردند، اما باقی شرکت‌ها نگاه‌هایی در هم آمیخته‌تر داشتند. مارتین بروتون، رئیس شرکت توتون آمریکا-انگلیس احساس خود را به روشنی بیان کرده بود: "اولویت‌ها [ی سازمان تجارت جهانی] با اولویت‌های وزرای بهداشت کشورهای در حال رشد متفاوت است، وزرایی که مسائلی همچون سوءتغذیه، فقدان بهداشت محیط، مرگ و میر کودکان و ایدز برایشان بسیار بزرگتر از واقعیت به نظر می‌رسد"^{۲۳}. اما با تمام این احوال، تاکنون بسیاری از کشورهای در حال رشد، تعهد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

خود را به تصویب چهارچوب پایه‌ای FCTC تأکید کرده‌اند.

گام‌های پیشنهادی FCTC می‌توانند بسیار مؤثر باشند. به قول بانک جهانی، مالیات بندی، "هر چند ابزاری است کند، اما مؤثرترین و عملی‌ترین روش بازداری کودکان و نوجوانان از مصرف سیگار است."^{۲۰} ضد آگهی نیز راهبردی است مؤثر. ۹۰ درصد سیگاری‌های کانادا به برچسب‌های ناخوشایند پاکت‌های سیگار توجه کرده‌اند، و ۴۴ درصد انگیزه‌ی بیشتری برای ترک پیدا کردند.^{۲۱} ترکیه پس از استفاده از برچسب‌های هشدار، شاهد افت مصرف ۸ درصدی در طی ۶ سال بود. محدودیت‌های جزئی بر روی آگهی بسیار نامؤثر است، اما ممنوعیت جامع بازاریابی می‌تواند تضمینی باشد بر این‌که شرکت‌های دخانیات تلاش‌های بازاریابی خود را به سوی راهبردهای دیگر تغییر ندهند.

توتون ماده‌ایست معتادکننده، و برای بزرگسالان مشکل است عادت‌ی را که در سال‌های جوانی و نوجوانی آموخته‌اند، رها کنند. دولت‌ها می‌توانند به ترک این اعتیاد یاری کنند. این کار را می‌توانند با تأمین اطلاعات لازم برای کمک به غیرسیگاری‌های بلندپرواز و دادن یارانه به امکاناتی مانند آدامس نیکوتین و وصله‌ی بازو-چسب نیکوتین انجام دهند تا به ترک سیگار معتادان کمک کنند.

اگر بزرگسالان را به ترک سیگار و کودکان را به شروع نکردن آن تشویق کنیم، میلیون‌ها نفر را می‌توانیم نجات دهیم. دنیا هم اکنون دستور کار روشنی برای کاهش عرضه و مصرف سیگار دارد. پنج میلیون مرگ و میر سالانه از سیگار، مرگی است پیش‌گیری پذیر. این دیگر به عهده‌ی دولت‌ها، شرکت‌های دخانیات و اهالی بهداشت است که اقدامی برای پیش‌گیری از این مرگ و میرها انجام دهند.^{۲۱}

^{۲۰} - قابل توجه این‌که در کشورهای کم درآمد، معمولاً شرکت دخانیات، از جمله پر درآمدترین نهادهای اقتصادی. تأمین‌کننده بودجه‌ی دولت‌هاست. در نتیجه بعید است دولت‌ها بتوانند با یک تصمیم، خود را بی‌نیاز از درآمد خدادادی این شرکت بدانند. (م)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۲- بریتانیایی‌ها هر ساله ۳ میلیارد تکه پوشاک می‌خرند

تقریباً هر نفر ۵۰ تکه.

بیش‌تر این پوشاک‌ها کمی بعد دور ریخته می‌شوند.

در آوریل ۲۰۰۷، گشایش حراجی تازه‌ی یک فروشگاه مد در میدان آکسفورد لندن تقریباً به‌یک شورش و اغتشاش تبدیل شد. در های فروشگاه تازه‌ی Primark از لولا کنده شدند، در هنگامی که خریداران هجوم بردند تا شلوارهای جین ۸ پوندی و تی‌شرت‌های نخی ۳ پوندی را چنگ بزنند، دو تن از کارکنان فروشگاه مجروح شده و به بیمارستان منتقل شدند. تا ظهر آن روز، تا ته خیابان صفی بود که مدت نوبت‌ش به چند ساعت می‌رسید.

در این کمتر می‌توان شک کرد - که انگلیسی‌ها عاشق خرید هستند، و هیچ چیزی را بیش‌تر از بخری تمام عیار دوست ندارند. از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ در حالی که انگلیسی‌ها از اقتصادی شناور و نرخ بهره‌ی نسبتاً ارزان سود می‌بردند، جمع هزینه لباس زنان ۲۱ درصد و پوشاک مردان ۱۴ درصد به‌یکباره افزایش یافت. هم زمان قیمت پوشاک به معنی واقعی خود تا ۱۴ درصد پایین‌تر رفت - به همین خاطر، در طی ۴ سال، تعداد تکه پوشاک‌های خریداری شده از سوی هر نفر تا بیش از ۳ برابر افزایش یافت^۱. خرید یکی از فعالیت‌های محبوب تفریحی ملت شده‌است. این تفریح در واقع به جایی کشیده‌است که یکی از فروشگاه‌های بزرگ‌های لندن حراجی‌اش را با این پوستر راه انداخته‌است: "من می‌خرم، پس هستم" و "اونو می‌خوای، پس می‌خریش، بعدش هم فراموشش می‌کنی." البته این طعنه‌ها، یکبار دیگر مردم را به خرید ترغیب کرد.

هزینه‌ی کم شونده‌ی پوشاک، همراه با پایان سهمیه‌ی وارداتی تعیین شده از سوی توافق‌نامه‌ی سازمان تجارت جهانی در زمینه بافته‌ها و پوشاک، منجر شد به‌یک ترقی فاحش در بخش پوشاک "ارزشی". این نوع پوشاک، اینک به تنهایی در انگلیس در حدود ۷,۸ میلیارد پوند ارزش دارد، یعنی در حدود یک چهارم بازار مد، و خرده‌فروشان‌ی همچون پریمارک، ماتالان و سوپرمارکت‌های آسدا و تسکو (که کاسبی پوشاکشان پرسود است)، از همین راه ثروتمند شده‌اند. این خرده‌فروشان به‌این خاطر شهرت یافته‌اند که به سرعت برق می‌توانند از گرایشات نوین سکوی باریک سالن‌های نمایش مد تقلید کنند - لباس‌های این‌ها، اینک همراه لباس‌های چند هزار دلاری مجلات مهم مد پیش می‌روند، اما بسیار ارزان‌ترند. چهره‌های سرشناس زمانی فکر می‌کردند اگر مردم



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آن‌ها را با این مارک‌های بازار پسند تصور کنند، برایشان خودکشی شغلی خواهد بود، اما آنان اینک معاملات پرسودی با همین مارک‌ها ترتیب می‌دهند تا به عنوان چهره‌ی مشهور خریداران این سوپرمارکت‌ها شناخته شوند. اما، همان‌طور که بسیاری از سازمان‌های مردم‌نهاد تأکید می‌کنند، این رشد فاحش به بهای هزینه‌ای فراهم می‌شود. این هزینه، هزینه‌ای است انسانی، هزینه‌ای است زیست‌محیطی. و حتی باوجود مسخرگی بهای ارزان این پوشاک‌های جین، بهایی هستند که ممکن است از پرداختن‌اش خوشحال نباشی.

گروه فشار "جنگ بر ضد خواهش"، گشایش فروشگاه تازه‌ی پریمارک را فرصتی دید تا نگرانی‌های خود را در مورد اخلاقیات تولید پوشاک در چشم مردم بنشانند. سایمون مک رانه، کارزارگر ارشد گروه "جنگ بر ضد خواهش" می‌گوید این "ساده لوحی" است که فکر کنی می‌توانی نسخه‌ی تقلیدی کت چرم ۶۰۰۰ دلاری گوگچی را با ۲۴ دلار بخری (کت چرمی‌ای که فقط آدم پولداری مثل ویکتوریا بک‌هام می‌تواند تبلیغ‌اش کند) و خیال کنی که در این میان هیچ‌کسی در فرآیند تولید و فروش استثمار ن‌شده باشد.^۲

در دسامبر ۲۰۰۶ گروه "جنگ بر ضد خواهش" گزارشی در مورد "قربانیان مد" منتشر کرد که در آن شرح می‌داد پژوهش‌گران، چگونه کارگرانی را در بنگلادش کشف کرده‌اند که هفته‌ای ۸۰ ساعت کار کرده‌اند، با مزد ساعتی ۱۰ سنت تا برای پریمارک، تسکو و جراج جورج فروشگاه آسدا لباس بدوزند. هر سه خرده‌فروش یاد شده تعهداتی در انتظار عمومی پذیرفتند که به تولیدکنندگان‌شان در بنگلادش یک دستمزد معاش بپردازند – که در آن کشور ماهیانه فقط ۴۴ دلار محاسبه شد – و با این وجود، بعضی کارخانجات پیدا شدند که دستمزد آغازین‌شان ماهانه فقط ۱۶ دلار بود. بسیاری از کارگران از صدها ساعت اضافه‌کار پرداختن شده و از محصور بودن در ساختمان‌های ناامن در طی کار سخن می‌گفتند.^۳

هشتاد درصد افرادی که در صنعت پوشاک بنگلادش به کار گرفته می‌شوند زن هستند، گرایشی که در سراسر دنیای در حال توسعه بازتاب و پژواک می‌یابد. بسیاری از این زنان جوانند – میان ۱۵ تا ۲۰ ساله، حدود همان سن زنان جوان مشتری خیابان‌های "شمال‌شهری" انگلیس در روزهای شنبه، که قاطعانه به دنبال مد گم شده‌شان هستند.

پریمارک، آسدا و تسکو همگی "ابتکار تجارت اخلاقی (ETI)" را امضاء کرده‌اند – این ابتکار، ائتلافی است میان شرکت‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و اتحادیه‌های کارگری، با این هدف که مطمئن شوند شرایط کار در شرکت‌هایی که بازار انگلیس را تأمین می‌کنند، مطابق با استانداردهای بین‌المللی کار باشد. اما امضاء این



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ابتکار کافی نیست. باید واعطای عمل هم نباشی و آنچه را که و عظمی کنی، خود نیز عمل کنی.

گروه "کارگران پشت پردهی مارک" تمامی امضاءکنندگان خیابان های "شمال شهری" ETI را در سپتامبر ۲۰۰۶ زیر ذربین قرار داد و متوجه شد که تنها ۲ خردهفروش، پایبندی خود را به این جریان نشان داده اند: Gap و NEXT. این پیمایش دریافت که هیچ یک از امضاءکنندگان تعهدی جدی به حل مشکلات اخلاقی تجارتشان نداشته اند.^۴

اگر واقعاً می‌خواهیم صنعت بافت و پوشاک را "تمیز و پاک" کنیم، به هر جهت لازم است مستقیم به سراغ بنیادهای مسئله برویم. حتی بنیادی‌ترین ماده‌ی خام این صنعت، یعنی پنبه، محیط زیست و کشتکاران خود را دچار تنش و مشکل می‌سازد.

قیمت‌های پنبه‌این روزها در پایین‌ترین نقطه‌ی خود تاکنون هستند، و انتظار می‌رود بعد از این هم باز سقوط کنند – بیش‌تر بخاطر یارانه‌هایی که دولت آمریکا به کشاورزان پنبه کارش می‌دهد، یارانه‌هایی که منجر به عرضه‌ی بیش از حد پنبه به بازارهای جهانی می‌شود. کشاورزان تقلا‌ی زیادی می‌کنند تا زمین‌شان را هرچه بیش‌تر حاصل‌خیز کنند، و برای این هدف هرچه بیش‌تر از مواد شیمیایی استفاده می‌کنند تا محصول‌شان بیش‌تر شود. به خاطر همین کشت‌وزرع فشرده و "تخته‌گازی"، گیاه پنبه شکننده و مستعد آفت زدگی شده است – به همین خاطر تولید آن اینک بیش از هر محصول دیگری در روی زمین، نیازمند حشره‌کش‌ها است. پنبه ۱۰ درصد آفت‌کش‌های دنیا و ۲۵ درصد حشره‌کش‌های دنیا را مصرف می‌کند.^۵ کشاورزان بیش‌تر وقت‌ها آموزشی نمی‌بینند و اغلب نمی‌دانند مواد شیمیایی را چگونه درست مصرف کنند – حتی هنگامی هم که بدانند، آفت‌کش‌ها می‌توانند منابع آب را آلوده ساخته و حشرات مفید را به همراه آفت‌ها بکشند.

کشاورزی در حدود ۶۹ درصد منابع آب شیرین را به مصرف می‌رساند، و برنج، گندم و پنبه بزرگترین مصرف‌کنندگان آب هستند. وقتی تقاضای آب بالا می‌رود و منابع آن کاهش می‌یابد، آبیاری نامؤثر می‌تواند منجر به تحمیل فشارهای بیش‌تری به منابع آب شود، و پیامدهای فلاکت‌باری را به بار آورد. گزارشی وجود دارد که بر مورد دریای آرال (یا همان دریاچه‌ی آرال) که زمانی چهارمین دریاچه‌ی بزرگ دنیا بوده، تأکید می‌کند. در دهه‌ی ۱۹۴۰ دولت روسیه می‌خواست کشور از نظر پنبه، خودکفا شود، به همین خاطر آب دو رودخانه‌ی بزرگ آسیای مرکزی (رودهای سیحون و جیحون) را برای آبیاری پنبه منحرف کردند و مانع ورود آن‌ها به دریاچه شدند. از سال ۱۹۶۱ به بعد دریاچه‌ی آرال، که بیش‌ترین آب خود را از این دو رودخانه



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دریافت می‌کرد، تا ۳/۴ وسعت پیشین خود کوچک شد. در ۵ کشوری که در حوزه‌ی آبریز دریاچه آرال شریک هستند. بیش از ۲۰ میلیون نفر مستقیماً یا غیرمستقیم به کشاورزی آبیاری وابسته‌اند. دریاچه‌ایبک به دو بخش تقسیم شده‌است، طوفان‌های گرد و غبار، سرزمین‌های کشاورزی مجاور را به نمک آلوده‌است؛ و آبی که در نهایت به دریاچه برمی‌گردد، شورتر و آلوده‌تر به مواد شیمیایی کشاورزی شده‌است. اهالی محل شغل‌هایشان را از دست داده‌اند. محیط‌زیست‌شان نابود شده و بیماری‌های اخیر پیش‌بینی می‌کنند در عرض کمتر از ۱۵ سال خشکی کامل رخ خواهد داد. طرح‌های بازسازی و ترمیم در راهند، اما در هر صورت مخالفت با این جمع‌بندی دشوار است که رویداد آرال، یکی از بزرگترین بلاهای محیط‌زیستی‌ای است که بشر باعث و بانی آن بوده‌است.^۱

وضع پارچه‌های "بشر-ساخت" هم، خیلی بهتر از پارچه‌های پنبه‌ای نیست. در حالی که بافته‌های انگشت شماری از مواد پلاستیکی. بازیافتی استفاده می‌کنند، بسیاری از آن‌ها از مواد بسیار سمی در تولیدشان استفاده می‌کنند: برای نختایی و بافت راحت‌تر، برای پیش‌گیری از آب رفتن پارچه، برای نرم کردن پارچه و بشور-بپوش کردن آن. رنگ‌های نفتی-شیمیایی، آبراهه‌ها را آلوده می‌سازند و تولید نایلون، یکی از منابع اصلی انتشار گاز گل‌خانه‌ای اکسید ازت در انگلیس است.^۲

بالتر از این‌ها، مواد شیمیایی‌ای که به پارچه‌ها اضافه می‌شوند تا آن‌ها را دیر-آتش‌گیر و بشور-بپوش کنند، سرطان‌زاهای احتمالی به حساب می‌آیند.^۳

بعد از جریان تولید پارچه‌ها پوشاک، نوبت انتشار گازهای مربوط به حمل پوشاک، از کشورهای تولیدکننده به خرده‌فروشان کشورهای مصرف‌کننده می‌رسد. در مجموع، ۴٫۲ میلیارد تن کیلومتر بار لازم است حمل شود تا بتواند نیاز انگلیسی‌ها به تی‌شرت را تأمین کند—این میزان تقریباً برابر است با فرستادن یک کیلوگرم بار، ۱۰۵ میلیون دفعه به دور کره‌ی زمین.^۴

بعد از این، وقتی که از لباس‌های مطابق مد خسته می‌شویم—یا همین که پاره می‌شوند، مسئله‌ی دوران‌اندازی‌شان پیش می‌آید. هرچند که بیشتر ما به بردن لباس‌های کهنه به مغازه‌های خیریه عادت داریم، فقط ۳۰ درصد پوشاک انگلیسی‌ها به این صورت کنار گذاشته می‌شوند. باقی آن‌ها یا به خاکریزهای زباله‌ها به کوره‌های زباله‌سوزی فرستاده می‌شوند. گزارشی از سوی "بنیاد ساخت و تولید" دانشگاه کمبریج برآورد می‌کند که خرید یک تی‌شرت پنبه‌ای، شستن و خشک کردنش و دور انداختنش، تقریباً منجر به دورریزی ۲ برابر^۵



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وزن همان تیشرت به خاکریز زیاله و انتشار ۴ کیلوگرم دی اکسید کربن به جو زمین می‌شود.^{۱۱}

پس چه باید کرد؟ روشن است که پیش از هر کاری، به عنوان مصرف‌کننده، لازم است آستینی بالا بزنیم. اگر دل‌وایس کارگرانی هستید که روی لباس‌هایشان کار کرده‌اند، کاری کنید تا خردفروشان بفهمند از این وضع خوشحال نیستید. این بازار، رقابتی است و مصرف‌کنندگان که قدرت واقعی را در بازار رقابتی دارند. سایمون مک رائه از گروه "جنگ بر ضد خواهش" می‌گوید: تحریم کردن، به راحتی میتواند کارخاتجات را ببندد، و کارگران محلی را بیکار کند. آنچه که نیاز داریم مردم انجام دهند این است که در مورد ناخشنودیشان از این رویه‌ها آشکارا سخن بگویند و شرکت‌ها را تحت فشار بگذارند تا رفتارشان را عوض کنند.^{۱۲} "بعضی کنش‌گران پیش‌نهاد می‌دهند که باید برجسب‌ها و نوشته‌های دوخته شده به پوشاک را بپُرید و همراه نامه‌ای به آدرس سازنده بفرستید، در نامه بگویید که لباس‌هایشان را دوست دارید اما نحوه‌ی ساخته شدنشان را دوست ندارید. مطمئناً این تاکتیکی است که توجه دیگران را جلب می‌کند. در انگلیس، می‌توانید به سراغ سایت "مُذ را پالسم‌سازی کنید"،^{۱۳} بروید و آخرین تحولات خردفروشان خیابان‌های "شمال شهری" انگلیس را پی‌گیری کنید - در این گونه سایت‌ها پیش‌نهاداتی نیز در مورد وارد گود شدن شما وجود دارد.^{۱۴}

حالا که می‌خواهید اقدامی کنید، به خردفروشان محبوب‌تان نامه بنویسید و از آنان بپرسید که کی می‌خواهند محصولات طبیعی و تجاری منصفانه‌ی خود را برنامه‌ریزی کنند. مجتمع فروشگاه‌های mark and Spencer در سال ۲۰۰۶ اعلام کرد که سری لباس‌های تجاری منصفانه‌ی خود را به دلیل خواست مشتریان تولید خواهد کرد؛ شرکت پیمایشی بر روی مشتریان انجام داد و دریافت که یک سومشان بخاطر نگرانی از این‌که این لباس‌ها از کجا آمده‌اند و چگونه دوخته شده‌اند، از خریدشان در آخرین لحظات صرف‌نظر کرده‌اند.^{۱۵}

روشن است که صنعت مد نیز باید اقدام کند. احساسی بدیهی وجود دارد که "پوشاک-زیست محیطی" بایستی یا هیپی‌وار باشد، یا آنقدر گران که جرأت خریدش را نکنی - اما امروزه، با رشد سریع بازار محصولات اخلاقی، این احساس دیگر واقعیت ندارد. باید تغییری نیز در تأکید بر روی مدهای یک بار مصرف، که به منظور ایجاد حداکثر تأثیر روانی و حداقل عمر دوخته می‌شوند صورت گیرد و به سوی لباس‌های پردوام و خوش-دوخت حرکت کرد.

^{۱۱} - Clean Up Fashion



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و نیز در حالی که به مد فکر می‌کنیم، لباس‌های دست دوم (یا Vintage^{۲۳} به زبان امروزی‌ها) را فراموش نکنیم. که انتخابی بسیار اخلاقی‌اند. لباس‌های قدیمی خوش دوخت‌اند، معمولاً از هم‌ترازهای امروزی خود ارزاترند، و حداقل هرگز با این لباس‌ها دچار این ریسک نمی‌شوید که به مهمانی بروید و کسی را با همان کت و شلوار ۲۴ دلاری خودتان ببینید. مسئله نباید بر سر خرید نکردن باشد؛ در واقع سازمان‌های مردم‌نهاد به روشنی گفته‌اند که این کار آخرین کاری است که باید انجام دهیم. فعلاً فقط لازم است هنگامی که پلاستیک را پاره می‌کنیم، کمی بیش‌تر هشیار باشیم، و در مورد هزینه‌ی واقعی آنچه که می‌خریم فکر کنیم.

^{۲۳} - در ایران به این پوشاک، تاناکورا یا تانا گفته می‌شود. (م.)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۳- یک چهارم درگیری‌های مسلحانه‌ی دنیا در سالیان

اخیر، تقلاً برای تصاحب منابع طبیعی بوده‌اند.

منابع طبیعی یک کشور ممکن است فرصت‌هایی برای ثروت‌زایی، اشتغال‌زایی و توسعه بوجود آورد، یا اینکه حسادت را پرورش دهد، رودرویی خشونت بار را آغاز کند و کشوری آباد را به مخروبه تبدیل سازد. ثروت طبیعی فراوان می‌تواند به بزرگترین در دسر یک کشور تبدیل شود.

این ثروت می‌تواند در درون خود کشور باشد (مثل نفت، مواد معدنی، فلزات یا سنگ‌های قیمتی و جواهر) یا می‌تواند سطح آن را بیوشاند (مثل آب، الوار، کشت‌های دارویی). در تقریباً یک چهارم حدوداً ۵۰ جنگ و درگیری سالیان اخیر، منابع طبیعی به آغاز یا تشدید رفتار خشونت‌آمیز کمک کرده‌اند، یا به تأمین مالی‌شان کمک رسانده‌اند. در دهه‌ی ۱۹۹۰ بیش از ۵ میلیون نفر در نتیجه‌ی این نوع درگیری‌ها کشته شده‌اند.^۱

طبق برآوردها، جنگ در جمهوری دموکراتیک کنگو از سال ۱۹۹۸ تاکنون، جان ۳ میلیون نفر را گرفته‌است.^۲ منابع طبیعی کشور، تنها به عنوان جایزه‌ی آخر کار عمل نکرده‌اند؛ بلکه ابزاری بوده‌اند برای گرم کردن تنور کارزارهای نظامی، و منبعی غنی از درآمد برای دولت‌های ولخرج. DRC یا همان جمهوری دموکراتیک کنگو، ذخایر انبوهی از طلا، الماس و سنگی معدنی به نام کتل‌تان (کوته نوشت کلمبیت-تان‌تالوم) دارد که ماده‌ی مهمی است در تلفن‌های سیار و رایانه‌ها. این مواد معدنی در شکل خام خود، ارزش بسیار کمی برای مردم DRC دارند. اما تقاضای عظیم دنیای غرب برای خرید آن‌ها، به مرگ و محرومیت میلیون‌ها تن منجر شده‌است.

گزارشی از سوی سازمان ملل در اکتبر ۲۰۰۲، ارتش‌های رواندا، زیمبابوه و اوگاندا را به غارت غیرقانونی ثروت معدنی DRC متهم کرد.^۳ این گزارش متوجه شد ارتش‌های آن کشورها درگیری‌های میان-قومی را تشدید کرده‌اند تا بتوانند حضور خود را در مناطق غنی از معدن DRC توجیه کنند. در صورتی که نیروهای نظامی کنترل این مناطق را به دست بگیرند، "هماهنگی‌های لازم" با شرکت‌های استخراج می‌تواند انجام گیرد!

کشور رواندا نسبت به گزارش معترض شد، اما شواهد و مدارک به نفع آن کشور نبود. رئیس جمهور رواندا، پل کاگامه، در سخنانی پر بازتاب گفت که جنگ در DRC، "خود-کفا" و "بخرج خود" است. همین ادعا در سخنان آدولف اونوسومبا، رئیس گروه شورشی "وحدت برای دموکراسی در کنگو" تکرار شد که گروهی است



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به خرج رواندا: "ما لازم است سرباز داشته باشیم. لازم است برای خدماتتان هزینه کنیم ... هر ماهه کمابیش ۲۰۰ هزار دلار از الماس گیرمان می‌آید. کل‌تان بیش‌تر از آن هم به ما می‌رساند: ماهی یک میلیون دلار."^۴

جنگ رسماً در اواخر سال ۲۰۰۲، پس از یک رشته توافق صلح میان DRC و دشمنانش؛ یعنی رواندا، اوگاندا و یک سری گروه چریکی پایان یافت. قانون اساسی در آوریل ۲۰۰۳ امضاء شد که به موجب آن، دولتی برآمده از قدرت مشارکتی تشکیل می‌شود. اما کشورهای رواندا و اوگاندا هنوز متهمند که به گروه‌های شبه نظامی‌ای پول می‌رسانند که در شرق کشور می‌جنگند. هیئت کارشناسان سازمان ملل در چهارمین گزارش خود که در نوامبر ۲۰۰۳ منتشر شد نتیجه گرفت که: "استخراج و غارت غیرقانونی، هنوز یکی از منابع اصلی مالی گروه‌های دست اندر کار برای تداوم درگیری‌هاست."^۵

در کلمبیا، منبع طبیعی تأمین هزینه‌ی نبرد میان دولت و گروه شورشی فارک (نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا، FARC) کوکائین است. جنگ داخلی که در حدود ۴۰ سال ادامه داشته، و در دهه‌ی ۱۹۹۰ به شدت بالا گرفته، با تجارت معاملات مواد مخدر ادامه یافته‌است. فارک مدعی است که یک گروه انقلابی دهقانی است، اما از نظر مقامات آمریکایی، آنان هراس افکنان-افیونی‌اند. برآورد می‌شود که FARC هر ساله تا ۴۰۰ میلیون دلار از تجارت کوکائین سود می‌برد^۱. بدلیل این‌که دولت کلمبیا در بیرون شهرهای بزرگ، کنترل واقعی ناچیزی دارد، FARC و سایر گروه‌های شورشی توانسته‌اند شبکه‌های پیچیده‌ی بازرگانی بسازند. مواد مخدر، سنگ جواهر و طلا را می‌فروشند، و با پول‌شان سلاح می‌خرند تا به جنگ دامن بزنند.

جنگ‌های DRC و کلمبیا دو نمونه از جنگ‌هایی هستند که بر سر فراوانی منابع درگرفته‌است. اما کارشناسان بر این باورند که در سال‌های آینده ممکن است هرچه بیش‌تر و بیش‌تر، شاهد درگیری‌هایی باشیم که در نتیجه‌ی کمی منابع رخ خواهند داد. جنگ‌هایی بر سر نفت رخ داده‌اند - کافی‌است نگاهی ببندازیم به تهاجم عراق به کویت، و پاسخ تند و سهمگین غرب به این کار. اما چه کالایی وجود دارد که ممکن است بسیار پر درگیری‌تر باشد؟

کالای آب!

در سال ۱۹۸۵، وزیر امور خارجه‌ی مصر، پترس پترس غالی هشدار داد که "جنگ بعدی در خاورمیانه بر سر آب درمی‌گیرد، نه بر سر سیاست."^۶ پترس غالی، آینده‌ای را تصویر می‌کرد که رشد جمعیت به معنی تقاضای هرچه بیش‌تر برای منابع آب خواهد بود. مردم در ظاهر امر فقط به آب خوردن نیاز مندند، اما نیاز مند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کشت و تولید خوراک کافی نیز هستند تا نیاز آنان به واردات پرهزینه را کاهش دهد. حال اگر در نظر بگیریم هر آدم متوسطی، روزانه ۲ لیتر آب خوردن نیاز دارد، برای تولید خوراک روزانه‌اش به ۱۰۰۰ لیتر آب نیازمند است.^۸ در نتیجه، کشاورزی در حدود ۷۰٪ آب شیرین دنیا را به مصرف خود می‌رساند – اما بنابه الگوی مصرف کشورهای در حال توسعه (یا همان کشورهای عقب افتاده‌ی بالنده) این رقم به ۹۰٪ نزدیکتر است. حال در جایی که تعدادی کشور به یک منبع آب وابسته باشند، به راحتی می‌توان دید که تنش و نزاع چگونه آغاز می‌شود.

گروه مشورتی پژوهش بین‌المللی کشاورزی (CGIAR) مدعی است که اگر اوضاع فعلی ادامه‌یابد، تا سال ۲۰۲۵ یک نفر از هر سه نفر در دنیا از کمبود آب رنج خواهد برد.^۹ آفریقا ممکن است به سختی صدمه ببیند، چرا که تا ۵۰۰ میلیون نفر بدون دسترسی به آب سالم خواهند ماند. این کمبود، تولید خوراک را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد، یعنی انتظار می‌رود محصول ۲۳٪ کمتر شود. کشورها نخواهند توانست هزینه‌ی واردات خوراکی مورد نیازشان را بدهند، در نتیجه گرسنگی و سوءتغذیه در پی خواهد آمد.

اینجاست که درگیری شروع می‌شود. مجموعه‌ی پیچیده‌ی رود نیل در ۱۰ کشور جریان دارد، کشورهایی که نیمی از جمعیت‌شان زیر خط فقرند. براساس پیش‌بینی‌ها، جمعیت در حوزه‌ی رود نیل طبق در طی ۲۵ سال بعدی ۲ برابر خواهد شد و خود همین افزایش جمعیت تنش را باز هم بالاتر خواهد برد. مصر و سودان به لطف و پشتوانه‌ی دو پیمان استعماری – یعنی توافق‌نامه‌ی "آب نیل در سال ۱۹۲۹" و نیز توافق "بهربرداری کامل از نیل در سال ۱۹۵۹" – حقوق گسترده‌ای بر روی آب‌های رودخانه دارند. سایر کشورهای طول رود خواستار سیستم برابرتر و منصفانه‌تری شده‌اند، اما مصر و سودان تمایلی به مذاکره‌ی دوباره در مورد آن پیمان‌ها ندارند.^{۱۰} ابتکاری به نام "حوزه‌ی نیل" کشورهای طول رود را گرد هم آورده‌است تا شکلی از مشارکت را برای مدیریت آن تشکیل دهند. اما برای این‌که این ابتکار بتواند موفق شود، لازم خواهد بود مصر را مطمئن ساخت که تنها منبع آبش تهدید نخواهد شد.

نقطه‌ی انفجار بالقوه‌ی دیگری که وجود دارد می‌تواند رود گنگ در هند باشد. هند برای رفع نگرانی‌هایش در مورد آب در نظر دارد بیش از ۳۰ رودخانه را در کشور به هم پیوند دهد و آب را به ایالت‌های مستعد خشکسالی منحرف سازد. اما کارشناسان می‌ترسند این طرح‌ها ممکن است منجر به کمبود آب در بنگلادش شود، بنگلادشی که دولت‌ش طرح‌های هند را "سلاح کشتار جمعی. آماده‌ی شلیک" تعبیر کرده‌است.^{۱۱} هند پذیرفته‌است بنگلادش را



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در بحث‌های آتی پروژه شرکت دهد، اما دولت بنگلادش می‌گوید که معشیت ۱۰۰ میلیون نفر در خطر است. اما آن‌طور که دکتر پطرس غالی پیش‌بینی می‌کرد، محتمل‌ترین منطقه‌ی درگیری، همان خاورمیان‌هاست که ۵ درصد جمعیت جهان با یک درصد آب دنیا زندگی می‌کنند. در میانه‌ی قرن بیستم، اسرائیل برای نابودی بولدورزهای سوری که تلاش داشتند سر شاخه‌های تغذیه‌کننده‌ی رود اردن را منحرف سازند، تانک و هواپیمای نظامی فرستاد، و در سال ۲۰۰۲ وقتی لبنان شروع به پمپاژ آب از یک شاخه‌ی تغذیه‌کننده‌ی رود اردن کرد، تهدید به اقدام کرد. فلسطینی‌ها در مورد کنترل اسرائیل بر روی تخصیص آب گلایه می‌کنند که این وضع منجر به آبی خواهد شد که هم ثبات ندارد و هم گران است، و سفره‌های زیرزمینی مشترکشان با اسرائیلی‌ها بخاطر مصرف بیش از حد، صدمه خواهند خورد. اسرائیلی‌های ساحل غربی رود اردن چهار برابر همسایگان فلسطینی‌شان آب مصرف می‌کنند.^{۱۲}

آب منبع امنیت و ثروت است. بسادگی می‌توان دید چگونه پدیده‌ی آب اهمیتی مشابه سرزمین یافته‌است. و با وجود احتمال بالای کمبود آب در جهان، برخی از این تنش‌ها به صورت درگیری‌های مسلحانه سرریز می‌کنند. میخائیل گورباچف ریاست جمهور پیشین روسیه، که هم اکنون رئیس صلیب سبز بین‌المللی است، هشدار می‌داد که جهان ممکن است با "وضعیتی وخیم روبرو شود... اکثریتی بزرگ از کشورها تعهد و تبعیت خود را نسبت به همکاری در زمینه‌ی منابع آب دوباره تأیید نکرده‌اند. ما با بعضی درگیری‌های واقعی روبرویم."^{۱۳} و در فوریه‌ی ۲۰۰۶ وزیر دفاع انگلیس "جان ریڈ" یادآور شد که تغییر آب‌وهوا فقط به خشونت و درگیری سیاسی بر سر آب سرعت می‌بخشد. وی هشدار می‌داد که نیروهای مسلح انگلیس می‌باید خود را برای روبرویی با درگیری‌هایی آب آماده سازد.^{۱۴}

جنگ از این پس دیگر بر سر پیوست خاک و قلمروهای یک سرزمین به سرزمینی دیگر نیست -جنگ بر سر تولید ثروت و حفظ منابع است. در مواردی که درگیری با ذخایر معدنی گران‌بها مرتبط است، با افزایش حساسیتی از گروه‌های درگیر در غارت و بالابردن آگاهی مردم دنیا از منشاء خونین و نفرین شده‌ی برخی از وسایل لوکس ثروتمندان، کارهای زیادی می‌توان انجام داد. درگذشته، نگران قصه‌های پس پشت قطعه‌های بکاررفته در کامپیوتر لپ‌تاپ‌مان نبودیم و منشاء سنگ‌های جواهرات‌مان ما را نگران نمی‌کرد. کارزارهای اخیر در مورد "الماس‌های خونین" تأثیر بالایی در جهت تغییر این نگرش و این وضع داشته‌اند. وقتی منابع مورد بحث بخاطر کمیابی‌شان مطرح‌اند، مشکل می‌تواند از این هم پیچیده‌تر شود. در دهه‌های



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بعدي، حقوق بنيادين ما در مورد خوراك، سوخت و آب آشاميدني سالم، توانايي سيارممان را در تأمين نيازهايماان بشدت و بسختي به آزمون مي‌كشد. نهادهاي بين‌المللي. خواستار رعايت دقيق‌تر قوانين ناظر بر آب و رهايفتي چنډجانبه براي رسيدن به توافقات مديريت آب هستند. اما در حالي كه جمعيت كره‌ي زمين به رشد خود ادامه مي‌دهد، پاسخ‌هاي آسان به‌اين مشكلات، هر روز كمتر و كمتر خواهند شد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۴- در حدود ۳۰ میلیون نفر در آفریقا HIV مثبت‌اند.

بزرگترین همگیری‌ای است که تاکنون به بشر رو کرده‌است، همگیری‌ای که با آن بخوبی مبارزه نمی‌کنیم، هر ۱۴ دقیقه، یک جوان دیگر به ویروس HIV آلوده می‌شود. در زمان نوشتن این مقاله، ۳۶ میلیون نفر با HIV یا ایدز زندگی می‌کنند، و تا سال ۲۰۵۰ ممکن است این بیماری جان ۲۸۰ میلیون نفر را بگیرد.^۱ آفریقای زیر صحرا شدیدترین ضربه را از ویروس خورده‌است. بیش از ۲۰ میلیون نفر در آنجا از ایدز مردان و ۱۲ میلیون کودک به همین خاطر یتیم شده‌اند. در بعضی کشورها امید به زندگی تا ۳۰ سال سقوط کرده‌است.^۲ وقتی نان‌آوران بیمار می‌شوند و می‌میرند، جوامع دچار گرسنگی می‌شوند، و اقتصادهای منطقه‌ای بشدت از این بیماری ضربه می‌خورند. تازه‌این‌ها جدا از هزینه‌های شخصی، دل‌شکستگی و سوگ، و خانواده‌های نابود شده‌است. حتی اگر یک واکنش جهانی عظیم از فردا راه بیافتد و پیش‌گیری، درمان و مراقبت‌های مؤثری به اجرا درآید، این کشورها تا چندین نسل بعدی هم اثرات HIV و AIDS را در زندگی روزمره حس خواهند کرد.

بی‌انصافی تلخ و گزنده‌ای به نظر می‌رسد که همان کشورهایی که قطعی کشیده‌اند و/یا رژیم‌های سرکوبگر استعماری و جنگ داخلی داشته‌اند، اینک با این چنین بحرانی هم مجبورند دست و پنجه نرم کنند. مطمئناً، هم‌گیرشناسان و نهادهای بین‌المللی تلاش سختی داشته‌اند تا این همگیری را در کشورهای زیر صحرای بزرگ آفریقا درک کنند و دریابند که چرا این ویروس در آن منطقه، تلفاتی این چنین عظیم داشته‌است.

طبیعی است که پاسخ‌ها پیچیده باشند. تصور می‌شود که منشاء ویروس HIV از میمون‌های انسان‌نمای آفریقای بوده‌است، و در اوایل قرن بیستم خود را به آدم‌ها رسانده‌است. ویروس HIV چندین بار ممکن است از قاره‌های مختلفی رد شده و برگشته باشد. اما گسترش آن در آفریقا بسیار زودتر از هنگامی آغاز شده که هر اقدام پیش‌گیرانه‌ای ممکن باشد.

وقتی ایدز را نخستین بار در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در آمریکا شناسایی کردند، بیشتر آلودگی‌ها در میان مردان همجنس‌باز و معتادان تزریقی بود. اما در آفریقا، گسترش اصلی ایدز ناشی از تماس میان‌جنسی بود. فقر گسترده وضع را بدتر کرد: فقر غذایی، توانایی مبارزه‌ی بدن با آلودگی را کم می‌کند، یعنی آدم‌های ضعیف مستعدترند که آلوده شوند، و همین که آلوده می‌شوند، سریع‌تر بیمار می‌شوند. در مواردی که مردها مجبورند در جستجوی کار از خانواده دور شوند، احتمالات خطر بالا می‌رود؛ احتمال بیشتری دارد که با زنان کام‌فروش تماس بگیرند یا با



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چندین هم‌خوابه بخوابند. بعد که به خانه برمی‌گردند زناشان را آلوده می‌کنند، زناتی که بچه‌های HIV مثبت خواهند زایید.

جنگ و درگیری هم، مردم را شدیداً در معرض آلودگی به HIV قرار می‌دهد، جنگ‌هایی که گروه‌های بزرگ آنها مجبور می‌شوند به خاطر درگیری، از سرزمین‌شان فرار کنند. خیلی سخت است بتوان مطمئن شد که آموزش‌هایی در مورد احتمال خطر به آنان رسیده باشد تا بدانند چگونه جلوگیری کنند. یک کارمند سازمان ملل در سیرالئون گزارش می‌کرد که در طی جنگ وحشیانه‌ی داخلی، ده‌ها هزار دختر و زن توسط سربازان همه‌ی طرف‌های درگیر ربوده شده، و مورد تجاوز قرار گرفتند. بسیاری از این‌ها، بعداً در شهرهای بزرگ‌تر به عنوان کام‌فروش مشغول بکار شدند، و در حالی‌که زیرساخت کشور با جنگ و نندادن درگیر بازسازی خود است، کار زیادی برای حفاظت از این زنان نمی‌توان کرد. "در سیرالئون چیزی جز امید خشک و خالی باقی نمی‌ماند."^۳

دولت‌های آفریقا در واکنش به همه‌گیری ایدز کند بوده‌اند. برای بعضی از دستگاه‌های اداری آن‌جا مسئله‌ی AIDS شدیداً سیاسی شد. تابونه مبیکی رئیس جمهور آفریقای جنوبی علناً رابطه‌ی میان ویروس HIV و بیماری ایدز را زیر سوال برد، و تلاش کرد تا تعدادی از دانشمندان مشهور "شکاکت به ایدز" را پشتیبان نظرات خود معرفی کند. در یک سخنرانی در سال ۲۰۰۱، مبیکی مدعی شد غرب، به خاطر ایدز، آفریقا را سرزنش می‌کند: "چون ما حاملان میکروبیوم و بشرهایی از رده‌ی پایین‌تر هستیم که نمی‌توانیم شهوت‌مان را با خرد و عقل مهار کنیم، باید نظرات عجیب و غریبی را [مثلاً HIV باعث ایدز می‌شود] به زور قبول کنیم تا بتوانیم آدم‌های محروم و آفت زده‌ی را از هلاکت نجات دهیم."^۴

در اوت ۲۰۰۳، دولت آفریقای جنوبی اعلام کرد که درمان دارویی ضدویروسی را برای نیم میلیون نفر به اجرا در خواهد آورد. فعالان ضدایدز این برنامه را به عنوان نقطه‌ی پایانی بر تکذیب‌ها و آغاز امید واقعی مبتلایان ایدزی آفریقای جنوبی تحسین کردند. اما با این وجود در سپتامبر ۲۰۰۳ هنگامی که پرزیدنت مبیکی به نیویورک تایمز گفت هیچ‌کسی را نمی‌شناسد که از مرض ایدز مرده باشد جنجال بیشتری را برانگیخت – هرچند کیهی از همکاران خود ریاست جمهوری، و چندین عضو ارشد کنگره‌ی ملی آفریقا (ANC) از همین بیماری مرده بودند. اظهارات او از سوی فعالان ضد ایدز به عنوان پاشیدن نمک بیشتر بر روی زخم تلقی شد. تکذیب بیماری فقط در سطح دولتی نبود. جامعه‌ی بین‌المللی نیز متهم است که پیش‌بینی تلفات عظیم ایدز در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سال‌های بعدی را نادیده گرفته‌است. در سال ۱۹۹۰، سازمان سیا گزارشی منتشر کرد که تا سال ۲۰۰۰، چهل و پنج میلیون مبتلا به HIV پیش‌بینی می‌کرد که اکثریت غالب‌شان در آفریقا بود. هفت سال پیش‌تر تیم کوچکی از دانشمندان خارجی متوجه شدند بخش‌های بیمارستان‌های کین‌شاسای کنگو پر هستند از زنان جوان مبتلا به ایدز. برای دانشمند بلژیکی پیتر پیوت کاملاً آشکار بود که ویروس می‌تواند از راه رابطه‌ی میان‌جنسی منتقل شود و به همین خاطر این کشف می‌توانست برای همه‌ی جوامع بشری زنگ خطر را به صدا درآورد. اما متأسفانه نظریه‌ی پیوت و همکارانش از سوی دیگر دانشمندان به زباله‌دانی انداخته شد، و تا دهه‌ی ۱۹۹۰ هم که بنیادهای بین‌المللی شروع کردند به اولویت دادن به برآمدن بحران در آفریقا، وضع به همین منوال بود.^۵

پیوت اکنون ریاست اجرایی دفتر ایدز سازمان ملل است و می‌گوید که "تکذیب، وجه ممیزه‌ی این همه‌گیری در تمامی سطوح است."^۶ تردیدی نیست که تکذیب به انتقال بیماری به مناطق دیگر کمک می‌رساند، و درست مثل آفریقا، فلاکت تنها اکنون است که فلاکت در حال شناخته‌شدن است. در استان هنان چین، تا یک میلیون نفر به خاطر یک عملیات بزرگ فروش خون، دچار HIV شده‌اند. وقتی خون‌گیرها پلاسمای با ارزش را جدا می‌کردند، باقی خون‌ها را با هم مخلوط می‌کردند و آن‌ها را دوباره به خون‌دهندگان تزریق می‌کردند. با این روش، می‌توانستند بدون خطر کم‌خونی، خون بیش‌تری به مردم برسانند. دیده‌بان حقوق بشر یادآوری می‌کند که هیچ مقام چینی‌ای به خاطر نقش خود در بزرگ‌ترین و بدترین رسوایی خونی جهان، تحت تعقیب قرار نگرفت و فقط یک مقام بهداشتی به خاطر ارسال گزارشی رسمی در مورد HIV/AIDS به یک گروه کنش‌گر ضد ایدز به زندان انداخته شد.^۷ چین تا سال ۲۰۰۲ از پذیرش مشکل ایدز در کشور خودداری کرد، یعنی فقط در یک روز، به یک‌باره آمار ابتلای مردم به HIV را اصلاح و بازبینی کرد. در یک روز این آمار ۳۰۰۰۰ نفر بود، روز بعد یک میلیون شد.^۸

در هند، دولت اصرار کرد که ابتلا به HIV محدود به گروه‌های پرخطری مثل کام‌فروشان، معتادان و مردان همجنس‌باز است. گزارشی وجود داشته که فعالان ضد AIDS اذیت و آزار^۹ دیده و تهدید شده‌اند، در حالی که زنان کام‌فروش مورد حمله‌های خشونت‌بار قرار گرفته‌اند. با این‌که در ایالت‌هایی که HIV عموم جمعیت را درگیر کرده، زنان شوهردار بالاترین احتمال خطر آلودگی را دارند. با این وجود برنامه‌های دولتی هیچ نوع

^۵ - منظور از اذیت و آزار، آنچنان‌که در بیان‌نهن‌ساز و رمز آلود رسانه‌های ایران بکار می‌رود، تجاوز جنسی نیست و همان اذیت و آزار جسم و روان (به‌استثنای تجاوز) مورد نظر است، نه بیشتر.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اطلاعات یا مراقبتی را برایشان تأمین نمی‌کنند.

در کشورهای بسیاری HIV/AIDS توسعه را فقط کند نمی‌کند، بلکه آن را وادار به عقب‌گرد هم می‌کند. امید به زندگی، مارپیچوار سقوط می‌کند، میزان مرگ و میر کودکان کم کم بالا می‌رود، و انتظار می‌رود تعداد افرادی که در فقر بسیار شدید زندگی می‌کنند، در حال بالا رفتن باشد.^{۱۱} در بورکینافاسوی غرب آفریقا برآورد می‌شود که بخاطر AIDS، ۲۰ درصد خانوارهای روستایی کاهش یافته‌یا کار کشاورزی‌شان را ترک کرده باشند.^{۱۲} با کاهش درآمدها، خرج کردن برای مراسم کفن و دفن و امور بهداشتی بسیار دشوارتر می‌شود، و خانوارها وادار به فروش زمین و دام‌های خود می‌شوند. اگر این دارایی‌های ارزشمند فروخته شوند، معمولاً جایشان دیگر پر نمی‌شود، و معیشت خانوار بدتر از پیش می‌شود.

این‌ها نشان می‌دهند که چرا تأمین منابعی برای داروهای ضدویروسی ارزان برای آفریقای جنوب صحرا این همه اهمیت حیاتی یافته‌است. در سال ۲۰۰۱، گروهی از شرکت‌های دارویی بین‌المللی، طرح‌های واردات داروهای ژنریک ارزان اینز را در کشورهای جنوب آفریقا به زیر سؤال بردند و در برابر آن‌ها مانع تراشی کردند، واکتس افکار عمومی سرزنش کل این صنعت بود. استدلال شرکت‌های دارویی، در مورد حفاظت از حق ثبت محصول تجاری‌شان از سوی کنشگران به سخره گرفته شد، و شرکت‌ها سرانجام دست از ادعاهای‌شان برداشتند.

به لطف همین فشارها، تعدادی از شرکت‌های داروسازی اعلام کرده‌اند که قیمت داروهای ضدویروسی‌شان را در کشورهای فقیرتر کم می‌کنند. اما بعضی منتقدان می‌گویند که این باز هم کافی نیست. از ۷۰ میلیارد دلار پولی که هر ساله برای پژوهش و تولید داروهای تازه خرج می‌شود، کمتر از ۱۰ درصد این پول (یعنی ۷ میلیارد دلار) برای یافتن راحل ۹۰ درصد مشکلات بهداشتی جهان هزینه می‌شود.^{۱۳}

چند مورد تجربه‌ی موفق، حاکی از این است که آفریقا در حال پیشرفت است. در شرق آفریقا، غالبیت آلودگی HIV در برخی کشورها دارد سقوط می‌کند. از همه جالب‌تر اوگانداست که نرخ ابتلا در زنان حامله ۸ سال پیاپی است که در حال سقوط است.^{۱۴} کارزار اطلاع‌رسانی بزرگ‌مقیاس به نظر می‌رسد که نتیجه داده، و برنامه‌های توزیع کاندوم (لباس کار) باعث شده که تعداد جوانانی که همبستری ◊ سالمی دارند، افزایش خوبی داشته باشد.

اما تمامی برنامه‌های پیش‌گیری و درمان HIV/AIDS، نیاز به سرمایه‌گذاری دارند. به نظر می‌آید قطعی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کردن تعهدات مالی کشور های ثروت مند مسئله ایست دشوار. دبیرکل سازمان ملل، کوفی عنان خطاب به یک کنفرانس بین المللی مهم اظهار می داشت که دنیا فعلاً در خطی نیست که برای کاهش مقیاس و میزان تأثیر همه گیری تا سال ۲۰۰۵، آستین بالا بزند. بنابراین اهداف کلیدی تعیین شده ی سازمان ملل در سال ۲۰۰۲ را نمی تواند محقق سازد. استفن لوس، نماینده ی ویژه ی سازمان ملل برای HIV/AIDS، در انتقاداتش، بسیار تلخ و گزنده سخن می گوید. وی می گوید نبود دارو های ارزان قیمت AIDS در آفریقا، اهانتی شگفت آور است. ما می توانیم بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار برای جنگ با هراس افکنی فراهم کنیم، اما نمی توانیم برای درمان ضد ویروسی. همه مبتلایان در آفریقا 'پول کافی پیدا کنیم!'^{۱۴}

کوفی عنان، دبیرکل سازمان، بر آورد می کند که حدود ۷ تا ۱۰ میلیارد دلار برای واکنش به همه گیری این بیماری در کشور های کم درآمد تا میان-درآمد لازم است. با این حال، دنیا هر روزه در حدود ۲ میلیارد دلار برای اهداف نظامی اش هزینه می کند.^{۱۵} آدم می تواند ادعا کند که این شکاف وحشتناک، ناشی از مسئله ی اولویت های تعیین شده است و اگر کشور های دارا همه ی توان خود را برای کمک به کشور های عقب افتاده ای که در حال نبرد با HIV و AIDS هستند بکار نگیرند، آن همه اولویت ها با کمال تلخ کامی، به مسائلی دیگر منحرف می شوند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۵- هر ساله ۱۰ زبان می‌میرند.

فقط یک لحظه فکر کن آخرین نفری هستی که به فارسی صحبت می‌کنی^{۲۵}. هیچ آدم دیگری به زبان تو صحبت نمی‌کند. فایده‌ای هم ندارد که زبان فارسی را به بچه‌هایت یاد دهی، چون در آینده هیچ کسی با آن‌ها به آن زبان صحبت نخواهد کرد. تصور کن شکست و زبانی را که حس خواهی کرد. تمامی مفاهیم ترجمه‌ناپذیر زبان فارسی-مثل خروس بی‌محل، شل کن-سفت‌کن، پشه لگدش زده^{۲۶} از زبان‌ها ناپدید می‌شوند. دیگر کسی باز هم "اتل مثل توتوله" یا "لالالا گل پونه" نخواهد خواند^{۲۷}. تمامی آن سرخ‌های تیزبینانه‌ی تاریخ، فرهنگ و حافظه‌ی جمعی همگی محو می‌شوند.

در حدود ۶۰۰۰ زبان زنده در دنیا وجود دارد - و حداقل نیمی از آن‌ها در خطر جدی‌اند. در هر بخشی از دنیا، زبان‌ها دارند ناپدید می‌شوند. در حقیقت، دانشمندی گفته‌است خطر نابودی زبان‌ها بزرگتر و بیشتر از خطر نابودی پرندگان و پستانداران است. استاد استیو ساترلند از دانشگاه آنگلیای شرقی محاسبه کرده‌است که در ۵۰۰ سال گذشته ۴٫۵ درصد زبان‌ها نابود شده‌اند - این آمار را با ۱٫۳ درصد پرندگان و ۱٫۹ درصد پستانداران می‌توان مقایسه کرد.^۱

در حدود ۳۰۰ زبان بیش از یک میلیون سخنگو دارند. این‌ها زبان‌های سالم و لطمه نخورده هستند - چینی، ماندارین، انگلیسی و اسپانیایی از همه بیشتر صحبت می‌شود. ده زبان عمده‌ی دنیا، زبان‌های مادری نیمه‌ی از جمعیت دنیا هستند. اما میانه‌ی آماری سخن‌گویان زبان‌ها در جهان، فقط ۶۰۰۰ نفر است نه بیشتر - بنابراین نیمی از زبان‌های جهان، ۶۰۰۰ نفر (یا کمتر از آن) سخنگو دارند.^۲

زبان‌ها، مانند بسیاری دیگر از شکل‌های بیانی بشری، می‌آیند و می‌روند و برای هزاران مورد از این زبان‌ها دقیقاً همین اتفاق رخ داده، بدون اینکه هیچ ردی و نشان‌های از وجود خود باقی گذاشته باشند. فقط تعداد انگشت شماری زبان - مثل زبان باسک، یونانی، عبری، لاتین - بیش از ۲۰۰۰ سال عمر کرده‌اند. اما بنظر می‌رسد که سرعت ناپیدی‌شان هر روز بیشتر می‌شود. یونسکو مدعی است که میزان نابودی زبان‌ها اینک به ۱۰ زبان در

^۱ - در متن اصلی کتاب: به انگلیسی صحبت می‌کنی. (م)

^۲ - در متن اصلی کتاب، مترجم معادل فارسی این‌ها را نیآورده‌است: (م)

A stiff upper lip , A stitch in time , a new york minute.

^{۲۷} - در متن اصلی: "ring-a-ring o'roses" or "baa baa black sheep" (م)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سال رسیده است.

پایگاه اطلاعاتی Ethnologue (یا قوم نگار) که اطلاعات تمامی زبان‌های موجود دنیا را دارد^۳، مدعی است ۴۱۷ زبان آن‌قدر کم سخن‌گو هستند که بتوان گفت در مراحل پایانی نابودی‌اند. لحظه‌ای خود را بجای این‌ها بگذارید: تنها سخنگوی زنده‌ی زبان "لو" در کامرون، تنها سخن‌سرای بازمانده‌ی زبان کلاما^۴ در ایالت اورگون آمریکا، تک و توک آدم‌هایی که هنوز به زبان "سامی پیته" در سوئد و نروژ سخن می‌گویند. بسیار خوب! چه حسی به شما دست می‌دهد؟

در دوران گذشته، زبان‌ها در مناطق منزوی^۵ کوچک شکوفا می‌شدند، اما این روزها کم آدمی پیدا می‌شود که در تماس مرتب با سایر مردم دنیا نباشد. توانایی سخن گفتن به زبان بین‌المللی شناخته شده‌ای مثل فرانسه، انگلیسی، آلمانی امتیاز آشکاری برای مردمی است که در پی بیش‌ترین فایده و سود از فرصت‌هایی هستند که تماس برایشان به ارمغان می‌آورد. در نتیجه، مردم ممکن است نفهمند که کودکان‌شان در حال یادگیری زبان مادری خود نیستند.

زبان‌ها ممکن است از طریق مهاجرت از بین بروند، در مواردی که افراد از جماعات کوچک روستایی به مراکز شهری نقل مکان می‌کنند، یا وقتی محیط زیست یک جماعت به سبب کندوکاو نفتی یا چوب جنگلی نابود می‌شود. بلاهای طبیعی نیز می‌توانند جمعیت‌ها و همراه با آنان، زبانشان را محو کند - مثل سخن‌گویان زبان پانولو^۶ در مالوکو^۷ اندونزی که تمامی‌شان در نتیجه‌ی زلزله و سونامی کشته شدند و فقط ۵۰ نفرشان باقی ماندند.^۸

دولت‌ها نیز برای پاسخ‌دهی به مسئله‌ی نابودی زبان‌ها توجیهی برای خود دارند. نیاز پذیرفته شده‌ی کشورها به تثبیت "زبان‌های رسمی" که کشور با آن بچه‌ها را آموزش دهد، امور سیاسی‌اش را اداره کند و کار و کسب‌اش را انجام دهد، تأثیری فاجعه‌بار بر روی بسیاری از زبان‌های کوچک داشته است. تا دهه‌ی ۱۹۷۰ بومیان آبورجین استرالیا اجازه نداشتند به زبان‌های خودشان سخن بگویند. زبان‌هایی که زمانی از ۴۰۰ تا بیش‌تر بودند، اکنون به قول اطلس زبان‌های در خطر ناپیدی در دنیا، فقط در حدود ۲۵ زبان آبورجین هنوز در دهان مردم بومی استرالیا جاری می‌شود.

وقتی زبانی محو می‌شود، چه چیزی از دست می‌رود؟ هستند کسانی که می‌گویند نابودی و محو زبان‌ها، صرفاً نشانه‌ای است از تکامل تدریجی گونه‌های بشری، در دنیایی که ارتباطات را تشویق می‌کنند و یکنواخت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سازی فزاینده، فقط تأثیر فرعی و جانبی تکامل است و نه چیزی بدتر. معلوم است که اگر همه‌ی مردم دنیا به یک زبان واحد سخن می‌گفتند مزایای بسیار بزرگی بدست می‌آمد – در بعضی صنایع هم پیش از این در دنیا به یک زبان سخن گفته‌اند، مثلاً با رسمیت زبان انگلیسی به عنوان زبان اجباری میان خلبانان و مأموران برج کنترل فرودگاه‌ها. اما معلوم است که مسایل بسیار بسیار بیش‌تری در مقایسه با صرف راحتی ارتباط وجود دارد. وقتی زبان‌ها از بین می‌روند، تمامی شیوه‌های زندگی و مجموعه‌هایی از دانش ممکن است همراه با آنان از میان برود. مناسبک پیچیده‌ی مذهبی و اجتماعی ناپدید می‌شوند، تاریخ‌های شفاهی از طریق تکرار نشدن می‌میرند. اطلاعاتی که در طی نسل‌ها در مورد گیاهان، جانوران و محیط‌زیست‌ها بدست آمده‌اند، به نسل‌های بعدی منتقل نمی‌شوند. و غنای نعمت انحصاری بشر، یعنی سخن گفتن در مورد آنچه که در اطراف‌مان می‌بینیم، هر چه بیش‌تر کم‌رنگ‌تر و ضعیف‌تر می‌شود.

به بیان ساده‌تر، زبان چیزی را در مورد واقعیت، در مورد موقعیت‌ها در جهان شرح می‌دهد "انی رانو‌هی‌هی"، معلم مانو‌ری^{۲۸} جزیره‌ی شمالی در زلاندنو این بحث را جمع‌بندی می‌کند. اگر بزرگ شوی اما به زبان خودت سخن نگوئی، نخواهی دانست که چه کسی هستی."^{۲۹}

همین نیاز به احساس هویت و پیوستن به گذشته‌ی فرد عامل مهمی است در احیای زبان مانو‌ری (زبان جمعیت بومی زلاندنو) است و پیش از ورود مهاجران اروپایی زبان غالب آنجا بوده‌است، اما تا اوایل قرن بیستم، کودکان در صورت سخن گفتن به آن زبان در مدرسه تنبیه می‌شدند و مدارس معدودی آن زبان را تدریس می‌کردند. تا دهه‌ی ۱۹۸۰، کمتر از ۲۰ درصد مانو‌ری‌ها به اندازه‌ی کافی زبان خود را بلد بودند که بشود به آن‌ها سخن گوی بومی گفت، و بسیاری از افراد شهرنشین شده‌ی مانو‌ری اصلاً تماسی با زبان و فرهنگ خود نداشتند^{۳۰}. اما امروز یک نفر از هر ۴ نفر در زلاندنو به مانو‌ری سخن می‌گوید و در حدود ۴۰ درصد پیش‌دبستانی‌های مانو‌ری در مدارس تمام مانو‌ری ثبت نام می‌کنند. مانو‌ری زبان رسمی نیز هست.

زبانی را که مرده به حساب می‌آید حتی ممکن است بتوان به زبانی شکوفا و پویا تبدیلش کرد. زبان عبری در حدود ۲۰۰ میلادی به عنوان زبان گفتگوی روزانه، کنار گذاشته شد، اما به عنوان "زبانی مقدس" یهودیان به‌استفاده از آن ادامه دادند. در اواخر قرن ۱۹، جنبشی احیاگر به رهبری الیازار بن یهودا یک‌بار دیگر، تبدیل عبری به عنوان زبان گفتگوی روزمره را به عنوان هدف خود در نظر گرفت تا زبانی مشترک باشد برای همه‌ی

^{۲۸} - Maori: زبان بومیان زلاندنو.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یهودیان. زبان تازه، عامل کلیدی جنبش صهیونیسم شد، به طوری که وقتی یهودیان به وطن‌شان برگشتند، زبان مشترکی داشتند. بن یهودا هزاران واژه‌ی تازه اختراع کرد و پیشگام کاربرد عبری در خانه و مدرسه بود. اکنون بیش از ۵ میلیون نفر به عبری سخن می‌گویند، جمعیتی که ۸۱ درصد جمعیت اسرائیل‌اند.

به نظر می‌رسد دنیا می‌تواند در حال آغاز به درک آن چیزی باشد که قرار است در آستانه‌ی از دست دادنش باشد. یونسکو فعالانه در حال ارتقاء چند زبانی است و لازم می‌بیند جنبه‌های ناپیدا و معنوی فرهنگ‌ها را در کنار پیامان‌های سنتی‌تر و پارک‌های ملی حفظ کند. جوزف پات، رئیس بخش زبان‌های یونسکو، از ضرورت "سه زبانی" سخن گفته است - همگی ما باید بتوانیم به زبان مادری‌مان، به زبانی "همسایه" و زبانی بین‌المللی حرف بزنیم. حتی آموختن زبانی تهدید شده در مدارس، می‌تواند سامانه‌ای نجات‌بخش خلق کند.^{۲۹}

برای زبان‌هایی که فقط تعداد انگشت شماری به آن‌ها سخن می‌گویند ممکن است بسیار دیر شده باشد. در مواردی این سخن‌گویان سالمندند، با زبان مادری‌شان خیلی کم صحبت می‌کنند و بسیاری از واژگانی را که زمانی بکار می‌بردند، اکنون فراموش کرده‌اند. اما بنظر می‌رسد که سرانجام ارزش این زبان‌ها در حال شناسایی شدن است، و این نخستین گام در راه جلوگیری از اوج فاجعه است.

^{۲۹} - یادداشت مترجم:

با وجود دقت نظر کارشناسان در این پیشنهاد و توصیه، عملی بودن یا غیر عملی بودن آن، در وضعیت سنگین و پرفشاری که هم اکنون در حال گذر است، مسئله‌ای است دیگر: با حاکمیت الگوی مصرف آمریکایی و غربی یا به عبارت دیگر حاکمیت کیش مصرف بر رفتار تک تک عواملان صحنه‌ی اقتصاد خرد و کلان و تولید انبوه و حتی تولید دستی، میزان استقبال از این پیشنهاد، کاملاً به زیر سوال می‌رود. پرسش این است که رعایت‌کنندگان این پیشنهاد چگونه خواهند توانست در برابر فشار سیل دائمی مصرف و فشارهای فرعی ناشی از کیش مصرف مقاومت کنند و زبانی را که دیگر مورد مصرفی اقتصادی ندارد، دوباره بر سر زبان خود و خانواده‌شان بیاندازند؟



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۶- هر ساله در اثر خودکشی، آدم‌های بیش‌تری می‌میرند

تا به‌خاطر درگیری‌های مسلحانه

کم آدمی هست که در اوضاع نابسامان و پرتنش، آرزوی زندگی در جایی دیگر را نکند. ایده‌ی فرار از مشکلات خود، غریزه‌ایست انسانی: واکنش "یا جنگ، یا در... فرار!" در عمق درون ماست، و به نظر می‌آید در بعضی موقعیت‌ها، جنگیدن و ایستادن گزینه‌ی بسیار ناخوشایندی باشد. اما تفاوت عظیمی است میان آرزوی فرار از مشکلات خود-یعنی خواهان فرار به درون زندگی‌ای دیگر، یا با کفش دیگری راه رفتن- و خواهان مردن بودن. و دقیقاً همان‌قدر تفاوت است میان خواهان مردن بودن و اقدامی عملی برای خودکشی.

در آمریکا، آدم‌ها بیش‌تر بدست خودشان کشته می‌شوند تا بدست دیگران- در سال ۲۰۰۰، تعداد خودکشی‌ها ۱۰۷ برابر دیگرکشی‌ها بود^۱. مطالعه‌ی انجام شده در سال ۲۰۰۲ در انگلیس نشان داد که نزدیک بیک ششم بزرگسالان اقدام به خودکشی را در لحظاتی از زندگی‌شان در نظر گرفته بودند. دفتر ملی آمار متوجه شد که دقیقاً ۴ درصد افراد میان ۱۶ تا ۷۴ سال اقدام به خودکشی کرده بودند.

در ۴۵ سال گذشته، میزان خودکشی در جهان تا ۶۰ درصد افزایش داشته‌است. سازمان بهداشت جهانی (WHO) برآورد می‌کند که یک میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ از خودکشی مردند، و ۱۰ تا ۲۰ برابر همان تعداد، اقدام به خودکشی کردند. خودکشی اینک سومین عامل بزرگ مرگ میان افراد ۱۵ تا ۳۴ ساله در سراسر جهان است، و افراد بیش‌تری را به قتل می‌رساند تا کل درگیری‌های مسلحانه‌ی دنیا بر روی هم^۲. خودکشی فقط مشکل کشورهای توسعه‌یافته نیست: کشورهای شوروی سابق بلاروس، قزاقستان، لاتویا و لیتوانی همگی آمار هشداردهنده‌ی بالایی در مورد خودکشی دارند.

پس چرا این همه آدم‌زاد گزینه‌ی گرفتن جان خود را انتخاب می‌کنند؟ چه چیزی آدم را وادار می‌کند تصمیم بگیرد که وجودش بیش‌تر از حد لازم رشد کرده‌است که تحمل‌اش کند؟

در حالی که خودکشی مسئله‌ایست پیچیده که عوامل اجتماعی و فرهنگی متعددی در آن دخیل‌اند، بررسی‌های بیش‌تری رابطه‌ای با افسردگی عمده نشان داده‌اند. در حدود دو سوم افرادی که خودشان را می‌کشند در زمان مرگشان افسرده هستند^۳. و هرچند بسیاری از بررسی‌ها بی‌میل‌اند که بگویند افسردگی در عمل باعث اصلی خودکشی است یا نه! اما دو بررسی شدت این دو را با هم مرتبط می‌دانند. افسردگی صرفاً پایین آمدن انرژی و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

روحیه‌ها فرو رفتگی در خود نیست؛ بلکه در بدترین حالتش، بیماری فرساینده‌ایست، مبتلایانش را ناتوان از خوابیدن یا خوردن و لبالب از احساس غم و گناه عمیق می‌سازد. بعضی اوقات تصور می‌شود افسردگی بلایی است مدرن، یعنی نتیجه فکر و خیالات و دل‌مشغولی‌های راحت‌طلبانه‌ی مردم دنیای ثروتمند با خویشن است. اما این دیدگاه نشانی از حقیقت نداشت. زمانی از افسردگی به نام "مالیخولیا" یاد می‌شد، بیماری‌ای که در حدود ۵ قرن پیش از میلاد از سوی فیلسوفانی چون بقراط ثبت شده بود. ارسطو نشانه‌های این بیماری را بسیار نزدیک به تعریف‌های نوین و امروزی بالینی شرح می‌داد: "بیماران کسل یا غمگین، بدخلق یا بی‌دلیل بی‌حال‌اند... آنان تلخ کام و مایوس هم می‌شوند و روزها را پس از خوابی بهم ریخته آغاز می‌کنند." افسردگی برای کشورهای عقب افتاده هم واقعی است: بررسی مناطق ایدز زده در اوگاندا نشان می‌داد که ۲۱ درصد ساکنین افسرده‌ی بالینی هستند^۶ در حالی که مطالعاتی در روستایی پاکستانی نشان داد ۴۴ درصد جمعیت روستا از نوعی عارضه‌ی افسردگی رنج می‌بردند^۷.

پژوهش مدعی است که افسردگی ممکن است با رویدادهای تنش‌زا در زندگی فرد آغاز شود: مثلاً یک فوریت پزشکی مثل سکته‌ی مغزی، حمله‌ی قلبی یا سرطان می‌توانند سبب دوره‌ای از افسردگی شود^۸. همین اتفاق می‌تواند برای تراژدی‌ها یا فرو ریختگی‌های شخصی پیش بیاید: سوگ و مصیبت، شاید پایان یک رابطه‌ی عاطفی یا بروز مشکلات مالی. در حین دوره‌های بحران، افسردگی چه باشد یا نباشد، احتمال خودکشی بالاتر می‌رود.

گروهی که با فشارهای زندگی مدرن دست و پنجه نرم می‌کند، ظاهراً گروه مردان جوان است. از سال ۱۹۵۰ به بعد، میزان خودکشی در مردان انگلیسی^۹ و ولزی زیر ۴۵ سال دو برابر شده‌است^{۱۰}. گزارشی از سوی پژوهش‌گران دانشگاه بریستول مدعی بود "جامعه‌ای که در آن جوانان زندگی می‌کنند، به شکلی عوض شده‌است که تعداد عواملی که می‌توانستند مردان جوانان را در برابر خودکشی محافظت کنند، در حال حاضر کمتر از پیش است: مثلاً عاملی مانند داشتن کاری ثابت یا ازدواجی مطمئن و پردوام^{۱۱}. پژوهش بر این جمع‌بندی تأکید داشت که افزایش مصرف الکل و مواد مخدر، اوج‌گیری تعداد طلاق‌ها و بیکاری گسترده، همگی قربانیان خود را از مردان جوان می‌گیرند. مردمی که در مناطق محروم صنعتی استان‌های انگلند و ولز زندگی می‌کردند،

^۳- منظور، مردم استان انگلند در جزیره‌ی بریتانیاست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بیشترین احتمال معالجه به‌خاطر افسردگی را داشتند - کمترین احتمال در افرادی بود که در حومه‌نشین‌های راحت طبقه متوسط زندگی می‌کردند.^{۱۰}

زنان احتمال بیشتری دارد که به خودکشی اقدام کنند، اما مردان ۴ بار بیش‌تر از زنان احتمال دارد که از خودکشی بمانند.^{۱۱} به نظر می‌رسد مردان احتمال کمتری دارد که افسردگی و تنش را بپذیرند، و تشخیص این مشکلات در آنان می‌تواند مشکل باشد. بنیاد ملی بهداشت روانی آمریکا مدعی است مردان احتمال کمتری دارد که درخواست کمک کنند، و ممکن است افسردگی‌شان را با دارو، مواد مخدر و الکل یا با اضافه‌کار طولانی پنهان کنند.^{۱۲}

گروه دیگری که مستعد تشخیص نادرست‌اند، سالمندانند - در این‌جا نیز، مردان احتمال خطر بیشتری دارند. در آمریکا، مردان سفیدپوست بالای ۸۵ سال، بالاترین احتمال خطر را دارند و احتمال خودکشی‌شان ۶ برابر میانگین جمعیت است.^{۱۳} سالمندان احتمال بیشتری دارد که در هر ۴ تلاش برای خودکشی، حداقل یکبار کار را "تمام" کنند، (در حالی که در کل جمعیت یکبار در هر ۲۰ اقدام است). برخلاف باور عامیانه، تنها درصد بسیار ناچیزی از آنان (۲ تا ۴ درصد) مبتلا به بیماری لاعلاج تشخیص داده شده‌اند.^{۱۴} دشواری در آن جاست که افسردگی در افراد مسن، در بیش‌تر موارد می‌تواند به عنوان بخشی طبیعی از پیر شدن نادیده گرفته شود، و تا ۳/۴ سالمندان افسرده‌ی آمریکا مراقبت‌هایی را که نیاز دارند دریافت نمی‌کنند.^{۱۵}

سازمان WHO پیش‌بینی می‌کند تا سال ۲۰۲۰، افسردگی دومین عامل بزرگ بیماری‌ها در جهان خواهد بود. تا آن موقع، هر ساله ۱,۵ میلیون مرگ از خودکشی پیش‌بینی می‌شود.^{۱۶} افسردگی و خودکشی به عنوان مشکل جدی بهداشت عمومی تعریف می‌شود که هزینه‌های گزافی به جامعه تحمیل می‌کند - چه از طریق عمر از دست رفته‌ی قربانی، و چه سوگ و رنجی که به دوستان و خانواده‌ی او آوار می‌شود.

خوشبختانه، افسردگی می‌تواند درمان شود. اگر مبتلایان تشخیص داده شده و به داروهای ضدافسردگی و درمان مناسب دسترسی داشته باشند، می‌توانند نجات یابند.^{۱۷} اما مقابله با خودکشی بسیار پیچیده‌تر از آن است. بسیاری کشورها هنوز آن را موضوعی ممنوعه و تابو می‌دانند: مثلاً، شوروی پیشین، پرونده‌ها و سوابق خودکشی را به شدت سری نگه می‌داشت و آن‌ها را تا پس از دوره‌ی نوسازی و گشایش افشا نکرد.^{۱۸} هر قدر اطلاعات قطره چکانی‌تر باشد، همان‌قدر نیز دیدن عوامل خطرزا در آن جامعه‌ی خاص دشوارتر است. مسئله‌ی دیگری که وجود دارد این است که نهادهای بهداشت عمومی، تا چه حدی باید خود را درگیر مسائلی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کنند که به انتخاب فردی مربوط است. این سخن آلبرکامو فیلسوف فرانسوی مشهور است که: "در فلسفه فقط یک مسئله‌ی فلسفی جدی وجود دارد، آن هم خودکشی است"^{۱۹}. اگر آدمی پس از اندیشیدن درازمدت، تصمیم بگیرد به زندگی‌اش پایان بخشد، دشوار است بتوان فهمید که جامعه دخالت خود را چگونه توجیه می‌کند. در مواردی که شخص درد بی‌درمانی دارد، حداقل این حق او قابل بحث است که تصمیم بگیرد چگونه و چه گاهی باید بمیرد. اما پیش‌تر کسانی که به خودکشی اقدام می‌کنند، در این وضع نیستند، و شرایطشان، اندیشیدن منطقی را ناشدنی می‌سازد. آنچه که جامعه لازم است انجام دهد تأمین یاری و پشتیبانی بیش‌تر به افرادی است که با افکار خودکشی‌گرای خود درگیرند. با هدف آگاه ساختن‌شان به وجود راه‌های جایگزین، و اینکه کسانی هستند که تا آنان را یاری کنند.

یکی از نخستین گام‌ها در این راستا، تشخیص و شناسایی گروه‌های پرخطر است: افرادی که از دارو و الکل بد استفاده می‌کنند، مبتلایان به افسردگی، افرادی که پیش‌تر به خودکشی اقدام کرده‌اند؛ گروه‌های پرخطر را تشکیل می‌دهند. راهبرد ملی پیشگیری از خودکشی در دولت انگلیس، نیز پیشنهاد می‌دهد تلاش شود که بعضی از روش‌های خودکشی حذف شود: به‌سازی امنیت "نقاط حساس"، مثل پل‌ها و صخره‌ها و محدودسازی تجویز برخی داروهای خاص. هنگامی که انگلیس شبکه گاز خانگی را از گاز کشنده‌ی ذغال کک به گازی با سمیت کمتر تغییر داد، میزان خودکشی به ۱/۳ کاهش یافت، و مقررات تازه‌ای که دسترسی افراد به مقادیر زیاد قرص را دشوارتر می‌کرد، باعث شد ۳۴ درصد مرگ از مسمومیت با استامینوفن کاهش یابد. در نتیجه‌ای این اقدامات آمار خودکشی انگلیس در سال ۲۰۰۳، از جنگ دوم جهانی به‌این طرف پایین‌ترین رقم شد، و در اروپا نیز پایین‌ترین بود^{۲۰}. در همین حال، آمریکا با ۲۰۰ میلیون سلاح گرم دم دست، تنها کشوری است در جهان که خودزنی با گلوله، رایج‌ترین شیوه‌ی خودکشی در آنجاست^{۲۱}. با دور کردن ابزار تصمیم‌های آنی و نسنجیده، میزان خودکشی می‌تواند کم شود.

عوامل خطرزا نیز میان کشورها با هم فرق دارند: مثلاً در اروپای شرقی، رکودها و سقوط‌های اقتصادی‌ای که در دوران پسا-کمونیستی، بسیاری از این کشورها را به زانو درآورد، منجر به بیکاری گسترده و اعتیاد فزاینده به الکل شد. لذا هر کشوری لازم است تا علل پنهانی افسردگی و خودکشی را مورد پژوهش قرار دهد و آن کاری را انجام دهد که می‌تواند اثرات آن علل نهفته را کاهش دهد.

بعد از مورد فوق، مسئله‌ی حیاتی، کاهش بدنامی بیماری روانی است. در جوامعی که به رقابت و پیروزی،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به توانایی کار در زیر فشار، به سرسختی روانی و به نیاز به پیروزی در ناملايمات پاداش می‌دهند، تعجبی ندارد که بسیاری از مردم درخواست کمک برایشان دشوار باشد. در انگلیس هر ساله ۵ هزار نفر خود را می‌کشند، اما فقط ۱۲۰۰ نفر از آنان پیش از اقدام، تماسی با خدمات بهداشت روانی داشته‌اند.^{۲۲}

فعالیت‌های تبلیغی می‌توانند نقش زیادی در بالا بردن آگاهی عمومی در مورد مسایل بهداشت روانی داشته باشند - به مردم اطمینان دهند که پیش از این‌که مشکلات درمان‌ناپذیر شوند، اشکالی ندارد که از دیگران یاری خواست. سازمان بهداشت جهانی نیز با همی توان خود، تلاش می‌کند برای حرفه‌رزان بهداشتی آموزش‌هایی بگذارد تا نشانه‌های خطر را شناسایی کرده و گونه‌ای درمان را برای تمامی نیازمندان فراهم سازند.

شاعر و فیلسوفی به نام جرج سانتایانا زمانی نوشت: "اینکه زندگی ارزش زیستن دارد، الزامی‌ترین فرض‌هاست، و موقعی که فرض نشود، ناشدنی‌ترین نتیجه‌گیری‌هاست"^{۲۳}. چنانچه در مورد پیش‌گیری از خودکشی جدی باشیم، آنگاه آن چه که باید انجام دهیم، تأکید دوباره بر روی آن فرض است - البته بی هیچ قضاوتی در مورد آنانی که تحت هر شرایطی به آن شک کرده‌اند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۷- هر هفته، به‌طور میانگین ۵۴ شاگرد را در آمریکا

بخاطر آوردن سلاح به کلاس، از مدرسه بیرون می‌کنند.

در ۲۴ آوریل ۲۰۰۳ جمز شیتز ۱۴ ساله به کافه تریای مدرسه راهنمایی محله‌ی شیرسرخ در پنسیلوانیا وارد شد. صبح روز پنج‌شنبه بود و همه چیز عادی بنظر می‌آمد. جمز صندلی‌ای در نزدیکی پیشخوان کافه انتخاب کرد، کوله‌پشتی‌اش را باز کرد و هفت تیر بزرگی را بیرون آورد. آن را بطرف مدیر مدرسه، "جنه سگرو" نشانه گرفت و ماشه را کشید. سپس سلاح را به سمت خود شلیک کرد^۱.

چهار ماه بعد در کلداسپرینگ ایالت مینه‌سوتا گفته شد که جان جیسن مک‌لافلین، ۱۵ ساله به دو همکلاسی شلیک کرد و آن‌ها را کشت. مک‌لافلین که بخاطر جثه‌ی کوتاه و صورت پر جوش خود، از سوی سایر بچه‌ها مسخره شده بود، به آرون رولینز و ست بارتل در بیرون اتاق امتحانات شلیک کرد. رولینز بی‌درنگ مرد، در حالیکه بارتل دو هفته بعد مرد. مک‌لافلین در زمان نوشتن این مقاله با اتهام‌های قتل روبروست^۲.

فکر کردن به تلفات جانی جوانان، تأثیر عمیق و سنگین بر روی بچه‌هایی که شاهد تیراندازی بوده‌اند، و زبان‌های وحشتناکی که جماعات کوچک حس می‌کنند، همگی، تکان دهنده‌اند. تیراندازی‌ها در دبیرستان کلمباین در آوریل ۱۹۹۹ - که در آن دو شاگرد سابق آن مدرسه، ۱۲ شاگرد و یک معلم را پیش از اینکه خود را بکشند، به قتل رساندند - فریاد اعتراض جهانیان را برانگیخت و باعث شد ملت آمریکا مدتی خودکاو کند. به نظر می‌رسد که درخواست کنترل شدیدتر سلاح نزدیک است که جهانی شود. اما با این وجود، اکنون به نظر می‌آید که اوضاع، خیلی هم فرق نکرده‌است.

پیمایشی از سوی بنیاد ملی بهداشت کودک و توسعه‌ی انسانی آمریکا مدعی شد که نزدیک به یک چهارم پسران در طی ماه گذشته، سلاحی (فشنگی، کارد یا چماق) حمل کرده‌اند، و در حدود ۱۵ درصد - نزدیک به دو میلیون دانش‌آموز - سلاحی به مدرسه آورده‌اند^۳. پژوهشی دیگر از سوی بنیاد ناسودبهر "جوزفسون برای اخلاق"، گزارش می‌کند که تقریباً نیمی از دانش‌آموزان دبیرستان می‌گفتند که اگر می‌خواستند، می‌توانستند سلاحی گیر بیاورند^۴. و خیلی از آن بچه‌ها فقط کافی است نگاهی به دور و بر خانهمشان ببندند تا سلاحی بدست آورند. یک سوم خانوارهای آمریکایی صاحب بچه، یک سلاح گرم در خانه دارند^۵. بنیاد ملی عدالت، در پژوهش سال ۱۹۹۴ خود، متوجه شد بیش از نیمی از تمامی سلاح‌های گرم شخصی، دم دست و بدون چفت و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بست و ۳۰ درصد همگی خانوارهای مالک تفنگ، یک سلاح دم دست پُسر [از فشنگ و آماده] در خانه دارند^۱. پیامدهای رها کردن سلاح گرم در دسترس کودکان می‌تواند نابودکننده باشد. در پژوهشی از ۳۷ حادثه‌ی تیراندازی در مدرسه در فاصله ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۰، دوسوم دانش‌آموزان متهم، سلاح‌هایشان را از خانه‌های خود یا خانه‌ی قوم و خویشان برداشته بودند^۲.

وقتی دیگرکنشی و خودکنشی و قتل تصادفی با سلاح گرم را با هم در نظر بگیریم، میزان مرگ و میر از سلاح گرم در آمریکا، تا امروز بالاترین میزان در جهان است؛ پژوهشی دیگر متوجه شد که میزان مرگ با سلاح گرم در آمریکا، برای کودکان زیر ۱۵ سال، نزدیک به ۱۲ برابر میانگین همان آمار در ۲۵ کشور صنعتی دیگر است.

می‌توانیم گناه را به گردن تصاویر فیلم‌ها و تلویزیون، بازی‌های ویدیویی فوق خشن یا دل‌مشغولی نوجوانان با هنرمندان خاص موسیقی بیان‌داریم. می‌توانیم انگشت اتهام را به سوی تداوی و همراهی میان سلاح با قدرت، ثروت و موقعیت اجتماعی نشانه رویم. می‌توانیم سرمان را برای قوانین آسان‌گیر حمل و نگهداری سلاح تکان دهیم و بلندبلند به سر والدینی فریاد بکشیم که سلاح‌ها را بدون اقدامات درست ایمنی، در خانه نگهداری می‌کنند. گروه مدافع حمل و نگهداری سلاح مدعی است که بچه‌ها را آموزش می‌دهد که سلاح برای دست گرفتن نیست؛ تظاهرکنندگان ضد سلاح مدعی‌اند که گروه‌های مالکین سلاح، عمداً به دنبال از کار انداختن قوانینی هستند که کودکان را حفاظت می‌کنند. همگی موافق‌اند که ما باید بچه‌ها را تشویق کنیم که مشکلات‌شان را به شکلی بی‌سئزه، غیرخشن حل کنند؛ اما آیا مسئولیت تشویقی به اندازه‌ای کافیست که بتواند سلاح‌ها را از دست کودکان دور کند؟

در سطح جهان، خالی کردن دق دل با اسلحه و سایر سلاح‌های کوچک به نسبت‌های هشداردهنده‌ای دارد می‌رسد. سازمان‌های کمک رسان به افزایش عظیم فروش سلاح در نتیجه‌ی جنگ کذایی ضد ترور اشاره می‌کنند، و به خاطر می‌آورند که بسیاری از کشورها (از جمله آمریکا و انگلیس) در هنگام فروش سلاح به دولت‌هایی که سابقه‌ی حقوق بشرشان ضعیف است، کنترل‌های خود را جدی نمی‌گیرند. آنان مدعی‌اند که ۶۳۹ میلیون سلاح کوچک در دنیا سلاح‌های واقعی نابودی گروهی است. کمی کمتر از یک سوم این سلاح‌ها -یعنی ۲۰۰ میلیون- در دست‌ان افراد شخصی در آمریکاست^۳.

این فروش و کاربرد گسترده‌ی اسلحه، ما را تشویق می‌کند فکر کنیم سلاح چیزی است طبیعی، عادی و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ضروری برای زندگی. کشور های در حال رشد (کشور های عقب مانده) هر ساله به طور میانگین ۲۲ میلیارد دلار برای سلاح می‌پردازند - پولی که برای رساندن آنان به "اهداف توسعه‌ی هزاره‌ی سوم" در زمینه‌ی آموزش ابتدایی و کاهش مرگ و میر کودکان و مادران کافی است.^{۱۱}

این سلاح‌ها، در دست افراد معدودی نیستند - داریم بجایی می‌رسیم که آن‌ها را به صورت یک اولویت، و بخش جدایی‌ناپذیر زندگی‌مان می‌بینیم.

در آمریکا، موضوع مالکیت سلاح، قلب ارزش‌های ملت را نشانه می‌رود. اصلاحیه‌ی دوم قانون اساسی آمریکا، تضمین می‌کند که هر شهروندی حق دارد سلاح داشته و آن را حمل کند. از نگاه سلاح‌داران، این اصلاحیه، نهایت تحقق بنیادی‌ترین حقوق بشری تا حد ممکن است. اما در نگاه آنانی که مدافع رهیافتی سخت‌گیرانه‌تر برای کنترل سلاح‌اند، اصلاحیه‌ی دوم کاملاً واضح و شفاف نیست، چرا که تأکید ویژه‌ی آن بر روی شبه نظامیان دولتی است که رزمندگانی نیمه وقت بودند در دوران پدران بنیانگذار آمریکا، اما در دنیای امروزی بدون معادل و مصداق. در سال ۱۹۹۱، قاضی پیشین دادگاه عالی، آقای وارن از اصلاحیه‌ی دوم چنین یاد کرد: "این ماده، موضوع یکی از بزرگترین فقره‌های کلاهداری، و اژه‌ی کلاهداری را تکرار می‌کنم، بلکه بزرگترین فقره‌های کلاهداری در انتظار عمومی آمریکاست که از سوی گروه‌های ذینفع خاصی که در طول عمرم نظیرشان را ندیده‌ام... [منظور: انجمن ملی تفنگ (NRA)] مردم آمریکا را گمراه کرده و متأسفم که باید بگویم، آنان تأثیر بسیار بسیار زیادی بر روی کنگره‌ی ایالات متحده دارند، در مقایسه با آن تأثیری که هر شهروندی به نظر من باید داشته باشد - و اینک من هفت تیرکش‌ام."^{۱۲}

انجمن ملی تفنگ گروهی است با قدرتی بی‌اندازه: با داشتن حدوداً ۳ میلیون عضو، بزرگترین نهاد طرفدار سلاح است و در سال ۲۰۰۱ مجله‌ی فترچن (ثروت) این انجمن را به عنوان مؤثرترین گروه فشار سیاسی-پارلمانی در آمریکا برگزید.^{۱۳} گروهی که تأثیر آن تا بالاترین سطوح مدیریت سیاسی جامعه به چشم می‌خورد: در آوریل ۲۰۰۳، فرماندار فلوریدا، جب بوش در نشست سالانه‌ی NRA گفت: "اگر نبود تلاش‌های مستقیم‌تان، ایرادی ندارد اگر بگویم برادر من نمی‌توانست رئیس جمهور ایالات متحده شود."^{۱۴}

قدرت این گروه فشار طرفدار سلاح، باز هم در این‌جا نمود پیدا کرد که سنای آمریکا بر روی لایحه‌ای کار می‌کرد که در پرونده‌های غیرنظامی، به دلالت و سازندگان سلاح مصونیت حقوقی می‌داد. NRA اعمال نفوذ شدیدی برای این لایحه انجام داد و نهایتاً در آوریل ۲۰۰۳، لایحه به تصویب مجلس نمایندگان رسید.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

با این حال، اوضاع در سنا به این آسانی نبود. در مارس ۲۰۰۴، دموکرات‌ها با پیش‌بینی تصویب احتمالی لایحه، دو اصلاحیه به آن اضافه کردند - تمدید ۱۰ ساله ممنوعیت فروش ساخت سلاح‌های تهاجمی، و الزامی کردن بررسی سوابق رفتاری مشتریان در فروشگاه‌های سلاح. به همین خاطر، NRA از سناتور‌ها خواست که به لایحه‌ی اصلاح شده رای منفی دهند. آن‌ها نیز چنین کردند؛ لایحه با ۹۰ رای در مقابل ۸ رای شکست خورد. سناتور دموکرات دایان فاین‌اشتاین از این تعجب می‌کرد که NRA "این قدرت را داشته که حداقل ۶۰ رای را در سنا عوض کند. این قدرت برای من شگفت‌آور است."^{۱۶}

در سپتامبر ۲۰۰۴، پس از این‌که نمایندگان جمهوری خواه برای رای دادن به لایحه‌ی پیشنهادی دیگری که قرار بود ممنوعیت را تمدید کند، نتوانستند فرصت فراهم کنند، قانون ممنوعیت سلاح تهاجمی منقضی شد. این رویداد علی‌رغم اظهار نظرهای پرزیدنت جورج بوش در طی مبارزات انتخاباتی ۲۰۰۴ به وقوع پیوست - در سومین مباحثه‌ی عمومی ریاست جمهوری، وی به میلیون‌ها بیننده گفت معتقد است ممنوعیت باید تمدید می‌شد.^{۱۷} فعالان و کنش‌گران ضدسلاح، اکنون فشار وارد می‌کنند تا ممنوعیت دوباره برقرار شود، اما در حال حاضر، سلاح‌های تهاجمی. پر قدرتی مثل کلاش‌نیکوف AK-۴۷ و یوزی در آمریکا، آزادانه و قانونی ساخته شده و بفروش می‌رسند.

نکنه‌ی سرگیجه‌آور در این جاست که: بیش‌تر آمریکایی‌ها طرفدار کنترل‌های بیش‌ترند. تقریباً ۸۰ درصد مردم فکر می‌کنند که کاهش دسترسی کودکان به سلاح، امری است مهم، و ۷۰ درصد آنان حس می‌کنند که کارهای خیلی بیش‌تری باید انجام شود تا والدین یاد بگیرند چگونه بچه‌ها را از خطر سلاح دور نگهدارند.^{۱۷} پشتیبانی گسترده‌ای برای قوانین متعددی وجود دارد که در پی آنند تا فروش غیرقانونی سلاح را کاهش دهند: ۸۱ درصد مردم طرفدار محدود ساختن فروش به‌میک تپانچه برای هر نفر در هر ماه هستند، ۸۲ درصد موافق ثبت‌نام اجباری تپانچه هستند، و ۷۷ درصد مردم می‌پذیرند که فروش تپانچه‌ی شخصی باید همراه کنترل و بررسی سوابق خریدار باشد.^{۱۸}

شواهدی هم وجود دارد که قوانین سفت و سخت‌تر سلاح موفق بوده‌اند. قانونی در سال ۱۹۷۶ در واشنگتن دی سی که عملاً فروش سلاح‌های تاز میا مالکیت سلاح‌های تازه را ممنوع می‌کرد، با ۲۵ درصد کاهش دیگرکشی و خودکشی با سلاح در طی دهه‌ی بعدی همراه شد. دادخواهی بویژه از سوی قربانیان جرم سلاح گرم، ابزار مؤثری بنظری می‌رسد.^{۱۹}



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

کمپین "برادی" برای پیشگیری از خشونت سلاحی، بر روی اشتیاق مدارس برای در نظر گرفتن "منطقه‌ی بادام زمینی ممنوع" به نفع شاگردان مبتلا به حساسیت انگشت می‌گذارد؛ و به آمادگی صنایع خودرو اشاره می‌کند که درون صندوق عقب خودروها، زبان‌های می‌گذارند تا از زندانی شدن بچه در صندوق عقب پیشگیری کنند. پس چرا صنعت اسلحه‌سازی باید از این دل‌نگرانی‌ها نداشته باشد؟

هر دو طرف می‌بایست، موافقت کند که کودکان نیاید به سلاح دسترسی داشته باشند. NRA به برنامه‌ی آموزشی‌اش برای بچه‌ها به نام "ادوارد عقاب" در مورد ایمنی سلاح اشاره می‌کند و می‌گوید که والدین لازم است مسئولیت اطمینان یافتن از ایمنی بچه‌هاشان را به عهده گیرند. به نظر می‌آید که مقررات سخت‌گیرانه‌تر پاسخ ماجرا نیست. اوائل حادثه‌ی تیراندازی‌های کلمباین، رئیس وقت NRA، یعنی چارلتون هستون خطاب به اعضا نامه‌ای نوشت و از آنان خواستار "صبر، نپایش و حضور شد... و یادآور شد که جان‌های ما بایستی این رنج دهشت بار را همراه با یکدیگر تحمل کنند، و لذا آزادی‌هایی که ما را گرد هم می‌آورند، بسیار واجب‌اند".^{۲۰}

طرف مقابل مدعی است که لازم است سلاح از دست کودکان دور باشد و به خاطر رسیدن به این هدف، قانون باید مولای درزش نرود: زیر ۲۱ ساله‌ها از هیچ منبعی نباید مجاز به خرید سلاح باشند، و لازم است سلاح‌سازان موظف باشند که کاربرد سلاح را برای کودکان دشوار کنند. پروژه‌ی مبارزاتی‌ای به نام Brady مدعی است در ۱۸ ایالت آمریکا که قوانین حفاظتی ۰ عدم دسترسی کودکان به سلاح را تصویب کرده بودند - قوانینی مبنی بر مسئولیت جنایی دارندگان سلاح در صورت دسترسی کودک به سلاح حفاظت ن شده‌شان - مرگ تصادفی کودکان از سلاح‌های گرم ۲۳ درصد کمتر شد.^{۲۱}

آنچه باعث می‌شود که کودکان دست به قتل بزنند، مسئله‌ای است پیچیده، که هنوز کاملاً درک ن شده‌است. چرا این همه بچه احساس می‌کنند لازم است سلاح به مدرسه بیاورند و چه چیزی تعداد انگشت‌شماری از آنان یعنی، بچه‌هایی طبیعی همچون جمز شیتز و جان جیسن مک‌لافلین را وادار می‌کند، آن سلاح‌ها را بیرون بکشند و شروع به شلیک کنند؟ تا آنگاه که این مسائل پیچیده را کشف کنیم، به نظر می‌آید حداقل کاری که می‌توانیم انجام دهیم، دور کردن سلاح از دسترس کودکان است. شاید انتخاب فقط میان دو گزینه‌ی قانون‌گذاری و مسئولیت فردی ۰ بیشتر نباشد. شاید همه‌ی طرف‌های ماجرا باید بپذیرند که چندتایی از آزادی‌ها را برای پیشگیری از فاجعه‌های بعدی مدارس، قربانی کنند. به نظر می‌رسد بیشتر آمریکایی‌ها آن را می‌خواهند - و به نظر نمی‌آید این هزینه‌ی بالایی برای رسیدن به آن هدف باشد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۸- حداقل ۳۰۰۰۰۰ زندانی عقیده در جهان وجود دارد.

هر جایی از دنیا که زندگی کنی، ایستادن به پای اعتقاد جرأت می‌خواهد. اما در بعضی کشورها، صرف اعلام و اظهار باورهای‌تان، انجام تکالیف دینی‌تان، یا افتخار کردن به نیاکان‌تان می‌تواند عملی شورش‌ی و خطرناک به حساب بیاید که مجازاتش می‌تواند بسیار سخت هم باشد. در سال ۲۰۰۲ در حدود ۳۵ کشور، زندانیان قطعی یا احتمالی و جدانی و عقیدتی را در حبس داشتند^۱. این افراد اغلب در شرایط تأسف باری نگهداری می‌شوند و گاهی هم شکنجه می‌شوند، و با این همه هیچ جرمی مرتکب نشده‌اند. کاری نکرده‌اند به جز بیان آرامش‌طلبانه‌ی باورهای خود و با این احوال، در بعضی کشورها، این کار بدترین جرم ممکن به حساب می‌آید.

برآورد می‌شود در حدود ۳۰۰۰۰۰ زندانی و جدانی (عقیدتی) در حال حاضر در سراسر جهان در حبس‌اند. بسیاری از این‌ها زندانی سیاسی‌اند که بدون اتهام یا دادگاه در زندانند یا بنا به قانون "بازداشت اداری" در بازداشت می‌مانند. دولت‌های حاکم بر این افراد با زیر پا گذاشتن علنی قوانین حقوق بشر دست به این گونه اقدامات می‌زنند. داستان‌هایشان با هم کاملاً فرق دارد، اما تمامی‌شان از سرکوبی وحشتناک و تلاشی برای محروم سازی مردم از "حق شنیده شدن" سخن می‌گویند.

به عنوان نمونه، می‌توان داستان خواننده‌ی انجیلی "هلن برهانه" را به خاطر آورد که یکی از تقریباً ۲۰۰۰ نفری بود که به بهانه‌ی عضویت در کلیساهای انجیلی‌ای دستگیر شدند که از نظر دولت ممنوع بودند. دستگیری به این شکل بود که مقامات اریتره‌ای عملیات سرکوبی تدارک می‌دیدند؛ پلیس و سربازان سر زده وارد مراسم مذهبی یا عروسی‌ای می‌شدند که در خانه‌های شخصی برگزار می‌شد، و مردان و زنان و کودکان را دستگیر می‌کردند. هلن برهانه کمی پس از انتشار یک آلبوم موسیقی کریسمسی، دستگیر شد و به مدت ۲ و نیم سال بدون اتهام یا دادگاه در زندان ماند. بیشتر این مدت را در یک کانیتتر فلزی دریایی محبوس بود. او را کتک زدند، شکنجه دادند تا دست از ایمانش بردارد و آن را محکوم کند. بعد از این که باز هم شکنجه شد به‌طوری که نیازمند استفاده از ویلچر شده بود- در اکتبر ۲۰۰۶ آزاد گردید و در بیمارستان بستری شد.^۲

در بعضی کشورها کنش‌گرانی وجود دارند که بیشتر عمرشان به نوعی از بازداشت گذشته‌است. سازمان گزارش‌گران بی‌مرز، مورد شرم‌آور نگوین دین هوی، روزنامه‌نگار ویتنامی و کنش‌گر طرفدار دموکراسی را خاطر نشان می‌کند که پس از سقوط سایگون در سال ۱۹۷۵، فقط ۲۱ ماه آزاد و بیرون از زندان بوده‌است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آخرین دستگیری‌اش در نوامبر ۱۹۹۳ پس از آن بود که مجوز برگزاری کنفرانسی در زمینه‌ی دموکراسی در شهر هوشی‌مین را درخواست کرده بود. وی در فوریه‌ی ۲۰۰۵ آزاد شد، اما این موجود ۷۵ ساله، زیر نظر دائمی پلیس است، و تمامی تماس‌های تلفنی‌اش کنترل می‌شود و دو مأمور پلیس همیشه در خانه‌اش حضور دارند.^۳

دبیر اول پیشین دفتر سیاسی حزب کمونیست سوریه، ریاض‌الترک پس از گذراندن ۱۸ سال زندان انفرادی در ژوئن ۱۹۹۸ آزاد شد. سیزده سال از این مدت را همسرش اصلاً نمی‌دانسته که در کجاست و ملاقات نداشته‌است. او به عفو بین‌الملل گفت که خود را با فراموش کردن دنیای بیرون زنده و سالم نگهداشته‌است. او سنگ‌های کوچک درون سوپ عدسی هر روزهاش را جمع می‌کرد و با آن‌ها شکل‌های ظریف و پیچیده‌ای روی کف سلول می‌ساخت. "بایستی راهی پیدا کنی تا وقت را بکشی، و گرنه وقت تو را خواهد کشت." در سال ۲۰۰۱ دوباره دستگیر شد: رئیس‌جمهور بشارالاسد بحث و گفتگوی سیاسی را مدتی در کشور تشویق کرده بود، اما دوباره دستگیری‌ها شروع شد، و ریاض ۱۵ ماه دیگر به زندان رفت. وی در سن ۷۶ سالگی مصمم به مبارزه برای آزادی و مردم سالاری است.^۴

ممکن است فکر کنید دستگیری در عرصه‌ی عقیده و وجدان هرگز ممکن نیست که در اروپای غربی رخ دهد، اما اشتباه می‌کنید. در سال ۲۰۰۲ از هر دو کشور فنلاند و سوئیس گزارش شده که افرادی را بخاطر خودداری از خدمت اجباری سربازی زندان کرده‌اند. فنلاندی‌ها طبق قانون لازم است ۶ ماه در نیروهای مسلح خدمت کنند. گزینه‌ی "خدمت جایگزین" نیز وجود دارد، اما منتش بیش از ۲ برابر سربازی است – که گزینه‌ی کاملاً منصفانه‌ای نیست. جوانانی که از انجام هر یک از این‌ها خودداری می‌کنند، معمولاً زندان می‌شوند و تا ۱۹۷ روز در حبس می‌مانند.^۵

در سوئیس، "مارینو که‌کیس" پنج‌ماه زندان بود، چرا که درخواست او برای "مخالفت وجدانی" با خدمت سربازی رد شد.^۶

بسیاری از ۳۵ کشوری که در سال ۲۰۰۲ زندانی وجدانی داشته‌اند، امضاءکننده‌ی مقاولنامه‌ی بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (CCRR) هستند. حکومت‌هایی که این مقاولنامه را امضاء کرده‌اند، متعهد می‌شوند که از حقوق مردم برای آزادی اندیشه، وجدان و دین حفاظت کنند، نظرات مخالف را بدون دخالت تحمل کنند و بگذارند دیدگاه‌ها از طریق هر رسانه‌ی خود-گزیده‌ای بیان شوند. اما حتی اگر دولت‌ها، CCRR یا هیچ ابزار حقوق



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بشری دیگری را امضاء نکرده باشند، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر چگونگی رفتار در مورد همان آزادی‌ها را با قدرت بیان می‌کند. اعلامیه‌ی جهانی، سند قانونی الزام آوری نیست، اما یک "استاندارد مشترک دستاوردها برای همه‌ی حکومت‌ها و ملت‌ها" فراهم می‌کند.^{۷۶} هر چند که تمامی اعضای سازمان ملل بایستی آنچه را که می‌توانند، برای رعایت اعلامیه انجام دهند، بنظر می‌رسد که برخی کاملاً کوتاهی می‌کنند.

جامعه‌ی بین‌المللی توانایی دارد که بر روی حکومت‌هایی که به این بنیادی‌ترین آزادی‌ها احترام نمی‌گذارند فشار وارد کند. جدا از تهدیدهای معمولی ِ تحریم و سایر فرآیندهای دیپلماتیک، کمیسیون سازمان ملل برای حقوق بشر^{۷۷} قدرت دارد که قطعنامه‌هایی در موارد کلیدی تصویب کند. این نهاد سالی یکبار در ژنو نشست دارد و به مدت ۶ هفته استانداردهای حقوق بشر را در کشورهای مختلف می‌کاود.

اما نگرانی‌هایی وجود دارد از این‌که کمیسیون از سوی بلوکی از دولت‌هایی دزدیده شده‌است که سوابق حقوق بشری‌شان چندان هم خوشایند نیست. دیده‌بان حقوق بشر این دولت‌ها را "کلوپ بدرفتاران" می‌نامد: کشورهایی همچون الجزایر، لیبی، سودان، سوریه و زیمبابوه همواره به کشورهایی مانند چین، کوبا و روسیه می‌پیوستند تا با چندین ابتکار و ابداع مهم سایر کشورها، مخالفت کنند. کشورهای آفریقایی به هم می‌پیوستند تا مانع محکومیت بد رفتاری در زیمبابوه و سودان شوند و دولت‌ها حتی از بدترین متجاوزان حقوق بشر، آشکارا انتقاد نمی‌کردند.^{۷۸}

در ژانویه ۲۰۰۳ کمیسیون، لیبی را به عنوان رئیس انتخاب کرد، علی‌رغم سابقه‌ی این کشور که "تأسف بار" توصیف شده‌است.^{۷۹} هر چند که نشست کمیسیون در سال ۲۰۰۳، برای نخستین بار قطع‌نامه‌هایی در محکومیت بد رفتاری در کره‌ی شمالی و ترکمنستان گذراند، اما هنوز در مورد اعتبار و توانایی این کمیسیون نگرانی‌هایی وجود دارد که آیا می‌تواند با جدی‌ترین مشکلات حقوق بشری جهان درست برخورد کند یا نه.

سازمان‌های غیردولتی دائماً به دولت‌ها فشار وارد می‌کنند که زندانیان وجدان را آزاد کرده و استانداردهای حقوق بشری خود را اصلاح کنند. عفو بین‌الملل احتمالاً خوشنام‌ترین‌شان است که در سال ۱۹۶۱ هنگامی تأسیس شد که یک حقوق‌دان حقوق بشری انگلیسی به نام پیتر بینسون در روزنامه‌ی آبزور در مورد افرادی که بخاطر اعتقاداتشان زندانی‌اند مقاله‌ای نوشت این سازمان از آن تاریخ به بعد به شکلی متحول شد که طیف

^{۷۶} - در سال ۲۰۰۶ این کمیسیون جای خود را به شورای حقوق بشر داد که دارای تفاوت‌ها و اختیاراتی بیشتر از کمیسیون پیشین است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گسترده‌ای از مسایل حقوق بشری را در برمی‌گیرد، اما هنوز که هنوز است تأکید بیشتری بر روی دستاوردهای عظیمی دارد که می‌تواند از اقدام فردی حاصل شود. نوشتن نامه به زندانیان به این معنی که از یادمان نرفته‌اید، نامه‌نویسی به دولت‌ها و فشار بر آنان برای آزاد گذاشتن مردم -یک نامه‌ی تکی به تنهایی ممکن است کم نتیجه باشد، اما وقتی هزاران نامه برسد، اتفاقاتی شروع می‌کنند به رخ دادن. به گفته‌ی کریستین آنیانوو، روزنامه‌نگار نیجریایی محکوم به خیانت پس از محاکمه‌ی غیرمنصفانه‌ی نمایشی از سوی دادگاهی نظامی: "غیرممکن است بتوان تابلویی دقیق از کنش‌ها و واکنش‌های من به تصویر کشید، در آن حال که من در سلول کوچک روی فرش از نامه‌ها و کارت پستال‌ها نشسته بودم. عمیقاً تکان‌دهنده، شدت تشویق‌کننده و روحیه‌دهنده بود. به همین خاطر بود که فهمیدم تنها نیستم."^{۱۰}

دیدبان حقوق بشر، بر عکس رهیافت عفو بین‌الملل، بدنیاال "نام و ننگ" است، و رژیم‌های سرکوبگر را با ایجاد فشار رسانهای و واردکردن نام‌شان به فهرست اعمال فشار دیپلماتیک و اقتصادی افشاء می‌کند. دسته دیگری از گروه‌های حقوق بشر هستند که در کشورهای خاصی کار می‌کنند و حتی بر روی زندانیان وجدانی خاصی تمرکز دارند. صندوق دادخواهی زندانیان وجدان در لندن به زندانیان وجدان و خانواده‌هایشان کمک مالی می‌کند، و پس از آزادی یاری‌شان می‌کند که زندگی خود را از نو آغاز کنند.^{۱۱}

همانطور که مبهوت شجاعت مردمی می‌شویم که مبارزیشان را رو در روی رژیم‌های سرکوبگر انجام می‌دهند، باید دولت‌های یزدلی را محکوم کنیم که فکر می‌کنند اگر مخالفان استبداد خود را زندانی کنند، دنیا می‌پذیرد. حتی دولت قوی و متکی به نفس هم ممکن است منتقدانش را دوست نداشته باشد، اما باید بتواند تحمل جز و بحث‌های عمومی قاطعانه را داشته باشد. حق "خود بودن" و بیان آنچه که حس می‌کنی، یکی از بنیادی‌ترین حقوق موجودیت انسانی است، و دولت‌هایی که مخالفین خود را زندانی می‌کنند به همه‌ی شهروندان‌شان نفرت می‌ورزند.

با نوشتن نامه‌ای، گردآوری پول برای یک گروه حقوق بشری، رای دادن به دولتی که با مسائل حقوق بشری، برخوردی قوی و مسئولانه دارد، آستین بالابزن و وارد گود بشو. آزادی. باور و آزادی. بیان. باور، هنوز خیلی مانده تا جهانی و همه‌گیر شوند. اما در کلام اعلامیه‌ی حقوق بشر، این دو آزادی، "بالاترین آرمان مردم عادی" است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۳۹- دو میلیون دختر و زن، هر ساله ختنه می‌شوند.

"پنرمادر امون بهمون می‌گفتن یه وظیفه‌است، خب ما هم رفتیم. مقاومت کردیم؛ واقعاً فکر می‌کردیم در اثر درد داریم می‌میریم. یه زن جلوی دهنش رو گرفته بود تا جیغ نکشی. دو تای دیگه دستاشون قفسه‌ی سینه و دوتای دیگه پاهات رو. بعد از این‌که ختنه شدیم و به هوش اومدیم، طناب به پاهامون بسته بودند، طوری که مجبور بودیم دوباره راه رفتن رو یاد بگیریم... خاطره و درد اون واقعاً هرگز فراموش نمی‌شه."^۱

این یادآوری زینت ۲۲ ساله از روزی است که قطع آلت جنسی زنانه را از سر گذراند. فرایندی است بی‌نهایت دردناک که صدمات جبران‌ناپذیر جسمی و روانی به جا می‌گذارد. سرپیچی از حقوق بشری. بنیادی قربانی است. با این وجود، سازمان بین‌المللی بهداشت (WHO) برآورد می‌کند که این بلا، هر ساله به سر ۲ میلیون دختر و زن می‌آید.

FGM (قطع عضو جنسی زنانه # ختنه)، شکل‌های زیادی دارد، اما همه انواع‌شان بریدن بخشی یا همه‌ی آلت جنسی دختر را در خود دارند. شدیدترین و سخت‌ترین شکل آن "چفت و بست" نام دارد که طی آن بخشی از (یا تمامی) کلیتوریس و لبه‌های آلت بریده می‌شوند، و دهانه‌ی مهبل نیز با علف خاردار یا با دوخت و دوز بسته می‌شود. سوراخ کوچکی باقی می‌گذارند تا ادرار و خون قاعدگی بتواند بیرون بیاید. چفت و بست، ۱۵ درصد کل ختنه‌هاست. در شایع‌ترین شکل ختنه، بریدن کلیتوریس و لبه‌های کوچک آلت انجام می‌گیرد، و این تا ۸۰ درصد موارد ختنه را در برمی‌گیرد.^۲

ختنه را پیروان تمامی ادیان انجام می‌دهند. این کار به‌صورت شایع‌ترین روال، در آفریقا صورت می‌گیرد - گزارش می‌شود ۲۸ کشور در این قاره رسم ختنه را اجرا می‌کنند - اما میان بعضی گروه‌های آسیایی و خاورمیانه‌ای هم رایج است، و جوامع مهاجر در اروپا، استرالیا، کانادا و آمریکا هم این رسم را دارند.^۳ این کار معمولاً با کمک یک اوستای سنتی که از وسایل ناشیانه و ابتدایی استفاده می‌کند و بدون مواد بیهوشی انجام می‌شود. گاهی این رویداد به عنوان آیین گذار به بلوغ یا تکلیف (جشن تکلیف) به حساب می‌آید. به دختران هدیه داده می‌شود، به آنان گفته می‌شود که بعد از اینکه عمل تمام شود، زن خواهند شد.

خانواده‌هایی که ختنه را بر روی دخترانشان اعمال کرده‌اند، یک رشته دلیل برای تصمیمشان می‌آورند. بعضی جوامع معتقدند این کار باعث می‌شود عفت و باکرمگی. پیش از ازدواج و وفاداری. پس از آن حفظ شود. می‌تواند به‌صورت بخشی از میراث فرهنگی یک آیین دینی، یا مراسم گروهی دیده شود. بعضی می‌گویند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

باوروری را تقویت می‌کند، در حالی که سایرین دلایل بهداشتی و زیبایی شناسانه می‌آورند - آلت ختنه نشده را کثیف یا زشت می‌بینند و دختر ختنه نشده را برای ازدواج مناسب نمی‌دانند. ممکن است او را از جماعت جدا کنند، بعضی‌ها به چشم زن او را نبینند، و حتی از لمس غذا یا محصولات مزرعه منع شود. جدا از این‌ها، ملاحظات دینی هم در میان می‌آید: اقلیتی از مسلمانان باور دارند که دین‌شان ختنه‌ی دختران را واجب می‌داند - هر چند که این رسم مدت‌ها پیش از تولد اسلام وجود داشته و بخشی از آن دین نیست.^۴*

بخاطر پنهان کاری‌ی حاکم بر این رسم در بسیاری از کشورها، و بی‌میلی‌ی بسیاری از زنان برای صحبت در مورد آن، دشوار است بتوان گفت هر ساله چند زن در نتیجه‌ی ختنه می‌میرند. سخت‌تر از آن، روشن‌سازی آمار و ارقام افرادی است که تحت عمل قرار می‌گیرند، هر چند، برآورد سازمان بهداشت جهانی مدعی است میان ۱۰۰ تا ۱۴۰ میلیون زن نوعی از ختنه را تجربه کرده‌اند.^۵ اما چیزی که کاملاً واضح است این است که تک تک این زنان با خطرات بهداشتی و حشمتاکی در جریان عمل روبرو شده‌اند، و مشکلات درازمدت عمده‌ای به همراه آن برایشان بوجود خواهد آمد.

در زمان انجام کار، دختر درد شدیدی می‌کشد و دچار خطر شوک، خونریزی یا مسمومیت خونی می‌شود. ختنه غالباً در محیط‌های نابهداشتی و با وسایلی که برای دختران دیگری هم بکار رفته انجام شده، و به انتقال آلودگی‌ها و احتمالاً HIV/AIDS منجر می‌شود. در درازمدت، ممکن است زن، سکس را دردناک و ناخوشایند حس کند. ممکن است از عفونت‌های لگنی و داغ زخم رنج ببرد. وقتی آلت جنسی‌ی زنی بریده می‌شود، ماندن ادرار یا خون قاعدگی می‌تواند به آلودگی‌ی مزمن منجر شود. وقتی با همسرش برای نخستین بار اقدام به همبستری می‌کند، ممکن است نیاز به "برش" داشته باشد، و پیش از اینکه بتواند بزاید، عمل‌های جراحی بیش‌تری ممکن است لازم شود.^۶ و این‌ها هنوز در مقابل صدمات دائمی‌ی روانی که ختنه می‌تواند بجا بگذارد هیچ‌اند.

شکی در این نکته نیست که: بریدن آلت جنسی دختران و زنان رسمی است و حشمتانه که باید پایان یابد. هر چند که پیچیدگی مشکل و پنهان کاری‌ی حاکم بر آن، خواهان رهیافتی محتاطانه و دقیق است. جن پرست خواندن مردم و جماعتی که به ختنه می‌پردازند کاری است آسان؛ اما کار بسیار دشوارتر این است که تلاش کنیم تغییری در

* - نویسنده در اینجا برداشت شخصی‌اش را به گزارش اضافه می‌کند، برداشتی که متناقض با باورهای مسلمانانی است که بر آن باورند. در هر صورت این عده مسلمانند و مسلمانانی آنان به اندازه‌ی همان مسلمانانی است که در مرجع ۴ به آنان اشاره شده، لذا به خود حق می‌دهند باور خود را عین اسلام اصیل بدانند و برای آن تلاش کنند و عصیبت بخرج دهند. (م)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

رویه‌های مردم ایجاد کنیم تا خودشان این رسم را بخاطر خودشان کنار بگذارند. اما اگر در جلوگیری از ختنه خواهیم جدی باشیم، همین کار سخت است که باید به آن اقدام کرد.

تعدادی زنان شجاع این روزها جرأت به خرج داده‌اند و برضد ختنه، به شکل‌های تازه و غیرمعمول مشغول سخن گفتن‌اند. در ژانویه ۲۰۰۳، وقتی "گیت گیرما" با "آدسی ابوسی" در خانه‌اش در کمباتای اتیوپی ازدواج کرد، موضع‌اش را در برابر ختنه روشن و علنی کرد. عروس و داماد، لباس‌های عروسی‌شان را مزین به پلاکاردهایی کردند که دور گردن‌شان بود. گنت نوشته بود: "من ختنه نکرده‌ام. از من یاد بگیرید." نوشته‌ی آدسی می‌گفت: "خیلی خوشحالم که با یک زن ختنه نشده عروسی می‌کنم." این عروسی در تلویزیون اتیوپی پخش شد و باوجودی که خانواده‌های‌شان به خاطر ختنه نبودن او در مراسم شرکت نکردند، در حدود ۲۰۰۰ دوست حمایت خود را از آنان اعلام کردند. گنت اولین دختر "نبریده"ی منطقه بود که ازدواج می‌کرد. "بوگالت گیر" یکی از اعضای مرکز خودیاری زنان کمباتا می‌گفت که کار آن‌ها باعث باز شدن باب بحث در کشور شد. "در منطقه‌ای که این دو اهل آنجا هستند، دختران جوان حتی عبارت "ختنه‌ی دختران" را بکار نمی‌برند، و خیلی ساده آن را "کثافت‌زدایی" می‌نامند... حالا مردان و زنان جوان واقعاً دارند گوش می‌دهند. یک اثر موج مانند شگفت‌انگیزی داشته‌است... درهای جرأت را به‌روی دختران باز کرده‌است."^۲

قانون برای بناتریس و ادنا گندی، به ابزار حمایت تبدیل شد. با کمک کین وافولا فعال حقوق بشر، این دو خواهر که اهل استان "دره‌ی نشستی"ی کنیا بودند، حکمی دائمی در برابر پدرشان پیوس کندی به‌چنگ آوردند که او را از ختنه کردن دخترانش باز می‌داشت. رئیس‌جمهور کینا، دانیل آراب موبی رسم ختنه را در ۲۰۰۱ غیرقانونی کرد، هر چند گفت برای دختران بالای ۱۶ سال به "انتخاب خودشان" است. با این حال، این رسم هنوز بسیار رایج است و تا ژانویه ۲۰۰۳، وافولا مدعی است که ۱۷ دختر دیگر را کمک کرده تا بتوانند حکم‌های قضایی خود را در برابر والدین‌شان بدست‌آورند. این روزها خواهران گندی به مدارس سر می‌زنند، داستان‌شان را تعریف می‌کنند و آموزش‌هایی در همین مورد می‌دهند.

گروه‌هایی همچون "برابری، همین حالا" بر این باورند که ختنه لازم است مثل یک مسئله‌ی حقوق بشری دیده شود. لازم است درست مثل هر شکل دیگر خشونت در برابر "زنان بعد از این" (زنان لاحق) بررسی شود: به عنوان تهاجم بنیادی به عزت شخصی و بعنوان تلاشی برای سرکوب و خفه کردن صدا و قدرت زنان^۳. مفهوم برابری، یکپارچگی و بازنمایی زنان، ساخت و ساختی غربی نیست، در این متن و پیش زمینه دیده نمی‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

برای توجیه ستم به زنان راحت‌تر این است که با استدلال مخالفین ختنه، چنین برخورد شود که غرب می‌خواهد دیدگاه‌های خود را به فرهنگ‌های دیگر تحمیل کند. به همین خاطر است که بیانی‌های سازمان بهداشت جهانی و سازمان ملل تاکید می‌کند، "فرهنگ پدیده‌ای ثابت و استاتیک نیست، بلکه در تغییر و تلاطم دائمی است، دائماً در اقتباس و بازسازی است. مردم وقتی خطرات و توهین‌های رسوم مضر را بفهمند و هنگامی که قانع شوند که می‌شود رسوم مضر را ترک کرد، بدون این‌که جنبه‌های با معنای فرهنگ خود را ترک کنند، رفتار خود را عوض خواهند کرد."

قانون‌گذاری بر علیه ختنه کاری است کارستان، اما حکومت‌ها هم لازم است مطمئن شوند قوانین‌شان به اجرا درمی‌آید. مثلاً در تانزانیا، باوجود ممنوعیت قانونی ختنه، این کار به صورت انبوه و گروهی انجام می‌گیرد، و گزارشاتی می‌رسد از این‌که دولت از واردکردن اتهام به مجرمین خودداری کرده، حتی در مواردی که دختر پس از ختنه از خونریزی مرد می‌باشد^{۱۰}. بعضی هم این‌طور فکر می‌کنند که کیفری کردن این رسم می‌تواند انگیزه‌ای شود برای زیرزمینی شدن آن، بویژه در کشورهایی که ختنه در میان جماعات مهاجر انجام می‌گیرد. قانون‌گذاری بایستی هم‌دوش برنامه‌های آموزشی جماعت-محوری پیش برود که در فکر بالا بردن آگاهی مردم از خود رسم و استدلال‌های موجود بر علیه آن است.

فعالان خود جماعت‌ها برای تعیین این‌که بهترین راه انجام این کار و بهترین راه تشویق بحث و گفتگو چیست، بهترین موقعیت را دارند. حتی در جوامع غربی نسبتاً تحصیل‌کرده، صحبت از سکس می‌تواند دشوار و شرم‌آور باشد؛ حال تصور کنید مشکلات جماعتی که حرام و حلال‌های جنسی پر قدرتی دارند و زنان ممکن است ندانند چگونه (یا با چه کسی) در مورد بدن‌شان صحبت کنند. در مالی، ستاره‌های محلی موسیقی مردمی را تشویق می‌کردند که ترانه‌هایی برضد ختنه بنویسند، در حالیکه در تانزانیا کودکان را به خیابان می‌بردند تا برضد آن تظاهرات کنند. سازمان‌های مردم‌نهاد؛ کارکنان بهداشتی و رهبران مذهبی را در این بحث درگیر کرده‌اند، و همراه این کار به مهارت آموزی به زنان "ختنه‌کار (دل‌اکان ختنه)" می‌پردازند تا رزق و روزی‌شان به خطر نیفتد.^{۱۱}

نشانه‌هایی وجود دارد که این تلاش‌ها در حال آغاز تأثیرات خود هستند. فعالان اریترای به پیمایش‌های ملی‌ی بهداشتی اشاره می‌کنند که نشان می‌دهد شیوع ختنه از ۹۵ درصد در سال ۱۹۹۵ به ۸۹ درصد در ۲۰۰۲ کاهش یافته است. در میان کم سن‌وسال‌ترین گروه پیمایش شده یعنی ۱۵ تا ۱۹ ساله‌ها ۷۸ درصد ختنه شده بودند، و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۶۰ درصد معتقد بودند این رسم باید ترک شود.^{۱۲} در توگو، مقامات مدعی‌اند میزان FGM از زمانی که دولت در سال ۱۹۹۸ قانون ضد آن را به اجرا درآورد، تاکنون کمتر شده است^{۱۳}، در حالی که در بسیاری از کشورها گروه‌های زنان کنش‌گر شکل‌های تازه‌ای از "مراسم جشن تکلیف دختران" را تشویق می‌کنند که در آن‌ها هیچ نوعی از "بریدن" وجود ندارد.

در سال ۱۹۹۷، سازمان بهداشت جهانی، صندوق جهانی کودک (یونیسف) و صندوق جمعیت سازمان ملل طرح مشترکی را عرضه کردند که قصد دارد در طی ۳ نسل، رسم ختنه را به‌طور کامل براندازد. تلاش‌گران هنوز خوشبین‌اند که این هدف دسترس‌پذیر است. مهم‌ترین وظیفه، تغییردهی نگرش‌ها و فهماندن این نکته به مردم است که می‌توانند بدون صدمه‌زدن به فرهنگشان، ختنه را کنار بگذارند. این نکته را بوگالچ گیره، این‌طور جمع‌بندی می‌کند: "ما نگاهی‌مان هم‌دیگریم. باید پشتیبان یکدیگر باشیم. چون هر وقت به یکی از ما صدمه بخورد یا به او ستم شود، به همه‌ی ما ستم می‌شود."^{۱۴}



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴۰ - سیصد هزار کودک-سرباز در درگیری‌های سراسر دنیا

در حال جنگند.

"همون اوایی که من و برادرم دستگیر شدیم، ارتش مقاومت خدا (LRA) بهمون گفت که همی ۵ برادر نمی‌توانند در اونجا خدمت کنند، چون از کارمون راضی نیستن. به همین خاطر دو برادر کوچکترمون رو بستند و به ما گفتند نگاه کنید. بعد با چوب اونارو اونقدر زدند تا دوتایی‌شون مردند. اونا به ما گفتند این کارا به ما برای جنگیدن، قوت قلب می‌ده. برادر کوچیکه‌ی من ۹ ساله بود."^۱

زندگی ۰ نمونه‌وار کودکی ۸ ساله در کشوری غریبی و مرفه را تصور کنید: رفتن به مدرسه، دوست بازی، ورزش‌های تیمی، و شاید یادگیری یک ساز. حالا زندگی یک سرباز ۸ ساله را تصور کنید رבוده شده، ممنوع شده از دیدن خانواده و دوستان، خشونت دیده و وادار شده به زندگی‌ای در نبرد فعاتلانه: این واقعیت زندگی برای بیش از ۳۰۰۰۰۰ کودک است که‌یا برای شورشیان یا برای ارتش‌های دولتی می‌جنگند.

کودکان زیر ۱۸ سال تقریباً در هر منطقه‌ای از دنیا در جنگ‌اند؛ آنان در درگیری‌های کنونی یا اخیر در حدود ۳۳ کشور شرکت کرده‌اند^۲، و به نظر می‌رسد رزمندگان خردسال، در سه چهارم جنگ‌های جهان درگیر بوده‌اند.

برای ارتش‌های بی‌شرافت، سرباز-کودکان منبعی بالقوه هستند. کودکانی که جماعات‌شان در درگیری ۰ خشن درگیرند، کودکانی‌اند غالباً ضعیف، جابجا شده و بی‌سر پناهیا جدا شده از خانواده‌شان و به همین خاطر شکار ساده‌ای هستند برای سربازگیرها. ارتش‌ها تلاش می‌کنند تا کودکان را فریب دهند، قول غذا و سرپناییا احترام دهند، و آنان را به درگیری‌هایی بکشانند که برای فهمشان بسیار زود است.

کودک خردسال ممکن است کار را با حمالی و شاید جاسوسی شروع کند. به‌محض این‌که آن‌قدر سن‌شان برسد که اسلحه بردارند، در درگیری بکار گرفته می‌شوند. تکثیر انبوه سلاح‌های کوچک به‌این معنی است که کودکان می‌توانند به نیرویی کشنده و مرگبار تبدیل شوند. دیده‌بان حقوق بشر گزارش می‌دهد که بسیاری از کودکان سربازان به اجبار به خطوط جبهه منتقل می‌شوند یا در جلوی بزرگسالان به میدان‌های مین فرستاده می‌شوند. ممکن است وادار شوند که بر علیه خانواده‌ها و روستاهای خودشان، دست به جنایت و بی‌رحمی بزنند تا مطمئن‌شان کنند که بازگشت‌شان به روستای سابق هرگز ممکن نخواهد بود-راهی ناجوانمردانه برای خرید



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وفاداری^۳.

هم دختران و هم پسران در این ارتش‌ها بکار گرفته می‌شوند. حساب و کتاب تعداد دقیق سرباز-دختر بچگان دشوار است، اما تصور می‌شود بسیاری از گروه‌های مسلح در حال افزایش استخدام دختر بچگان هستند. "انتلاف پایان بخشی به استفاده از کودک-سربازان" گزارش می‌دهد در سری لانکا، چریک‌های ببرهای آزادی بخش تامیل (LTTE) به صورتی منظم و حساب شده و دختران جوان تامیل را در جنگ داخلی، برای نبرد با نیروهای دولتی به خدمت می‌گیرد (بخصوص دختران یتیم را).

این دختران را هم‌زمان‌شان "پرنندگان آزادی" می‌نامند، و منابع دولتی ادعا می‌کنند این دختران عمداً برای بمب‌گذاری خودکشانه آموزش می‌بینند، چون احتمال عبورشان از تور نیروهای امنیتی بیشتر است^۴. دخترها را ممکن است به عنوان "زن" به فرماندهان نظامی دهند.

شهرت برمه در این است که بیش‌تر از هر جای دیگری در دنیا، سرباز-کودک دارد^۵. بیش از یک پنجم ارتش ملی ۳۵۰۰۰۰ نفری این کشور مشهور است که زیر ۱۸ ساله‌اند، و کودکان کم سن و سال حتی ۱۱ ساله بزور به‌کار گرفته می‌شوند. پسران مرتباً در ایستگاه‌های اتوبوس و قطار، بازارها و ایست‌بازرسی‌های خیابانی دستگیر می‌شوند و یک گزینشی واضح و روشن در برابرشان قرار می‌گیرد؛ به ارتش بپیوند یا به زندان برو. سربازانی که نیروهای تازه‌ای به ارتش تحویل دهند، پول نقد و برنج جایزه می‌گیرند، به همین خاطر سربازان بیش‌تری تلاش می‌کنند که چراغ این کاسبی را روشن‌تر کنند. این کودک-سربازان تحت آموزش‌های خفت‌آور و خشونت‌پروری قرار می‌گیرند و پس از آن وادار می‌شوند در نبرد درگیر شوند. پس‌رانی که اقدام به فرار می‌کنند، غالباً تا حد مرگ مضروب می‌شوند^۶.

آنچه که این کودکان وادار می‌شوند ببینند هولناک است، حتی شنیدنش حال را به‌هم می‌زند، و مطلقاً غیرممکن است به تصور بیاید. پسری به دیدبان حقوق بشر در مورد قتل عام ارتشی که شاهدش بوده گزارش داد: "ما حدود ۱۵ زن و بچه را گیر آوردیم... سه کودک و چهارتای دیگه زیر ۱۸ سال بودند. اونا بچه‌هارو از مادرشون جدا کردند. اونا رو به جا جمع کردیم و با بی‌سیم گزارشی به مقام بالاتر دادیم... دستوری که از بی‌سیم رسید این بود که هم‌رو بکشید. بعد ۶ تا از سر جوخه‌ها خشاباشونو پر کردند و شلیک کردند... سربازا بچه‌هارو نگهداشته بودند و بچه‌ها جیغ می‌زدند. دوتاشون کمتر از یک سال بودند، شاید ۹ ماهه یا ۱۰ ماهه... بعد از این‌که مادرا کشته شدن، اونا بچه‌ها رو هم کشتن. سنا سرباز اونا رو کشتن. اونا بچه‌ها رو از پا آویزون و تاب دادند و



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به یک صخره کوبیدند. من اینارو خودم دیدم." خین مانو نگتان در آن وقت ۱۳ ساله بود.

کودکان به عنوان کالای مصرفی بکار می‌روند، شاید کم ارزش‌تر از بزرگسالان بسیار آموزش دیده، با احتمال بیشتر در خطر کردن عجلانه برای شرکت در موقعیت‌های خطرناک، چرا که سن‌شان آن قدر کم است که میزان خطر را نمی‌فهمند. فرمانده گروه مسلحی در جمهوری دموکراتیک کنگو می‌گوید از کودکان جنگنده‌های خوبی درست می‌شود، "چون جوانند و خواهان خودنمایی. فکر می‌کنند همه‌ی جریانات بازی است، به همین دلیل بی‌باکند."^۸

در همین کشور کنگو، ده‌ها هزار کودک در درگیری نفرین‌زده‌ی خونینی شرکت داشته‌اند که از سال ۱۹۹۸ تا سال ۲۰۰۷ بیش از ۳ میلیون نفر را قربانی کرده‌است. به گزارش سازمان عفو بین‌الملل، علی‌رغم انتصاب "دولت تقسیم قدرت" در ماه ژوئیه‌ی ۲۰۰۳ و طرح حرکت گام به گام به سوی صلح، به‌کارگیری کودکان در عمل، در برخی مناطق شوق بیشتر شده‌است.^۹ هر چند جامعه بین‌الملل و سازمان‌های غیردولتی تلاش‌هایی داشته‌اند تا بعضی کودکان-سربازان را خلع سلاح کنند، اما انجام کامل این کار وظیفه‌ایست دشوار و فشار عظیم جنگ بر روی زیرساخت کشور یعنی این که مدارس نابود شده و مشاغل کمیاب‌اند. جوامع خشونت‌زده ممکن است قادر نباشند پاسخ‌گوی رزمندگان از جنگ برگشته باشند، به همین خاطر بسیاری از آنان دوباره به وضعیت درگیری برمی‌گردند.

حتی اگر فرصت‌های شغلی مناسبی موجود باشد، زخم‌های روانی سال‌ها طول می‌کشد تا درمان شوند. کالامی درست در سن ۱۵ سالگی، ۶ سال از عمرش را در گروه‌های مختلف مسلح، به جنگ گذرانده بود. بعد از یک نبرد شدیداً اضطراب‌آور، که طی آن او و هم‌زمانش مردم را زنده زنده در خانه‌هایشان به آتش کشیدند و مجبور شدند تا خانواده‌ای را بکشند و بخورند؛ تصمیم به فرار گرفت، و سر آخر خلع سلاح شد. "امروز، می‌ترسم. نمی‌دونم چطور بخونم، نمی‌دونم خانواده‌ام کجان، آینده‌ی ندارم. بدترین وقتا، روز است که فکر آینده‌رو می‌کنم. زندگی از دست رفته. چیزی ندارم که برایش زنده باشم. شباً دیگه نمی‌تونم بخوابم -دائم به فکر اون چیزای وحشتناکی‌ام که تو سربازی دیدم و کردم."^{۱۰}

با تغییر ماهیت جنگ مدرن و روبرویی هر چه بیشتر قدرت‌های بزرگ نظامی با گروه‌های کوچک شبه نظامی فعال در بی‌ثبات کردن شرایط نگران‌کننده، احتمال این‌که از کودکان در نبرد با سربازان کاملاً مجهز نیروهای غربی استفاده شود، هر روز بیشتر و بیشتر خواهد شد. گزارش شده که نخستین پرسنل نظامی آمریکا



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

که در جریان عملیات آزادسازی پایدار افغانستان به قتل رسید، از سوی کودکی ۱۴ ساله کشته شد^{۱۱}، و یک ژنرال ارشد آمریکایی مقابله با کودک-سربازان را معضلی نامید که ممکن است با آن درگیر شد.^{۱۲} واضح است و آشکار که مسئله‌ی کودک-سربازان، مشکلی است که جامعه‌ی بین‌المللی باید آن را حل کند، آن هم هرچه زودتر. گروه‌های فعال در این زمینه، بر اهمیت قانون بین‌المللی در تلاش برای جلوگیری از استخدام و به‌کارگیری سرباز-کودک از سوی نیروهای مسلح دولت‌ها و نیروهای غیردولتی و نیز جهت دل‌سرد کردن‌شان از انجام این کار تأکید می‌کنند. مقررات پیشین، مانند پروتکل‌های الحاقی کنوانسیون ژنو، حداقل سن ۱۵ سال را تعیین کرده‌است. اما جدیدترین ابزار این روزها، یعنی پروتکل اختیاری کنوانسیون حقوق کودک در زمینه‌ی دخالت کودکان در درگیری‌های مسلحانه (که به خاطر کوتاه شدن کلام، در اینجا به‌نام پروتکل اختیاری از آن یاد خواهد شد)، حداقل سن ۱۸ سال را برای سربازگیری اجباری تعیین می‌کند. این پروتکل لازم می‌داند کشور‌های امضاءکننده‌ی کنوانسیون، تمامی اقدامات ممکنه را بکار گیرند تا مطمئن شوند افرادی که زیر ۱۸ سال سن دارند، نقش مستقیمی در دشمنی‌ها ایفا نکنند. این مقررات هرگونه سربازگیری - داوطلبانه یا در اشکال دیگر - از افراد زیر ۱۸ سال در گروه‌های مسلح غیردولتی را نیز ممنوع می‌کند.

در زمان نوشتن این مقاله، ۱۱۵ دولت، پروتکل اختیاری را امضاء کرده‌اند و ۶۶ کشور نیز آن را به تصویب مجلس رسانده‌اند. گروه‌های مبارزه با کودک-سرباز از دولت‌ها می‌خواهند تا گامی فراتر به پیش‌روند و حداقل سن ۱۸ سال را برای همه‌ی انواع سربازگیری تعیین کنند.

و ادوار ساختن فعالان غیردولتی به رعایت قوانین بین‌المللی می‌تواند دشوار باشد، اما چون بسیاری از این گروه‌ها بدنبال کسب مشروعیت بین‌المللی برای آرمان‌هایشان هستند، ممکن است در برابر پیشنهادهای رعایت قوانین بسیار آماده و گشوده برخورد کنند. جو بیکر از دیدبان حقوق بشر می‌گوید جوامع بسیاری که قرار است سربازگیری از کودکان را ترک کنند، اقدامی نکرده‌اند: "گاهی این مشکل بدلیل نبود اراده‌ی سیاسی و گاهی بخاطر نبود منابع عملی و اجرایی است. برخی گروه‌ها بدبین و شکاک هستند و فکر می‌کنند تعهدشان انعکاس رسانه‌ای خوبی خواهد داشت، اما قصد ندارند اقدامی در آن جهت انجام دهند - مثل گروه فارک در کلمبیا، یا بیرهای تامیل در سری‌لانکا. گروه‌های دیگری هستند که می‌خواهند این تعهدها را بپذیرند، اما توان آن را ندارند. با افسر عالی‌رتبه‌ای در ارتش این تعهدها را بپذیرند، اما توان آن را ندارند. با امیری در ارتش کارنی برمه صحبت می‌کردیم. او می‌گفت گروهش دوست دارد از پروتکل بین‌المللی تبعیت کند، اما چون هیچ نهادی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

آنان را به عنوان سازمانی قانونی شناسایی نمی‌کند، این کار برایشان دشوار است.^{۱۳}

سازمان ملل متحد برایش روشن است که تمامی طرف‌های درگیری بایستی در گفتگو درگیر شوند: در ژانویه ۲۰۰۳، شورای امنیت سازمان ملل، قطعنامه‌ی تازه‌ای در مورد حضور کودکان در درگیری‌های مسلحانه به تصویب رساند، که شامل فهرست مفصل ۲۳ گروه در پنج درگیری بود که هدف قطعنامه رسیدگی به آن‌ها بود. قطعنامه، علاوه بر این ۵ درگیری -افغانستان، بوروندی، جمهوری دموکراتیک کنگو، لیبیا و سومالی- خواهان دریافت گزارش پیشرفت از یک سری درگیری‌های دیگر بود. سازمان دیده‌بان حقوق بشر این حرکت را تحسین کرد، اما گفت که گفتگو لازم است نظام‌مند باشد، و در صورتی که گروه‌ها قصوری در پیشرفت داشته باشند، سازمان ملل لازم است پیامدهای قصور را برایشان کاملاً آشکار و روشن کند.^{۱۴}

دبیر کل سازمان ملل کوفی عنان، یادآور شد کودکان مناطق درگیری، بیش از این‌ها هم در خطرند -در خطر از سوی جاکن شدن، مین‌های زمینی، محرومیت از آموزش و مراقبت‌های پزشکی بنیادی؛ در خطر استفاده از آنان به عنوان کارگر اجباری و استثمار جنسی. "این ستم‌ها و هتک حرمت‌ها با سرپیچی از جامعه‌ی بین‌المللی در نقاط بسیار بسیار زیادی بر علیه کودکان ادامه می‌یابد." این‌ها نکاتی بود که دبیرکل خطاب به شورای امنیت اظهار کرد: "حالا وقت آن رسیده که نتایج بدست‌آمده از تلاش‌های دشوار در جهت ابداع سامانه‌های حفاظتی برای کودکان، بکار گرفته شوند و بر روی زمین واقعی به اجرا درآیند."^{۱۵}

برای تک تک ۳۰۰۰۰۰ هزار سرباز- کودکی که در حال حاضر در جنگند، یک "دوران کودکی" از دست رفته‌است. آنانی که خوش‌بخت‌اند و جان‌شان را سالم از مهلکه بیرون می‌برند، چیزی که با خود می‌آورند، میراثی پر از احساس گناه و شرم است، همراه با وظیفه‌ای تاریخی برای بازسازی جان و روح‌شان، به منظور جبران کردن سالهای از دست رفته. ما باید نام دولت‌ها و نیروهای مسلحی که کودکان را به سربازی می‌برند، فاش کرده و آنان را سرزنش کنیم، و فشار به دولت‌های مان را ادامه دهیم تا پروتکل اختیاری را امضاء کرده و به تصویب برسانند. از سازمان‌های مردم‌نهادی که در کارند تا به دخالت کودکان در جنگ پایان بخشند پشتیبانی کنیم، و به دولت‌ها نامه بنویسیم که هر آنچه در توان دارند در این راه انجام دهند.

دختری ۱۵ ساله که از ارتش مقاومت خدایی در اوگاندا فرار کرده‌است، به پژوهش‌گران می‌گفت که می‌خواهد برایشان پیامی دهد: "خواهش می‌کنم هر چه می‌توانید بکنید تا به دنیا بگوئید به ما چه می‌گذرد، به ما بچه‌ها! طوری که بچه‌های دیگر، مجبور نشن که وارد این خشونت‌ها بشن."^{۱۶} بهتر است او را ناامید نکنیم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴۱- در انتخابات عمومی ۲۰۰۱ انگلیس فقط نزدیک به

۲۶ میلیون نفر رأی دادند.

بیش از ۳۲ میلیون رأی در اولین فصل انتخاب بت مورد

علاقه‌ی مردم به صندوق ریخته شد.

در هفته‌ی پایانی نخستین فصل برنامه‌ی "تلویزیون واقع‌نما"^{۳۳} انگلیس به نام بت مردمی، لشکر جوانان امیدوار با بی‌رحمی آن‌قدر دستچین شدند که فقط دو مدعی تاج و تخت برای بت‌شدن باقی ماند. ویل پانگ، نپسانس سیاسی خوش‌تیپ، در برابر گرت گیتز قرار گرفت که خواننده‌ی گروه کر کلیسای جامع بود، و بحث در مورد نفر برنده، روزهای بسیاری، انگلیسی‌ها را سرگرم گپ و گفت‌های سرپایی و گذرا در همین مورد کرد. دو مرد جوان در حالی که لباس‌های آرم‌دار انتخاباتی را پوشیده بودند به خیابان‌های انگلیس می‌آمدند، و پشتیبانان‌شان را تشویق می‌کردند با تبلیغ "به ویل رأی بدهید" یا "به گرت رأی بدهید". در شبی پر هیجان و دیوانه‌وار وقتی نزدیک به ۹ میلیون نفر در عرض ۳ ساعت رأی‌هایشان را دادند، تقریباً سیستم تلفن انگلیس را از کار انداختند عاقبت پانگ برنده‌ی نهایی شد؛ و از قول پانگ نقل شد در صورتی که در این رقابت برنده نمی‌شد، دوست داشت به سراغ سیاست برود.

شگفتی ^{۳۴} این بازی انتخاباتی ^{۳۵} شوخ طبعانه بخصوص برای آنانی تلخ بود که دوست داشتند جوانان انگلیسی را ببینند که همین عشق و علاقه را برای سیاست واقعی نشان می‌دهند. در طی مسابقه‌ی ۲۰ هفته‌ای ^{۳۶} بت مردمی، بیش از ۳۲ میلیون رأی داده شد.^{۳۷} بنا به گفته‌ی کمیسیون انتخاباتی انگلیس، در انتخابات عمومی سال ۲۰۰۱ انگلیس ۲۵,۹ میلیون نفر رأی دادند. حضور دقیقاً زیر ۶۰ درصد دارندگان شرایط رأی دهی، از سال ۱۹۱۸ به این طرف کمترین حضور بوده است.^{۳۸}

البته، لازم است به یاد داشته باشیم که هر رأی دهنده در یک انتخابات عمومی اجازه دارد که فقط یک بار و

^{۳۳} Reality TV. نوعی نمایش تلویزیونی که عده‌ای به صورت تصادفی در یک آپارتمان به مدت چندشبهانه روز با هم زندگی

می‌کنند. منتهی دوربین‌های متعددی زندگی این جمع را به طور زنده به مردم نمایش می‌دهند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یک رأی بدهد، در حالی که در "بت مردمی" افراد می‌توانند تا آن قدر که دوست دارند رأی دهند (یا آن قدر که فیش تلفن‌شان اجازه می‌دهد). اما همین هم، حقیقت بسیار مهمی را به ما نشان می‌دهد: وقتی مردم علاقمند به نتیجه‌ی یک رأی هستند، سعی می‌کنند مطمئن شوند حرفشان را زده‌اند.

در سال ۱۹۵۰، هشتاد و چهار درصد انگلیسی‌ها برای رأی دادن حاضر شدند - اما از آن زمان به بعد، تعداد افرادی که تصمیم به رأی‌دهی می‌گیرند، آرام آرام کم شده‌است. جوانان جزو کسانی‌اند که در روز انتخابات کمترین احتمال بیرون آمدن دارند. سازمان نظرسنجی MORI در انتخابات ۲۰۰۱ برآورد کرد که در انتخابات ۲۰۰۱، دقیقاً ۳۹ درصد ۱۸ تا ۲۴ سالگان رأی دادند، در حالی که ۶۵ سالگان ۷۰ درصد بودند.

گرایشی وجود دارد که در سراسر دنیا بازتاب دارد: جوانان رأی نمی‌دهند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ آمریکا - یکی از فشرده‌ترین رقابت‌های تاریخ - فقط ۲۹ درصد رأی دهندگان حائز شرایط ۱۸ تا ۲۴ ساله رأی دادند، در مقایسه با میانگین مشارکت ۵۵ درصدی در کل دوره‌ها.^۴ انتخابات سال ۲۰۰۳ مجلس نمایندگان ژاپن دومین انتخابات کم شرکت‌کننده در تمامی دوران رأی‌گیری در ژاپن بود. در ژاپن فقط نیمی از جوانان زیر ۳۰ سال به‌طور مرتب در انتخابات رأی می‌دهند. در کلام یک مرد ۲۹ ساله، "رای دادن وقت تلف کردن است: من از سیاست‌مردانی که هرگز چیزی را در ژاپن بهتر از پیش نمی‌کنند، حالم بهم می‌خورد."^۵

در انتخابات ۲۰۰۴ پارلمان اروپا، عملاً کمتر از یک سوم رأی‌دهندگان میان ۱۸ و ۲۴ سال در انتخابات شرکت کردند.^۶ هر چند اگر بخوایم منصف باشیم باید اشاره کرد که شرکت در انتخابات برای تمامی سنین در کل اتحادیه اروپا آنچنان پایین بود که مقامات اروپایی آن را "آسیب‌مندانانه پایین" و یک "مصیبت" نامیدند.^۷ فقط ۸ درصد رأی‌دهندگان جوان اعلام کردند که به یک گروه سیاسی نزدیکی بیشتری دارند و رقم نگران‌کننده‌ی ۳۰ درصدی آنان گفتند که هرگز رأی نمی‌دهند.^۸ و این رفتار علی‌رغم انواع عجیب و غریب تاکتیک از سوی احزاب سیاسی برای ترغیب مردم به رأی‌دهی در اتحادیه اروپا روی می‌داد. در استونی، یک حزب سیاسی، در ایستگاه‌های اتوبوس قهوه پخش می‌کرد، احزاب سیاسی انگلیس پیام‌هاشان را بر روی زیر لیوانی آجو چاپ کردند (با این نوشته مثلاً: "می‌نوشم، پس رأی می‌دهم"، و روزنامه‌ای در بروکسل بلژیک تلاش کرد تا با تصاویر کارتون‌ی پشت سرهم، کار و بار داخلی پارلمان را شرح دهد.^۹

حتی در آفریقای جنوبی، که کمی بیشتر از یک دهه پیش، بسیاری هنوز می‌جنگیدند و کشته می‌شدند تا حق رأی دادن خود را بدست آورند، جوانان حس نمی‌کنند که فرآیند سیاسی ارزش وقت تلف کردن داشته باشد. میزان



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پایین ثبت نام رای دهندگان، کمیسیون مستقل انتخاباتی کشور را شوکه کرد، اما در خیابان‌های "سوور تو" تعجب کمی وجود داشت. تومی فانا، جوان ۲۰ ساله، به سیاست‌مردان اعتمادی ندارد: وی می‌گوید: "آنان قول‌هایی را که می‌دهند فراموش می‌کنند؛ بخصوص تأمین شغل و مراقبت‌های بهداشتی را، وقتی هم که به قدرت می‌رسند از مردم می‌خواهند که مُفت کار کنند و جان بکنند. این حرف‌ها صادقانه نیست، رو راست نیست. با شکم خالی چطور می‌توانی داوطلبانه کار کنی؟ من رای نمی‌دهم؛ من خودم را بازپچه‌ی کلک‌های آنان نخواهم کرد."^{۱۱}

در انگلیس، حضور ضعیف رای‌دهندگان جوان، دستگاه سیاسی را گوش به زنگ کرد. نظرسنجی MORI برای کمیسیون انتخاباتی، نشان داد که نسبت بالایی از جوانان اعتراف کردند هیچ علاقه‌ای به سیاست ندارند، در حالی که در یک نظرسنجی BBC از غیررای دهندگان در سال ۲۰۰۱، هفتاد و هفت درصد گفتند رأی دادن فایده‌ای ندارد چون "چیزی را عوض نمی‌کند."^{۱۱}

کمیسیون انتخاباتی استدلال‌هایی را نقل کرد در مورد این‌که سیاست دیگر در مورد تفاوت‌های بنیادی ایدئولوژیک نیست، بلکه در مورد نکات فنی‌ای از قبیل ورود به جریان پول واحد اروپایی و نحوه‌ی مالکیت حمل‌ونقل عمومی و تأمین مالی آن است. بعضی‌ها می‌گویند بی‌اعتمادی جوانان به سیاست‌مردان، بیش‌تر به رویه‌ی سیاسی حزب مربوط می‌شود تا به مسائل مورد مناقشه؛ بعضی دیگر مدعی اند که رأی دادن و مشارکت در سیاست، دیگر به عنوان وظیفه تلقی نمی‌شود.^{۱۲}

در جریان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری ۲۰۰۴ آمریکا، سیاست‌مردان هر دو طرف فعالانه تلاش کردند تا نظر رای‌دهندگان جوان را جلب کنند. کانال تلویزیونی موسیقی MTV از فعالیت‌هایی همچون "رأی رو بلرزون" و "یا انتخاب یا باخت" پشتیبانی می‌کردند، با این هدف که جوانان را تشویق به ثبت نام انتخاباتی کنند. موسیقی نوازانی مثل "پی. دیدی" دستشان را به سوی نسل هیپ‌هاپ دراز کردند، در حالی که کامرون دیاز هنرپیشه، در آگهی‌های تجاری‌ای شرکت کرد که مخاطبشان جمعیت لاتین (اسپانیایی زبان) آمریکا بود.

با این حال، در روز انتخابات، جوانان میلیونی شرکت کردند. بیش از ۲۰ میلیون برای ریاست جمهوری رأی انداختند، یعنی ۴,۶ میلیون بیش‌تر از آمار انتخابات سال ۲۰۰۰، در حقیقت، مشارکت در کل جامعه افزایش یافت: در انتخابات ۲۰۰۴، صد و بیست میلیون آمریکایی رأی دادند، در مقایسه با ۱۰۵ میلیونی که در انتخابات ۲۰۰۰ شرکت کردند. شبکه‌ی MTV گزارش داد که رأی دهندگان جوان هم اکنون معتقدند صدایشان می‌تواند تغییری بوجود آورد.^{۱۳}



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

احساس این‌که یک رأی تک نفره عملاً نیروی توانایی است برای تغییر، می‌تواند پایان بخشی برای بی‌تفاوتی رأی‌دهندگان جوان باشد. پیش از انتخابات ۲۰۰۴، مرکز اطلاعات و پژوهش یادگیری و مشارکت مدنی در آمریکا (CIRCLE) پژوهشی را منتشر کرد در این مورد که جوانان چگونه در طیف سیاسی گسترده‌تر مشارکت می‌کنند.

پیمایش جولای ۲۰۰۳ دریافت که بیشتر آمریکاییان جوان هرگز با مقامی از بخش عمومی تماس نداشته‌اند (۸۰٫۹ درصد)، هرگز به روزنامه‌ها یا مجله‌ها نامه نداده‌اند (۸۲ درصد) یا هرگز در اعتراض یا تظاهرات شرکت نکرده‌اند (۸۴٫۴ درصد). اما دقیقاً بالای نیمی از افراد سنین ۱۵ تا ۲۵ سال گفتند محصول یا مارک تجارتهای را بخاطر "شرایط نامناسب ساخت آن محصول" تحریم کرده‌اند، و ۴۰ درصدشان گفتند در برنامه‌هایی برای گردآوری پول برای اهداف خیریه شرکت کرده‌اند.^۴

پژوهش CIRCLE یادآوری می‌کند جوانان در حال بیان نظراتشان به‌شکل‌هایی هستند که حس می‌کنند تأثیری واقعی خواهد داشت: فعالیت‌های توده‌ای از قبیل "برای علاج بشتاب" یا "خیزش AIDS" شرکت‌کنندگان را در گروه‌های بزرگی از افراد هم فکر متشکل می‌کند تا بتوانند خود را "ببینند" که تغییری واقعی ایجاد می‌کنند.^۵ و شاید برای نخستین بار، رأی‌دهندگان جوان در انتخابات ۲۰۰۴ حس کردند که رأی‌شان به حساب آمد.

خوب، باقی دنیا از تجربه‌ی آمریکایی چه می‌توانند بیاموزند، اگر جوانان حس کنند تأثیری در نتیجه‌ی یک رأی‌گیری دارند. چه رأی‌گیری در مورد تعیین رئیس مملکت، یا این‌که چه کسی عملاً موفق‌ترین خواننده به حساب بیاید - رأی خواهند داد. چالش واقعی در این است که چگونه سیاست، مرتبط با منافع افراد بنظر برسد و ارزش تلاش کردن داشته باشد.

یکی از اصلاحاتی که دولت انگلیس در نظر دارد، پایین آوردن سن رأی‌دهی به ۱۶ سال است. منابع دولتی بر این باورند که سن پایین‌تر رأی‌دهی می‌تواند کمکی باشد به آموزش آموزه‌های شهروندی و سیاست در مدرسه.^۶ پیمایشی از سوی "واحد مراقبت خانوادگی شرکت نستله" نشان داد که بیش از نیمی از جوانان دوست دارند سن رأی‌دهی پایین‌تر بیاید، اما در همین پیمایش ۴۵ درصد گفتند دوست ندارند چیزی در مورد طرز کار نظام سیاسی یاد بگیرند.^۷

بعضی کشورها دارند ابزار جایگزین رأی‌دهی را امتحان می‌کنند - مثلاً استفاده از تلفن سیار برای فرستادن



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پیام‌های متنی، رأی‌دهی با تلفن، از طریق تلویزیون دیجیتال یا اینترنت. "کمیسیون انتخاباتی" از پژوهشی نقل می‌کند که جوانان به‌ویژه احتمال دارد از تغییراتی طرفداری کنند که رأی‌دهی را راحت‌تر می‌کند.^{۱۸} نخستین سیستم رأی‌گیری اجباری اینترنتی در "انتخابات دموکراتیک مقدماتی" آریزونا به کار رفت، و نتیجه‌ی کار را به ۶۰ درصد افزایش داد - هر چند که فقط ۴۱ درصد از رأی‌دهندگان از اینترنت وارد شدند.^{۱۹} چندین شورای محلی در انگلیس، در انتخابات محلی ماه مه ۲۰۰۳ از روش‌های دیگر رأی‌گیری استفاده کردند، و دولت برای انتخابات عمومی ۰ سال‌های پس از ۲۰۰۶ هدفی برای خود در جهت افزایش حضور اینترنتی تعیین کرده‌است.^{۲۰}

رفع نگرانی‌های جوانان از این‌که سیاست‌مداران قابل اعتماد نیستند یا با نسل‌شان سخن نمی‌گویند می‌تواند سخت‌تر باشد. بسیاری از سیاست‌مداران پیش از این‌ها از اینترنت استفاده کرده اند تا خود را به رأی‌دهندگان جوان معرفی کنند و برسانند: در زمان نوشتن این مطلب، نامزدان انتخابات دموکراتیک ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸، در حال کشاندن مبارزه‌ی خود به وب سایت ویدیویی youtube هستند. کلیپ ویدیویی سناتور هیلاری رادهام کلینتون که سرود ملی آمریکا را به سبکی ناخوش‌آهنگ می‌خواند، بیش از یک میلیون طرفدار داشته‌است، در حالی که جستجو برای باراک اوباما بیش از ۱۶۰۰ کلیپ ویدیویی را بدست می‌دهد.

در انگلیس، رهبر حزب محافظه‌کار، دیوید کامرون سایت "وب کامرون" خود را راه انداخته که دارای وبلاگ زندگی روزانه و یک بخش ویدیویی به نام "از دیوید پیرس" است.

اما حلّ این مشکل فقط به تولید صفحاتی در سایت Myspace و تولید سخن پراکنی‌های سیاسی ۰ حزبی، شبیه به ویدیو کلیپ‌های موسیقی نمی‌تواند محدود شود. احزاب سیاسی لازم است مطمئن شوند رأی‌دهندگان جوان در حوزه‌های انتخابیه‌ی خود، تمامی اطلاعاتی را دریافت کنند که برای درک مسایل و مباحث لازم دارند، شاید لازم باشد چندتایی نامزد جوان‌تر به میدان بیاورند، به راه‌هایی فکر کنند که سیاست به "سبک قدیم" را بتوان با نسل "سبک جدید" منطبق کرد. نه‌اینکه شیپور را از سر گشادش بزنند.

روضة‌خوانی و موعظه برای جوانان، با هدف احترام گذاشتن آنان به آزادی‌هایی که دشوار بدست آمده‌اند، فایده‌ای ندارد، و همین‌طور ترساندن آنان نسبت به نقش نداشتن در تحولات جامعه. به‌جای کشاندن آنان به سمت صندوق‌آرا، صندوق رأی می‌تواند به سمت آنان برود -مثلا با دادن فرصتی به آنان تا حرف‌شان را در مورد مسائل واقعی و حیاتی به‌صورتی بزنند که برای‌شان راحت‌تر باشد. سیاست کسل‌کننده نیست؛ چالش اصلی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به عهده‌ی سیاستمداران است که به همان اندازه‌ی این‌که چه کسی نفر اول رقابت‌های کریسمس می‌شود، مواد لایحه‌ی بودجه را نیز به زندگی واقعی ارتباط دهند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۲-۴ - يك ششم نوجوانان انگلیسی باور دارند، شرکت در

نمایش "تلویزیون واقع نما" مشهورشان می‌کند.

بحث‌هایی سرزبان‌هاست که چه کسی "تلویزیون واقع‌نما" را اختراع کرد: بعضی می‌گویند از اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ با برنامه‌ی "دوربین مخفی" آغاز شد، برنامه‌ی ای که مردم عادی در آن درگیر شوخی‌هایی می‌شدند که کارکنان تلویزیون به صحنه درمی‌آوردند؛ دیگرانی معتقدند که نمایش آمریکایی اواخر دهه ۸۰ بنام COPS، نخستین بار چشم بینندگان را به روی زندگی واقعی با همه‌ی سختی‌هایش باز کرد، نمایشی که با دوربین دستی فیلمبرداری می‌شد. اما برای بیش‌تر مردم، به‌منظر می‌آمد که "تلویزیون واقع‌نما" با برنامه‌ی "برادر بزرگ" شروع شد. این نمایش که نخستین بار در انگلیس در سال ۲۰۰۰ روی آنتن رفت، از آن موقع تاکنون در بیش از ۷۰ کشور دیگر تقلید شده‌است.

قالب "برادر بزرگ" که در آن تعدادی آدم غریبه در خانه‌ای مشترک زندگی می‌کنند که در زیر نظارت دائمی است و از افکار عمومی بینندگان دعوت می‌شود تا با رای خود، مسابقه‌دهنده‌ها را از دور خارج کنند تا برنده‌ی نهایی باقی بماند. خود را به عنوان یک حرکت نبوغ‌آمیز تجاری از سوی خالق این نمایش یعنی "جان دمول" ثابت کرد. برادر بزرگ او را میلیاردر کرد و نام او را در فهرست ثروتمندترین افراد مجله‌ی فوربس ثبت کرد و بعضی از شرکت‌کنندگانی که امتیاز خیلی بدی نداشتند، شغل‌های سودآوری مثل مجری تلویزیون به سراغشان آمد.

در ژانویه‌ی ۲۰۰۶، شورای یادگیری و مهارت‌های انگلیس، پژوهشی منتشر کرد که نشان می‌داد تین‌ایجرهای انگلیسی تا چه اندازه تشنه‌ی این نوع شهرت‌اند. بیش از یک نفر از هر ده جوان می‌گفتند حاضرند برای رفتن به تلویزیون ترک تحصیل کنند، و بیش از یک نفر در هر ۶ نفر معتقد بودند که در صورت شرکت در یک نمایش تلویزیونی واقعیت، مشهور می‌شدند. وقتی از آنان پرسیدند چرا این همه اشتیاق - علی‌رغم این‌که احتمال عملی برنده شدن در "برادر بزرگ" و موفق شدن، در حدود یک در ۳۰۰ میلیون است - از هر ۱۰ نفر یکی پاسخ داد فکر می‌کند شهرت، راه عالی پول درآوردن، بدون نیاز به هیچ مهارت و شایستگی است.^۲ زمانی بود که فرد تشنه‌ی شهرت ستاره‌ی تلویزیون واقع‌نما نمی‌توانست نقش بهتری از "جید گودی" جستجو کند. این پرستار سابق دندان‌پزشکی اهل لندن، مسابقه‌دهنده‌ای بود در سری سوم برادر بزرگ. او برنده نشد، اما



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در جریان رقابت توانست جایی در دل بینندگان بدست آورد و خود را به عنوان زن جوان سرگرمکننده‌ای بشناساند که فکر می‌کند ریودوژانیرو فوتبالیست و صدام حسین مشت‌زن است. او با یک سری نمایش‌های تلویزیونی، مصاحبه با مجلات زرد، و زندگی‌نامه‌ای خود-نوشت و حتی بعدها یک عطر پرفروش، توانست ثروتی شخصی بهم بزند که ۸ میلیون پوند برآورد شد.^۲

البته در ژانویه ۲۰۰۷، شهرت گودی در نمایش "چهره‌های مشهور برادر بزرگ" از هم وارفت. در این برنامه، وی متهم شد که شرکت‌کننده‌ی دیگری را به نام شیلپا شتی (هنرپیشه‌ی بالیوود هند)، آزار نژادپرستانه داده‌است. واقعیت این است که تعداد انگشت‌شماری از رقابت‌کنندگان تلویزیون واقعه‌ما توانسته‌اند از طریق رواج شهرت‌شان، به مسیرهای شغلی پایداری بیافتند. در مجموع، برای نوجوانی که مطمئن نیست با زندگی آینده‌اش می‌خواهد چه کند، وجود این نوع سرشناسی نوین چیز خوبی بنظر می‌رسد. لازم نیست ورزش‌کار خوبی باشی، یا با هوش باشی، یا خواننده‌ی خوبی باشی، تو مشهوری، چون مشهوری. بنظر می‌رسد اینگیل کِلنسی، شرکت‌کننده‌ای در مسابقه‌ی "مدل درجه‌یک بعدی انگلیس" کل قضیه را در پاسخ به پرسش تهیه‌کننده در مورد آرزوهایش بخوبی جمع‌بندی کرد که "با یک فوتبالیست ازدواج کند، حامله شود و بعد خرید کند و تا آخر عمرش خوش بگذرانند."^۴

چرا یک زن جوان جذاب باهوش تصمیم می‌گیرد هدفش در زندگی این باشد که یکی از WAGها باشد – که اصطلاح گروهی‌ی روزنامه‌های زرد^۳ برای زنان و دوست دختران فوتبالیست‌های انگلیسی است؟ چرا این همه جوان، تحصیل خود را با بخت شهرتی بسیار محدود تاخت می‌زنند؟ این واقعیت می‌تواند فقط به این خاطر باشد که آنان گمان می‌کنند این فرصت بهترین بخت رسیدن به چیزهایی است که در تمنایش بوده‌اند:

ثروت، پذیرش و ایمنی مالی.

این‌ها همان داشتنی‌هایی هستند که در نظر بسیاری از نوجوانان و جوانان، کاملاً دور از دسترس بنظر می‌رسند.

یونیسف، در اوایل ۲۰۰۷ جدولی گروهی از ۲۱ کشور صنعتی منتشر کرد که به رفاه و خوشبختی کودک تعلق داشت. این بررسی به شاخص‌های بسیار متنوعی نظر می‌انداخت: از میزان باسوادی تا بارداری نوجوانان، از تعداد دفعات کنار هم نشستن اعضای خانواده برای شام تا سیگار و عرق نوجوانان. انگلیس در آخر ۲۱ کشور

^۲ - کنایه از روزنامه‌های جنجالی و سطح پایین.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قرار گرفت، به طوری که رئیس "انجمن کودکان"، باب رایتَم یر مجبور شد بگوید انگلیس دارد نسبت به جوانانش کوتاهی می‌کند.^۶ کمیسیونر کودکان انگلیس استاد سر آل اینسلی‌گرین گفت که این نسل جوان "ناشاد، ناسالم، درگیر رفتار پر مخاطره، دارای رابطه‌ی ضعیف با خانواده و همتایان، و با آرزوها و توقعات محدود استهند و احساس امنیت خاطر ندارد."^۷

یکی از مولفان گزارش، به دهه‌های کسر سرمایه‌گذاری بر روی کودکان انگلیسی و جامعه‌ی "کاسب‌کاری و رقابت بی‌رحمانه" اشاره داشت. استاد جاناتان بیزدشآو از دانشگاه‌امپورک یادآور شد که جامعه‌ی انگلیس با سطوح بالای فقر، بسیار نابرابر است (البته فقری که با اصطلاحات نسبی تعریف می‌شود) – و این وضع بمنوبه‌ی خود به برداشت کودکان از زندگی‌شان تزریق می‌شود.^۸

آن طور که در جای دیگری از همین کتاب دیده‌ایم، فقر کودکان در انگلیس در حال کاهش است – اما یکی از هر ۳ بچه هنوز در فقر زندگی می‌کند، و دولت قرار است برای رسیدن به هدف نصف کردن تعداد کودکان فقیر تا سال ۲۰۱۰ مبارزه کند. اقتصاددانان نیز توجه دارند که تحرک اجتماعی در انگلیس در حال کند شدن است، و به احتمال کندتر هم خواهد شد.

کودکی که در ۱۹۷۰ در انگلیس بدنیا می‌آمد احتمال کمتری نسبت به کودکان متولد ۱۲ سال پیش از خود داشت که بتواند از ریشه‌های طبقاتی‌اش فرار کند.^۹ تقریباً سه چهارم پسران طبقه کارگر در میانه‌ی قرن بیستم احتمال داشت که تا سن ۳۵ سالگی خود را در طبقه‌ای بالاتر ببینند. این مزیت بیش‌تر بخاطر تغییرات بزرگی بود که در جامعه‌ی انگلیس پس از پایان جنگ دوم جهانی رخ داد و بخش‌های کسب‌وکار و مالی، فوق‌العاده گسترش یافتند و در نتیجه گنجینه‌ای از مشاغل یقه‌سفیدان و اداری-دفتری بوجود آمد؛ کشاورزی، معدن‌کاری و تولید کارخانه‌ای افت کرد. بخش‌هایی که همگی زمانی کارفرمایان بزرگ طبقه‌ی کارگر بودند – و این روند باز هم ادامه‌یافت. احتمال ندارد که یک بار دیگر، خیزش عظیم و اجتماعی بزرگی مثل این رخ دهد. و با این‌کند شدگی تحرک اجتماعی کم‌کم احساس خواهد شد که برای افراد جوان طبقه کارگر، فرار کردن از ریشه‌های خود دشوار و دشوارتر خواهد شد. اینک تعجبی ندارد این همه نوجوان و جوان در پی یافتن مسیری نسبتاً ساده برای شهرت و ثروت باشند.

در آمریکا که به‌طور سنتی تصور می‌شود تعریف مسایل طبقاتی مشکل‌تر است، اوضاع خیلی بهتر نیست. در آنجا هم نابرابری در حال رشد است: یک درصد پردرآمدترین آمریکایی‌ها ۱۶ درصد کل درآمدها را اینک کسب



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌کنند، یعنی ۲ برابر آنچه که در ۱۹۸۰ بوده. پیش از این‌ها عموماً تصور می‌شد آمریکایی‌ها اگر ببینند نابرابری دست در دست فرصت‌ها به پیش می‌رود آن را می‌پذیرند - این در حقیقت شاید شالوده‌ی رویای مشهور آمریکایی باشد. اما مطالعه‌ای از سوی ۳ اقتصاددان برجسته نتیجه گرفت، که رسیدن به آن فرصت‌ها در حال دشوار و دشوارتر شدن‌اند. پژوهش‌گران در همه‌ی سطوح جامعه دریافتند که پسران همان سطوح درآمدی و شخصیت شغلی پدران شان را بدست می‌آورند. استاد رابرت پیروچی یکی از این پژوهش‌گران، آن را چنین جمع‌بندی می‌کند: "آنچه که در طی ۲۵ سال گذشته رخ داده این است که بخش بزرگی از جامعه‌ی آمریکایی آسیب‌پذیرتر شده‌است. بیست سال پیش، رفتن به کالج کافی بود. حالا، بایستی به مدرسه‌ی نخبگان رفت. رویای آمریکایی به سختی زیر سوال است: "یک پنجم آمریکایی‌ها با امنیت شغلی، دستمزد بالا و مهارت‌های قوی خوشبختند؛ ۸۰ درصد باقی، بیک "طبقه کارگر تازه" متعلق‌اند، که به باور پیروچی فاقد هر گونه امنیت است."^{۱۱}

با دانستن این‌ها، فهمیدن این‌که چرا بنظر می‌رسد شهرت و آوازه، راه میان‌بر و امکان‌پذیر به‌سوی ثروت است کاری است ساده. اما بسیار سخت‌تر این است که مشخص شود برای حل این معضل چه کاری می‌توانیم بکنیم، و چگونه می‌توانیم جوانان‌مان را تشویق کنیم تا به جستجوی انواع متفاوت الگوهای "نقش اجتماعی" بپردازند. آن طور که شورای یادگیری و مهارت‌ها در هنگام انتشار پژوهش یادآور می‌شود، گرفتن نمرات خوب امتحانی و بدست آوردن امتیازی در نوعی از برنامه‌های آموزش حرفه‌ای یا دانشگاهی، بسیار بسیار محتمل‌تر می‌تواند دست‌مزدی شرافتمندانه و موفقیت مالی درازمدتی نصیب جوان‌های آمریکایی کند، تا بدست‌آوردن نقشی در تلویزیون واقع‌نما.^{۱۲}

در نوامبر ۲۰۰۵، واحد محرومیت اجتماعی دولت برآورد کرد که ۱,۱ میلیون نفر با سن ۱۶ تا ۲۴ سال وجود دارند که در هیچ نوعی از آموزش حرفه‌ای یا تحصیلی حضور نداشته و دست‌شان به‌کاری بند نیست. وزیر آموزش و پرورش آلین جانسون گفته‌است این‌که ۱۶ ساله‌ها ممکن است در این وضعیت باشند، تهوع‌آور است و اضافه کرد خودش از ادامه ندادن به تحصیل در حسرت بوده و این‌که وقتی "مدرسه را ترک کردم، هزاران شغل وجود داشت که می‌توانستی بدون هیچ گونه صلاحیت و شایستگی به آن‌ها مشغول شوی. اما در آینده قرار نیست که اوضاع به همان ترتیب باشد."

چطور می‌توان بچه‌ها را مجاب کرد تا بفهمند نمرات خوب، بجای نمایندگی خوب یک شرکت، هدفی است که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

ارزش تلاش کردن داشته باشد؟ انگلیس "کمک هزینه‌ی تداوم تحصیلی" را ابداع کرد که به دانش‌آموزان بالای ۱۶ سال خانوارهای کم درآمد پرداخت می‌شد تا به تحصیل یا کارآموزی‌شان ادامه دهند. این کمک هزینه می‌تواند تا ۳۰ پوند در هفته هم باشد، و دانش‌آموزانی که خوب درس بخوانند می‌توانند کمک هزینه‌ی بیشتری را به بگیرند.^{۱۳} برنامه‌های دیگری به دانش‌آموزان، گردش گروهی، دانلود موسیقی یا بازی‌های کامپیوتری را به رایگان پاداش می‌دهند: برنامه‌ی منچستر موتیف به دانش‌آموزانی که ۱۰۰ درصد حضور کلاسی داشته باشند جایزه می‌دهد.^{۱۶}

در آمریکا تیم‌هایی مثل لس‌آنجلس کلیبرز NBA، برنامه‌هایی برای تشویق بچه‌هایی که به درس‌شان ادامه دهند اجرا می‌کنند و آن‌ها را بورسیه‌ی کالج می‌کنند^{۱۷}، در حالی که پروژه‌ی تکنوی کامپیوتری Dell وقتی دانش‌آموزان یک دوره‌ی ۴۰ ساعته را طی کنند، یک کامپیوتر رایگان جایزه می‌دهد. رئیس یکی از مناطق آموزش و پرورش می‌گوید منطقه به دانش‌آموزان کمک کرده تا ارزش‌مانند در مدرسه‌ی ممتاز و کسب موفقیت در منطقه‌ای را درک کنند که تصور می‌کردند بالاتر از توان‌شان بوده است.^{۱۸}

مدیران و برنامه‌ریزان مدارس و آموزش و پرورش لازم است که این طرح‌ها و ایده‌ها را به‌کار بگیرند و برای درانداختن طرح‌ها و برنامه‌های بیشتر از این هم، فکرشان را بکار بیاندازند. در این میان طرح‌های مشاوره‌ای و برنامه‌های تجربه‌ی کاری -که در آن‌ها کودکان می‌توانند به درون جماعات سر بزنند و به‌شکل دست اول در مورد گزینه‌های شغلی مختلف اطلاعات بگیرند- اهمیت دارند. مدارس می‌توانند تماس‌های بهتری با کارفرمایان و کالج‌های جامعه‌ی منطقه داشته‌باشند و دانش‌آموزان خوش-آینده را تشویق کنند که پروژه‌هایی را در مناطقی که به نفع‌شان است در دست بگیرند. در ضمن لازم است درس‌هایی مانند کارآفرینی در سطح مدرسه تدریس شود؛ در حال حاضر، این گونه درس‌ها در مدارس بازرگانی دانشگاه‌ها مرسوم‌اند، اما تمام دانش‌آموزانی که می‌توانند از یادگیری آن کسب‌کار بهره بگیرند، می‌توانند به همان مسیر ثروت‌زایی هدایت شوند و به عنوان خوراکی نمایش تلویزیونی شناخته و تحسین شوند.

جوآنن انگلیسی، علی‌رغم رویاهایشان برای شهرت تلویزیون واقع‌نما، الگوهای شخصیتی دلگرم‌کننده‌تری را نیز انتخاب می‌کنند. شورای یادگیری و مهارت‌ها از پاسخ‌دهندگان خود پرسید از چه کسی بیشتر از همه الهام می‌گیرند. بالاترین گزینه‌شان کارآفرینی به نام سر ریچارد برانسون بود. دومین نفر پس از او جی.کی. رولینگ نویسنده‌ی داستان‌های هری پاتر بود. و تقریباً یک نفر در هر ۲۰ نفر گفتند دوست داشتند مثل نخست وزیر پیشین



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انگلیس یعنی تونی بلر باشند. پاسخ آنان در مورد الگوگیری از وزیر دارایی همان دوره (گوردون براون) ثبت نشد. اما مردی که خیلی‌ها فکر می‌کنند نخست وزیر بعدی است، پیش از این نظرش را در مورد فرهنگ مشاهیر رسانه‌ای نوین بیان کرده بود؛ وی باور دارد که دوران‌شان تمام شده است.

در آوریل ۲۰۰۷، براون به گزارشگران گفت فکر می‌کند انگلیس در حال بیرون رفتن از دورانی است که به قول شما مشاهیر تلویزیونی ارزش دارند، دورانی که آدم‌ها مشهورند، فقط به این خاطر که مشهورند... مردم دارند از آن دوران به آنچه که در پشت شخصیت و جُرِزه‌ی آدم‌هاست گذار می‌کنند.^{۱۹}

در این سخنان، مانند سایر سخنان سیاست‌مردان، ممکن است ردی از خدمت به منافع خود وجود داشته باشد؛ آقای براون از این استدلال برای گوشه‌زدن به منتقدانی استفاده کرد که بدلیل جدیت و سردی نسبی او در افکار عمومی، نسبت به نخست‌وزیری وی بی‌میل‌اند. اما شاید در این عبارات چیزی بیش‌تر از قبولاندن این نکته به رأی دهندگان وجود داشته باشد که مثلاً نخست وزیر بعدی مان از شوخی و جوک لذت می‌برد. انگلیس نوین به نظر می‌رسد که بیش‌تر از ذات و سرشت، به دنبال سبک و روش است – ممکن است وقت آن رسیده باشد که آونگ دوران به سوی مخالف نوسان کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴۳- در سال ۲۰۰۵، آمریکا ۵۵۴ میلیارد دلار برای ارتش

هزینه کرد.

یعنی ۲۹ برابر کل هزینه نظامی شش "دولت خطرناک"!

گرسنگی را فراموش کن، فقر را فراموش کن، بیماری را فراموش کن، اگر بتوانیم ارزش‌های واقعی بشریت را از طریق مفاهیم و ابزارهای ناب مالی تعیین کنیم، مهم‌ترین مسئله جهان نوین ما "دفاع" است. دنیا مبالغه‌غیرقابل‌تصوری برای نیروهای زمینی، هوایی و دریایی‌اش هزینه می‌کند. بنیاد بین‌المللی پژوهشی صلح استکهلم (SIPRI) در سال ۲۰۰۵، هزینه‌های نظامی جهان را ۱۱۱۸ میلیارد دلار برآورد کرد - یعنی ۳,۴ درصد بیشتر از سال ۲۰۰۴. ^۱ این مبلغ به معنی ۱۷۳ دلار برای هر نفر بر روی کره‌ی زمین است. بیابیم و طور دیگری نگاه کنیم: هر ساعت هر روز، دنیا بیش از ۱۲۷ میلیون دلار برای امور نظامی هزینه می‌کند.

تا این‌جا و امروز بزرگترین هزینه‌کننده‌ی نظامی، ایالات متحده‌ی آمریکا بوده‌است. برای ۲۰۰۷ میزان درخواست به ۶۲۶,۱ میلیارد دلار افزایش یافته‌است. از این ارقام عظیم چه می‌فهمیم؟ بیابیم و چندتایی مقایسه کنیم. مسائل جهانی دنباله‌روی هزینه‌های نظامی جهانی است. آمریکا براساس برآوردهایش، هفت‌برابر بیش از چین خرج می‌کند که در فهرست هزینه‌های نظامی شماره‌ی ۲ است. در واقع، آمریکا بیش از مجموع ۱۴ کشور بعدی این فهرست، هزینه می‌کند. وقتی آمریکا را با شرکایش در ناتو و استرالیا، ژاپن و کره‌ی جنوبی در نظر بگیریم، این گروه بسیار بیشتر از کل باقی کشورهای دنیا خرج می‌کند. یعنی بیشتر از دو سوم تمامی هزینه‌های نظامی دنیا. در مقایسه با ۶ "دولت سرخ (خطرناک)" هم خیره‌کننده‌است. هزینه‌های نظامی آمریکا ۲۹ برابر مجموع بودجه‌های کوبا، لیبی، کره شمالی، سودان و سوریه است. ^۲

همین آمار و ارقام به تنهایی حکایت از آن دارد که بسادگی بفهمیم که چرا بسیاری از ناظران اینک بر این باورند که دنیا تنها یک ابر قدرت جهانی باید داشته باشد. ارتش آمریکا با دست و دلبازی درست شده و بیش از حد هم توان این کار را دارد.

در سال ۱۹۸۵، در اوج جنگ سرد، دنیا ۱۲۰۰ میلیارد دلار خرج امور دفاعی کرد. ^۳ در طی اواخر دهه‌ی ۹۰، مخارج آرام آرام کم شد - اما از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این روند معکوس شد و چون "جنگ ضد هراس‌افکنی"



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در جهان نشانه‌ای از پیروزی نداشت، احتمال دارد که هزینه‌ها باز هم افزایش یابد.^۴ دولت فعلی آمریکا قرار است ۲۷۰۰ میلیارد دلار در ۶ سال آینده برای امور دفاعی خرج کند.^۵

هزینه‌های گزاف آمریکا چگونه و به چه چیزهایی تخصیص می‌یابد؟ مرکز کنترل و عدم تکثیر سلاح آن‌ها را شرح می‌دهد:

۹۸،۶ میلیارد برای کارکنان (شامل افزایش حقوق‌ها)، ۱۱۷ میلیارد برای عملیات و نگهداری، و مبلغ درشت ۱۳۵ میلیارد برای پژوهش و تدارک تجهیزات - که شامل ابداع و اختراع و خرید سلاح‌های تازه می‌شود. کریستوفر هل من از بنیاد CDI تاکید می‌کند هزینه‌های عملیات نظامی در افغانستان و عراق در بودجه دفاعی به حساب نمی‌آیند و همین‌طور بیش‌تر هزینه‌های امنیت داخلی.^۶

درواقع، در دورانی که اقتصاد آمریکا با کسر بودجه بزرگی روبروست، بسیاری از ناظران مدعی‌اند بودجه‌ی دفاعی آمریکا می‌تواند بهتر از این خرج شود. وقتی پرزیدنت بوش قانون اعتبارات دفاع ملی در سال ۲۰۰۴ را امضاء می‌کرد اظهار داشت: طرحی که امروز امضایش می‌کنم ... ارتش‌مان را برای تمامی آنچه که در پیش روی ماست، آماده خواهد کرد. ما هر آنچه که ملت‌مان را قوی می‌کند، صلح را حفظ می‌کند، و امنیت مردم آمریکا را پایدار می‌سازد، انجام خواهیم‌داد.^۷ هم‌هنگام سناتور جان مک کین به گزارش‌گران گفت که ارتش باز هم در تلاش برای "کم‌فروشی به مالیات دهندگان" است و "این رابطه‌ی خودمآمی مافیایی میان پیمانکاران و پنتاگون و قانون‌گذاران دقیقاً بدترین نوع رابطه‌ی ممکن است." سناتور مک کین اشاره کرد که ۹،۱ میلیارد به حساب برنامه‌های دفاع موشکی‌ای ریخته می‌شود که هنوز عملیاتی نبوده‌اند. تحلیل‌گری می‌گفت ارتش هنوز در "دنیای جنگ سرد" سیر می‌کند: "بیش‌تر این اعتبارات به سراغ برنامه‌های سنتی می‌روند، بجای اینکه روی پروژه‌های انتقالی و گذار کار کنند."^۹

مرکز اطلاعات دفاعی که اتاق فکر امور نظامی است، مدعی است که در واقع آمریکا هیچ نیازی به ابداع و تکمیل این سیستم‌های بسیار پیشرفته‌ی تازه تسلیحاتی ندارد - چون هیچ کشور دیگری فعلاً در حال ابداع آن چنان سلاح‌های پیچیده‌ای نیست.^{۱۰} در حقیقت پنتاگون تقریباً به محض این‌که تازه‌ترین فناوری‌ها از خط تولید بیرون می‌آیند، مجوز صادرات آن‌ها را به تولیدکنندگان داده‌است. این‌گونه صادرات تسلیحات فوق پیشرفته، آمریکا را به شکل موثری به میدان مسابقه‌ی تسلیحاتی‌ای با خود آمریکا کشانده‌است. "شورای دنیایی قابل زیست" خاطر نشان می‌کند که صادرات تجهیزات درجه‌یک نبرد، توان نسبی نظامی آمریکا را کاهش می‌دهد، و این



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

وضع به نوبه‌ی خود منجر می‌شود به‌اینکه "سیاست مردان، و صنایع نظامی و دفاعی برای بودجه‌های بیش‌تر نظامی فشار بیاورند تا تجهیزات پیچیده‌تر شونده‌ای تدارک شوند که نسبت به سلاح‌های صادر شده برتری داشته باشند. این فناوری ۱۰ آخری هم دوباره به مشتریان خارجی عرضه می‌شود و چرخه‌ی تکراری از نو شروع می‌شود."^{۱۱}

این مسابقه تسلیحاتی ۱۰ اشتباهی^{۱۰} کشورهای کوچک‌تر را تشویق می‌کند که در زمینه‌ی تجهیزات فوق پیشرفته‌ی نظامی که توانش را ندارند، سرمایه‌گذاری کنند.

گزارش مشترک سازمان عفو بین‌الملل و سازمان آکسفام بین‌الملل به نام "زندگی‌های از هم‌گسیخته" افشا می‌کند که نزدیک به نیمی از کشورهای دارای بالاترین هزینه‌های دفاعی، در زمینه‌ی توسعه‌ی انسانی شاخص‌های پایینی دارند: اریتره نزدیک به ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی‌اش را در زمینه‌ی نظامی مصرف می‌کند. گاهی این سرمایه‌گذاری ممکن است ائتلاف پول از کار دربیاید. تانزانیا ۴۰ میلیون دلار بر روی یک سیستم کنترل ترافیک هوایی کشوری-نظامی در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲ هزینه کرد که طبق گزارشات، گران‌تر از معمول بود و برای کاربری‌اش نامناسب.^{۱۲}

در حالی که به نظر می‌رسد افزایش هزینه‌های نظامی قطعی است، درست این است که ببینیم قدرت عظیم نظامی آمریکا چگونه بر روی تراز جهانی ۱۰ قدرت تاثیر می‌گذارد. در زمان نوشتن این مقاله، وضعیت در عراق شکننده‌است، و گروه‌های شورشی مسلح بر ضد نیروهای ائتلافی و بنیادهای بین‌المللی حمله‌های هراس‌افکنانه انجام می‌دهند. این تاکتیک‌ها به شکل تازه‌ای از قدرت اشاره می‌کنند. راهبردهایی که کارشناسان نام "تهدیدات نامتقارن" به آن‌ها می‌دهند. جنگ‌های آینده بجای این که دو نیروی جنگنده‌ی نسبتاً هم‌تراز را در امتداد جبهه‌ها رویاروی هم کنند، به احتمال زیاد، گروه‌های سازمان یافته‌ی کوچک را در مقابل ملت‌های بزرگ قرار می‌دهد. این گروه‌ها نقاط ضعف ارتش‌های منظم را شناسایی کرده و بی‌رحمانه آن‌ها را تعقیب می‌کنند.

مسئله‌ی تازه‌ای که باقی می‌ماند. اینک این است که آیا فناوری تازه‌ای که ارتش آمریکا در تلاش برای ابداع و تکمیل آن است، آیا فایده‌ای در برابر مهاجمین جنگ‌های نامتقارن دارد. بنیاد جهانی بررسی‌های راهبردی (IISS)

^{۱۰} - اشتباهی: تعبیر درست، طبیعتاً باید "عمدی" باشد. بیان این تعبیر از حدّ گزار شده‌ی بیرون می‌رود، این گزارش نیست، بلکه نیت‌خوانی است، آن‌هم همراه با فراموشی. چگونه می‌توان نفوذ تولیدکنندگان سلاح را فراموش کرد که سناتور مک کین در چند سطر بالاتر به تپاتی آشکار و مافیایی‌شان با قانون‌گذاران و دولت اشاره کرده‌است؟ سرمایه‌دار و کارخانه نمی‌تواند بی‌کار بماند. باید تولید کند. حال این تولید، خودرو باشد که آلوده ساز زمین و زمان شده‌است و قاتل انسان‌ها، یا سلاح باشد که قاتل انسان‌هاست و باز هم آلوده ساز سیاره‌ی زمین. (م.)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تاکید می‌کند از آنجایی که آمریکا القاعده را به شکل موثری از پایگاهش در افغانستان محروم کرده‌است، جنبه‌ی نظامی عملیات ضد هراس‌افکنی کم شده‌است. حالا، گروه‌های هراس‌افکن احتمال بیشتر دارد که در گستره‌ی خاک تعدادی از کشورها پخش شوند و بنابراین تعداد اهداف برای حملات نظامی سنتی بسیار اندک است. بنیاد IISS پیش‌بینی می‌کند که "تکامل و تحول" حقیقی ارتش آمریکا فقط در داشتن و بدست آوردن سلاح‌های پیشرفته‌تر نیست، بلکه در تغییر فرهنگ نیروهای مسلح، شیوه‌های پنداشت آنان و عملیات میدانی‌شان نیز هست.^{۱۳}

برخی معتقدند که اگر آمریکا می‌خواهد واقعاً پول بیشتری را به سمت پژوهش و ساخت سلاح‌های تازه سرازیر کند، نیازی ندارد که از مالیات‌دهنده‌ی آمریکایی آن را بگیرد: می‌تواند با کاهش حضورش در بیرون آمریکا، و با متعهد ندیدن خود به دخالت در بسیاری از کشورهای دیگر، پول لازم را صرف‌مجویی کند.^{۱۴} دورنمای ابر قدرتی انحصاری و تا دندان مسلح می‌تواند اثرات و پیامدهای ناگواری برای کنترل تسلیحات بیار آورد. درچنان وضعی، ملت‌ها درصدد افزایش قدرت نظامی‌شان برمی‌آیند تا وابستگی کمتری به آمریکا داشته‌باشند و توانایی بیشتری برای برخورد با بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای داشته‌باشند. تاکنون چنین بوده‌است: هر قدر سلاح‌ها بزرگتر، همان‌قدر هم صدايت بلندتر و سلاح‌هایی که با ۵۵۴ میلیارد دلار رئیس‌جمهور بوش خریداری می‌شوند، واقعاً بزرگانند.

اگر دنیا به روال امروزی خود ادامه دهد یعنی بالاترین و بزرگترین تقدماش هزینه‌های نظامی باشد، طبیعی است که پول آن را از جایی باید تهیه کند. گروه‌های بسیاری نگران‌اند که بهداشت، آموزش و محیط‌زیست از این تقدم صدمه می‌بینند، و بسیاری از ملت‌های فقیر باز هم به تقدم رفاه ارتش‌هایشان ادامه خواهند داد و توسعه و رفاه مردم عادی را فراموش خواهند کرد. فکر این‌که با آن ۱۱۱۸ میلیارد دلار چه می‌توانیم کرد، و سوسه‌انگیز است. تامین مراقب‌های بهداشتی اولیه برای همه‌ی مردم دنیا سالانه ۱۵ میلیارد دلار، تامین کمک‌های امدادی قحطی و برنامه‌های کشاورزی پایدار در حدود ۲ میلیارد دلار و تامین آموزش اولیه برای همه در حدود ۵ میلیارد دلار هزینه برمی‌دارد.^{۱۵}

تصور دنیایی که توسعه و رفاه تقدم بیشتری نسبت به ابداع و تکمیل سلاح‌های تازه‌ای داشته باشد که هدف انحصاری‌شان ارباب، معلول کردن و کشتن است، تصویری دشوار نیست. تنها نیازمند شیوه‌ی تازه‌ای از اندیشیدن است: نگاهی دوباره به پیش‌بینارهایمان در مورد این‌که کدام سلاح‌ها برای تضمین امنیت ضروری‌اند



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

و بهترین شیوهی نبرد با دشمنانی که احتمال حمله دارند چیست؟ این روزها ارتش‌ها هرچه بیشتر از پیش با مخالفانی روبرو هستند که مرعوب زردخانه‌های سرگیجه‌آورشان نیستند- و در عوض، آنان را به عنوان توهین و چالش می‌بینند. ما با روبرو شدن به برخی از علل خشم آنان -درک برتری غربی و در این سو، درک فقر و محرومیت خودشان- می‌توانیم بزرگترین سلاح صلح را بدست آوریم.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴- امروزه، ۲۷ میلیون برده در دنیا وجود دارد.

یه مرد به اردوگاه [آوارگان] اومد و منو انتخاب کرد. منو سوار ماشین کردند، همراه با ۵ دختر دیگه و به خونه‌ای در جایی به اسم خارطوم بردن. نمیداشت بیرون بریم. تمام روز باید کار می‌کردیم. دخترها رو یکی یکی بردن... روزی زنی اومد و من رو هم برد. من باید کارای سخت انجام می‌دادم، همه‌ی خونه و حیاط بزرگ را تمیز می‌کردم، لباس‌ها رو با دست می‌شستم، بچه‌هاش رو نگهداری می‌کردم، [کم کم] پنج تا شدند... شروع کردم به بازی با بچه‌های... بازی را دوست داشتم، چون خودم هنوز بچه بودم؛ اونا بچگی منو از من گرفتند. پیش از این‌ها، من خودم توی مدرسه درس می‌خواندم، اما الان نه... بجای اون، برای هر چیز کوچیکی کتک می‌خوردم.^۱

وقتی که "منده" مجبور شد به خاطر جنگ داخلی از روستای خود در سودان فرار کند، ۱۲ سال داشت. او را از یک اردوگاه آوارگان به بردگی بردند. منده شش یا هفت سال بعد را بعنوان برده گذرانند. بعداً که به لندن برده شده بود تا برای خانمش کار کند، از خانه فرار کرد. داستان او، شبیه قصه‌های اواخر قرن ۱۹ بنظر می‌آید، اما غمگانه باید گفت این طور نیست. بردگی همین الان در سودان وجود دارد، کشوری ویران از جنگ داخلی که تاجران برده‌اش بدنبال طعمه، در میان افراد آسیب‌پذیر بی‌خانمان هستند. منده‌یکی از ۱۴۰۰۰۰ نفری است که تخمین زده می‌شود از سال ۱۹۸۶ به بعد وادار به بردگی شده‌اند.^۲

واژه‌ی "برده" از چیزی وحشیانه، چیزی شرم‌آور در تاریخ بشر سخن می‌گوید. بنظر می‌آید که عمر بردگی به قدمت عمر خود اجتماع انسان است. در فرهنگ‌های باستانی، بردگان غالباً زندانیان جنگی بودند. بیش‌تر ثروت آتن باستان، از معادن نقره‌ای بدست می‌آمد که بردگان در آن‌ها کار می‌کردند. در عربستان پیش از اسلام، به مهارت‌های تخصصی خود افتخار می‌کردند: خواجه‌گان حرمسرا، معشوقه‌ی صیغه‌ای، هنرمند و دلکش. در اروپای قرون میانه، سرف‌ها زمین را برای اربابانشان کشت می‌کردند.^۳

بردگی در آفریقا گسترده بود، و رفت و آمد بردگان آفریقایی به سایر کشورها، پیش از قرون میانه آغاز شد. این جریان در قرن ۱۸ میلادی به اوج رسید، چرا که بردگان آفریقایی غربی در تعدادهای بالا به مستعمرات دنیای نو (قاره‌ی آمریکا) حمل می‌شدند. برآورد می‌شود در حدود ۱۳ میلیون نفر از آفریقا به عنوان برده حمل

^{۳۶} - سرف: کشاورز وابسته به زمین در اروپا.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شدند.^۳

بردگی سرانجام در سال ۱۸۳۸ در انگلیس، و در آمریکا به سال ۱۸۶۵ (با اصلاحیه سیزدهم قانون اساسی ایالات متحده) برچیده شد. توافق‌نامه‌ی سال ۱۹۲۶ بردگی، آن را در سراسر جهان ممنوع کرد. ماده‌ی ۲ وضعیت را بسیار روشن کرد: "تمامی هیئت‌های نمایندگی می‌پذیرند که خرید و فروش برده را پیش‌گیری و سرکوب کنند... [و] برچیده شدن کامل، پیش‌رونده، و هر چه زودتر ِ بردگی را در همه‌ی اشکال خود به اجرا درآورند." پس از آن سازمان ملل در سال ۱۹۵۶ توافق‌نامه کامل الغای بردگی، تجارت برده و نهادها و رویه‌های شبیه بردگی را به تصویب رساند. توافق‌نامه از همه‌ی کشورها می‌خواست به نوکری ِ بدهکار، سرف بودن، زن فروشی برای همسری و نوکری کودک پایان دهند.

فکر می‌کردی که تمامی این قوانین، تمامی این تاریخ شرم‌آور، تضمین خواهد کرد که پایانی برای بردگی در این دنیای نو رقم زده شود. این کار نشد. امروزه در دنیا بیش‌تر از هر دوره‌ی تاریخی دیگری، برده وجود دارد. گروه‌های ضد-بردگی برآورد می‌کنند در حدود ۲۷ میلیون برده در تمام قاره‌ها بجز قطب جنوب کالاهایی را تولید می‌کنند که ما در دنیای غرب هر روز مصرف می‌کنیم.^۴

توافق‌نامه‌ی ۱۹۲۶ بردگی را این چنین تعریف می‌کرد: "وضعیت یا شرایط فردی، که بر روی وی، یک یا تمامی قدرت‌های ناشی از حق تملک اعمال گردد." تعریف نوین "سازمان بین‌المللی ضد-بردگی" چند ویژگی برمی‌شمرد که بردگی را از سایر موارد نقض حقوق بشر جدا می‌کند. برده از طریق تهدید به کار مجبور می‌شود و کار فرمایی، مالک اوست یا به او فرمان می‌دهد. بردگان خفت می‌بینند، مانند اشیاء با آنان رفتار می‌شود، مثل اثاثیه، خرید و فروش می‌شوند و به شکل واقعی و فیزیکی محدودشان می‌کنند، با اجازه‌ی تحرک آزادانه به آنان نمی‌دهند.

چطور ممکن است این همه آدم در دنیای ما از این حقوق اساسی محروم بمانند؟ و چیزی که فکر می‌کردیم به بخش تاریک‌تر تاریخ انسان تعلق یافته، چگونه هنوز و تا این حد فعال و تا این حد نامحسوس است؟ شکل سنتی و مالکانه‌ی بردگی – که آدم‌ها مثل اثاثیه خرید و فروش می‌شوند – هنوز که هنوز است وجود دارد. شبه‌نظامیان مسلح سودانی از بردگی برای پول درآوردن استفاده می‌کنند، و این کار را با دزدیدن زنان و کودکان و فروش آنان انجام می‌دهند. در موریتانی، تازه همین ۲۰ سال پیش بود که بردگی غیرقانونی شد، اما هنوز دولت اقدام ناچیزی برای محکومیت هر چه بیش‌تر این رفتار و اقدام بر ضد دست‌اندرکاران آن انجام داده‌است.^۵



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

"کار بهجای بدهکاری" مرسومترین شکل بردگی است، که ۲۰ میلیون نفر را در سراسر دنیا درگیر می‌کند.^۱ کارگران بدهکار اغلب با حقه به دام یک وام می‌افتند یا به گرفتن آن وادار می‌شوند. "نیروی کار" آنان تنها وثیقه‌ای است که دارند، بنابراین برای بازپرداخت قرض‌شان، مجبورند کار کنند. شرایط بازپرداخت‌شان آنچنان سختگیرانه و ارزش کارشان آنچنان پایین است که ممکن است هرگز قادر به تسویه‌ی وام نشوند. این قرض‌ها ممکن است به نسل‌های بعدی منتقل شوند و کودکان فردا را از بدو تولد به بندگی محکوم سازند.

کارگر بدهکار، نمونه‌ی اصلی‌اش در جنوب آسیاست و در صنعتی کار می‌کند که اقتصاد محلی را تغذیه می‌کند: کشاورزی و آجریزی دو صنعت رایج‌اند، یکی از همین کارگران، کسرا، پسری است که برای ارباب سختگیر بدنمایی در روستای سنگر پاکستان کار می‌کند. صدها مرد، زن و کودک را در تمام ساعات شبانه‌روز به‌صورت زنجیره‌ای نگهداری می‌کند و آنان را به باد کتک می‌گیرد، اگر سخت کار نکنند. خواهر و برادر کسرا بخاطر بیماری و بی‌دارویی مردند. "هنوز صورت خواهر و برادر در حال مرگم را به‌یاد دارم. آن‌ها مردند، چون پدرم پول دارو خریدن نداشت و به او اجازه ندادند به دکتر برساندشان." خانواده‌ی کسرا را زمین‌دار فعلی از ارباب پیشین خرید - اربابی که کارگزارانش را می‌زد و به زنان بی‌حرمتی و تجاوز می‌کرد. وقتی از کسرا پرسیدند آیا دوست دارد به مدرسه برود، کسرا پاسخ داد، "بله، کی به من اجازه می‌ده؟ پس چه کسی می‌خواهد کار منو انجام بده؟"^۲

شکل دیگر بردگی، کار اجباری است: آدمها را با فریب به شهرهای بزرگ یا سایر کشورها می‌کشانند و قول کار خوب با حقوق خوب می‌دهند، اما بجای آن، کارگران، خود را در دام بردگی می‌یابند. این نوع حمل و جابجایی انسان تجارتی است در حال رونق و سودآور برای دسته‌های خلافکاری که جریان ثابت آدم‌ها را به سمت کشورهای غربی راه می‌اندازند. وزارت خارجه‌ی آمریکا برآورد می‌کند که نزدیک به یک میلیون نفر هر ساله از مرزها قاچاق می‌شوند.^۳

ارشاد را دوست پدرش از بنگلادش به امارات متحده عربی قاچاق کرد. آن موقع فقط ۴ سال داشت. بعد از آن او را تحویل اربابی دادند تا برای شترسواری تربیت شود. شتردوانی بسیار خطرناک است: پسرها به شتر بسته می‌شوند، شترهایی که از ۱۸۰ سانت قد بلندترند و می‌توانند با سرعت ۶۰ کیلومتر بدوند. به‌این پسرها آب و غذای کمی می‌دهند تا وزن‌شان پایین بماند. سرانجام والدین ارشاد رذ او را در دبی پیدا کردند، اما مردی که ارشاد را دزدیده بود، به پلیس مدعی شد که خودش پدر اوست - هر سه به اداره‌ی پلیس برده شدند. پدر ارشاد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

از دبی اخراج شد. اوضاع همین‌طور می‌گذشت که یک مقام بنگلادشی میهمان امارات، ارشاد را شناسایی کرد و پس از آن بود که وی آزاد شد و به خانواده‌اش پیوست.^۹

ده‌ها میلیون کودک در سراسر جهان در شرایط خطرناک یا آسیب‌زا کار می‌کنند، و هنوز دیگری هستند که قربانیان استثمار جنسی، مجبور به روسپی‌گری یا بازی در فیلم‌های وقیحانه می‌شوند.

این نوع بردگی، خفت‌آورتر از بردگی در دوران گذشته است و فرد برده ممکن است حتی در شرایطی بدتر باشد. در گذشته، رابطه‌ی میان برده و مالک رابطه‌ای دراز مدت بود. هر چند که همه اوضاع‌عشان باز هم حاکی از سوء رفتار نسبت به حقوق بشر بود، اما برده احتمال بیش‌تری داشت که رفتاری نوح‌دوستانه از سوی مالک ببیند—بالاخره، آدم از برده‌ای که گرسنه‌یا بیمار است، نمی‌تواند کار ارزشمند زیادی بکشد. اما در دوران نوین، به برده، مثل اثاثیه‌ی دور ریختنی و یکبار مصرف نگاه می‌کنند، که ارزان خریده و فروخته می‌شود و فراوان هم می‌تواند جایگزین شود.^{۱۰} میانگین قیمت برده در جنوب آمریکا به پول امروز ۴۰۰۰۰ دلار بود؛ امروز یک برده به‌طور متوسط فقط ۹۰ دلار می‌ارزد.^{۱۱}

این یکبار مصرف بودن است که اقدام بر ضد بردگی را دشوار می‌سازد. در حالی که به نظر می‌آید تحریم‌ها پاسخ ساده‌ی مشکل باشند، اما در عمل به بردگان کمکی نمی‌کنند. مثلاً در کشور آفریقا، قیمت پایین کالاها، به ایجاد مشکل کار اجباری کمک کرد؛ یعنی تنها راه سودبری کارفرمایان، یافتن راهی برای وادار ساختن مردم به کار رایگان بود، چون قیمت‌ها نمی‌صرفیدند. تحریم‌ها باعث می‌شوند قیمت‌ها بیش‌تر سقوط کنند، و در نتیجه، وضعیت بردگان بهبود نمی‌یابد.

همان‌طور که کنشگر ضد-بردگی، کوین بیلز تأکید می‌کند، نبرد قانونی بر ضد بردگی از قبل پیروز است.^{۱۲} در مورد بسیاری دیگر از مسائل حقوق بشر، گام نخست، وادار کردن جامعه‌ی بین‌المللی به اعلام نادرستی یک رفتار خاص—مثلاً ختنه‌ی زنان و لزوم توقف آن رفتار است. اما برای بردگی، این کار دشوار پیشاپیش انجام شده است، کنشگرانی که در قرون ۱۹ و ۲۰ بردگی را در کشورهایشان پایان دادند، قبلاً این خدمت را کرده‌اند. امروزه، قانون ضد-بردگی در هر کشوری وجود دارد.

بیلز لازم می‌داند که ۳ چیز روی دهد. اول این که باید عموم مردم توافق داشته باشند که وقتش رسیده است بردگی را به‌طور دائم پایان بخشند و ما باید این خواسته را از سیاست‌مردان مان بخواهیم. دوم این که، لازم است پول خرج کنیم—اما آن‌طور که بیلز می‌گوید، "احتمالاً نه آن‌قدر زیاد که ممکن است فکر کنید." و سوم این که،



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دولت‌ها باید قوانین ضد-بردگی خود را به اجرا درآورند، و بفهمند که اگر آن‌ها را اجرا نکنند، با فشار جدی جامعه‌ی بین‌المللی روبرو خواهند شد.^{۱۳}

گروه‌های کنش‌گر در سراسر جهان، مشغول کار برای تغییر اوضاع هستند. آنان از موفقیت‌هایی خبر می‌دهند - هم در زمینه‌ی آزادسازی بردگان منفرد و کمک به آنان در بازسازی زندگی‌شان، و هم در زمینه‌ی وادارسازی دولت‌ها به پذیرش مسئولیت‌هایشان. همگی ما می‌توانیم نقشی در این میان داشته باشیم. نقش‌هایی هم چون درگیر شدن در مبارزات کنش‌گرانه، کمک مالی به گروه‌های ضدبردگی، نامه نوشتن به دولت خود و وادارسازی آنان به اقدام برضد "بردگی، قاچاق انسان و کار کودک" - و وارد آوردن فشار به سایر کشورهای که این چنین رفتارهایی را رعایت نمی‌کنند. چرا که به‌قول یک مبارز هندی. ضد-بردگی، تا زمانی که همگان آزاد نباشند، هیچ‌کس آزاد نیست.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴۵ - آمریکایی‌ها هر ساعت ۲/۵ میلیون بطری پلاستیکی

دور می‌ریزند.

در عرض ۳ هفته طول این بطری‌ها می‌تواند به کره ماه

برسد.

اگر امروز ناهارتان را از مغازه‌ای در خیابان اصلی خریده باشید، احتمال دارد یک عالمه پلاستیک همراه ساندویچ‌تان خریده باشید. یک بطری یا قوطی برای نوشابه‌تان، یک پوشش پلاستیکی برای تخم‌مرغ و سبزی شاهی، یک بسته چپس، و شاید یک تکه کیک در یک جعبه پلاستیکی دیگر. وقتی به فنجان قهوه‌ی صبحانه، چند تا فنجان پلاستیکی یگبار مصرف کنار آب سرد کن، شاید یک قوطی نوشابه‌ی سبک دیگری که یک عالمه شکر بعدازظهری به بدتان می‌رساند نگاه می‌کنید می‌بینید که خرواری از مواد بسته‌بندی‌اند، و این احتمال وجود دارد که همه آن‌ها را در سطل آشغال بریزید.

بشر مصرف می‌کند، و در جریان مصرف زباله تولید می‌کند. باستان‌شناسان به‌طور دائم زباله‌هایی را از زیرخاک بیرون می‌آورند که به هزاران سال پیش‌تر برمی‌گردد، آنچه نیاکان پیشین ما برای بیرون ریختن انتخاب می‌کردند، غالباً به همان اندازه‌ی هر ساختوساز و یادبودهایشان، بازگوکننده‌ی تاریخشان است در اواخر قرن ۱۹، آمریکا شروع کرد به اظهار نگرانی از شیوه‌ی دفع زباله: گزارش یک مامور بهداشت در سال ۱۸۸۹ یادآوری می‌کند که "هر ساله، مکان‌های مناسب برای [دفع] زباله نایاب‌تر می‌شوند، و با این روند، طبیعی است که مسئله‌ی یافتن روش دیگری برای دفع زباله بزودی باید در برابرمان قد علم کند." و همان سخنان پیش از اختراع ریش‌تراش یکبار مصرف (۱۸۹۵)، حوله‌ی کاغذی (۱۹۰۷) یا لیوان کاغذی آبخوری (۱۹۰۸) بر زبان‌ها آمد.^۱

تصورش سخت است که آن مامور بهداشت اگر امروز زنده بود با زباله‌ی این روزها چه می‌کرد. جمعیت دنیا منفجر شده‌است، جهان صنعتی، دارا تر شده‌است، و بالاتر رفتن درآمدهای یکبار مصرف، منجر به تکثیر و تقویت فرهنگ یکبار مصرف شده‌است. در هر ساعت، خانوارهای انگلیسی آن‌قدر آشغال بیرون می‌ریزند که



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌توان با آن سالن آلبرت هال سلطنتی را با آن پر کرد. در هر سال، هر نفر ۵۰۰ کیلو آت-آشغال بیرون می‌ریزد. در طول خیابان‌ها و چمن‌های حاشیه‌ی خیابان‌های بریتانیا برآورده می‌شود ۲۵ میلیون تن آشغال پراکنده است - آدم اغلب حس می‌کند که بیش‌تر این آشغال‌ها فقط در منطقه خودش ریخته است نه در سایر جاها.^۲ کوه ضایعات هر ساله ۳ درصد رشد می‌کند، و ۸۱ درصد زباله‌های تولیدی، مستقیم به زباله‌گاه می‌رود.

در آمریکا ارقام از این هم سرگیجه‌آورترند. تقریباً یک سوم زباله‌های تولیدی از بسته‌بندی محصولات تشکیل می‌شود. آمریکا هر ساله آن‌قدر پوشش پلاستیکی برای اجناس تولید می‌کند که می‌شود با آن‌ها سطح ایالت تگزاس را پوشاند. در هر جشن میلاد مسیح، هر ساله ۵ میلیون تن زباله دیگر تولید می‌شود ۴ میلیون تن آن کاغذ کادو و کیسه‌های خرید است (احتمالاً آن یک میلیون تن باقی هم، کادوهای ناخواسته است). در دفاتر و ادارات آن‌قدر کاغذ مصرف می‌کنند که هر ساله می‌توان با آن‌ها دیواری ۴ متری میان لس‌آنجلس و نیویورک بنا کرد. و هر سه ماه یکبار آمریکایی‌ها آن‌قدر قوطی آلومینیومی دور می‌ریزند که می‌شود با آن‌ها تمامی ناوگان هوایی غیر نظامی آمریکا را از نو ساخت.^۳ البته در حال حاضر، آمریکا هم از نظر اندازه‌ی جغرافیایی و هم از نظر جمعیت بسیار بزرگتر است. اما در هر دو کشور، مردم دارند آگاه می‌شوند که بسیار زیادتر از حد لازم مصرف می‌کنیم و دور می‌ریزیم.

وضع در دنیای بالیده (توسعه‌یافته) بدتر از همه جاست، اما دنیای بالنده (در حال توسعه) دارد خود را به آن‌ها می‌رساند و شکاف را به سرعت پر می‌کند. چین هر ساله ۴۵ میلیارد جفت چوب غذاخوری. یکبار مصرف تولید کرده و دور می‌ریزد، و برای این‌کار ۲۵ میلیون درخت را قطع می‌کند.^۴ در پایتخت بنگلادش، شهر داکا، بیش از ۱۰ میلیون کیسه پلاستیک هر روزه دور ریخته می‌شود، و سیستم فاضلاب را بند می‌آورد. وقتی طغیان رودخانه‌ها پیش می‌آید کیسه پلاستیک‌ها اوضاع را بسیار بسیار دشوارتر می‌کنند.

زباله به محیط‌زیست لطمه می‌زند. می‌تواند مشکلات جدی بهداشتی ایجاد کند - کارشناسان می‌گویند بین سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۱، تعداد موش‌های انگلیس ۲۹ درصد بیش‌تر شده است و اکنون به رقم شگفت‌آور ۶۰ میلیون رسیده است.^۵ برخی بررسی‌ها، رابطه‌ای میان زندگی در نزدیکی تاسیسات زباله‌سوز یا گورستان زباله و افزایش خطر سرطان وجود دارد و گروه‌های محیط‌زیستی هشدار می‌دهند که ما در خطر جدی خفگی در دریای زباله هستیم.

گفته می‌شود فقط ۲ سازه‌ی ساخته شده‌ی بشری، از فضای برون‌زمینی می‌توانند دیده شوند: دیوار بزرگ



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

چین، و گورستان زباله‌ی "فرش کیلز" در نزدیکی نیویورک. این‌ها چه حقیقت باشند یا نباشند، روشن است که شهرهای بزرگ به فضاهای بزرگی برای جا دادن زباله‌هایشان نیازمندند و بسیاری از آن‌ها دیگر جا ندارند.^{۳۷} در آمریکا، هر روز یک قبرستان زباله بسته می‌شود، و پژوهش صنعتی مدعی است که کل کشور فقط ۱۸ سال ظرفیت برای دفن زباله‌های باقی مانده است.^{۳۸} در انگلیس، مدیر کل دفع زباله‌های لندن می‌پذیرد که تمامی اماکن دفن زباله‌ی لندن سال‌ها پیش پر شده‌اند و آشغال‌ها این روزها به مکان‌هایی در کمبریج شایر یعنی ۸۰ کیلومتری لندن برده می‌شوند.^{۳۹} گزارش تازه‌ای فاش کرده است که یک سوم تمامی غذایی که انگلیسی‌ها می‌خرند، در نهایت بیرون ریخته می‌شود - و در نتیجه ۶,۷ میلیون تن زباله تولید می‌کند.^{۴۰} بنا به گفته‌ی صندوق جهانی حمایت از حیات وحش، اگر هر کسی در دنیا به اندازه‌ی یک فرد متوسط غربی مصرف کند (و به همان میزان هم دی اکسید کربن به فضا پراکنده کند)، بشر حداقل به ۲ زمین دیگر نیاز خواهد داشت تا پاسخ‌گوی زباله‌هایش بتواند باشد.

البته دفن زباله‌هایمان تنها پاسخ نیست - می‌توانیم آن‌ها را بسوزانیم، اما این کار آلودگی بیشتری به‌بار می‌آورد. مسئله‌ی حمل زباله به نقاط دیگر هم مطرح است، اما به کجا؟ کشورهای در حال رشد، همان‌طور که تاکنون شاهد بوده‌ایم، خودشان به اندازه کافی درگیر مشکلات خود هستند، فکر دفن زباله در مناطق بی‌جمعیت مانند مرکز استرالیا یا شمال منجمد روسیه یا کانادا، هولناک است.

بهترین امید برای رسیدن به یک راه حل - بهترین، حداقل برای محیط زیست، اگر نه برای نه برای بازاریان و عشق-خریدها^{۴۱} - کمتر خریدن و کمتر مصرف کردن، بازیافت بیشتر و استفاده‌ی دوباره است. آمریکا در حدود یک دهم زباله‌ی خانوار را بازیافت می‌کند، در حالی که انگلیس فقط کمی بهتر است یعنی ۱۱ درصد. هر دوی این کشورها نسبت به همسایگان انگلیس در اروپا بسیار شلخته بنظر می‌آیند. خانوارهای سوئیسی در حدود ۵۶ درصد زباله‌هایشان را بازیافت می‌کنند و اگر در ژنو زندگی کنید و جرات بیرون ریختن بطری یا کاغذ را به همراه باقی زباله‌ها داشته باشید، ممکن است با جریمه‌ای ۱۰۰ فرانکی روبرو شوید.^{۴۲} اتریش، آلمان و هلند همگی

^{۳۷} - این روزها دفع زباله‌های شهر ناپل ایتالیا، فراتر از مسئله‌ی محلی و ملی ایتالیا، به مسئله‌ای تبدیل شده که نیازمند دخالت و تهدید مستقیم پارلمان اروپا و اتحادیه اروپا شده است (-http://www.msnbc.msn.com/id/۳۹۸۲۰۴۸۷/ns/world_news/) (م.)

^{۳۸} - Compulsive Shopper : عشق خرید، خریدار مرضی، وسواسی. خرید، کسی است که غیر عاقلانه و بر اساس انگیزه‌ای

اجباری و ناخودآگاه به وسواس خرید دچار است و بی‌دلیل می‌خرد و می‌خرد. (م.)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

به بازیافت بیش از ۴۵٪ خود می‌بالند. تمامی این کشورها ترتیبی داده‌اند تا با راه‌اندازی طرح‌های بازیافت کنار خیابانی، بازیافت را به عادت برای شهروندان‌شان تبدیل کنند - و کسانی را که آن‌ها را رعایت نمی‌کنند، جریمه کنند.

داستان بازیافت فقط به "ورد" اشنای کاغذ، بطری و قوطی ختم نمی‌شود. گروه‌های محیط‌زیستی در حال ابراز نگرانی از زباله‌های الکترونیکی‌اند - میلیون‌ها تلویزیون، کامپیوتر و سایر لوازم "یک زمانی، پیشرفته‌ای" که هر ساله قدیمی می‌شوند. دفتر حفاظت محیط‌زیست آمریکا (EPA) برآورد می‌کند که هر ساله ۲۵۰ میلیون کامپیوتر قدیمی می‌شوند و ۱۳۰ میلیون تلفن همراه دور ریخته می‌شوند. قطعات لوازم الکترونیک در نوع خود اغلب ارزشمندند - فلزات گرانبها، فولاد، شیشه - یا لوازم کار-بر و انرژی-بر از نظر ساخت هستند. و در صورتی که دور ریخته‌شوند، می‌توانند برای محیط‌زیست مضر باشند: یک باتری کادمیومی می‌تواند ۶۰۰۰۰۰ لیتر آب را آلوده کند.

بازیافت "ای" ممکن است نام آگاهانه‌ی با نمکی باشد، اما خود این ابتکار کسب و کاری است جدی.^{۳۹} لوازم ناخواسته‌ها برای فروش به کشورهای در حال رشد، اصلاح و تعمیر می‌شوند، یا اوراق می‌شوند تا مواد اولیه‌ی با ارزش‌شان را بدست آورند. تعدادی از تولیدکنندگان در آمریکا شروع کرده‌اند به ارائه‌ی مشوق‌های بازیافت E، و ۵ بهره‌بردار تلفن همراه انگلیس در طرحی مشارکت کرده‌اند که گوشی‌های ناخواسته را بازیافت می‌کند. یکی از بزرگترین مشکلات جنبش محیط‌زیستی نشان دادن این نکته به مردم است که کوچکترین اقدامات‌شان پیامدی دارد. کم کردن درجه‌ی ترموستات سیستم گرمایش مرکزی ساختمان یا خاموش کردن چراغی اتاقی که آن را ترک می‌کنید، تاثیر کوچکی بر روی میزان سوخت‌های فسیلی جهت تولید انرژی دارد، اما هنگامی که میلیون‌ها نفر این کار را انجام دهند، این تاثیرات دیگر کوچک نخواهند ماند. محیط‌زیستی‌ها می‌فهمند که وارد کردن مردم به تغییر رفتارشان، باید تا حد اکثر ممکن ساده و بی‌زحمت و بی‌رنج باشد.

بازیافت کنار خیابانی موثرترین گامی است که شورای محلی می‌تواند بردارد تا حجم زباله‌ها را کم کند. همین که بازیافت به عادت تبدیل شود، آن وقت است که ارتقاء منافع و فواید "تکمیل حلقه‌های زنجیره" اهمیت می‌یابد - یعنی تامین بازاری برای آن محصولات بازیافتی. از دیدگاهی کاسبکارانه، بازیافت فقط در صورتی می‌تواند با شکل‌های سنتی‌تر مدیریت پس‌مانده‌ها رقابت کند که محصولات نهایی بتوانند فروخته شوند. بنابراین

^{۳۹} - E-Cycling : بازیافت لوازم الکترونیک



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مهم این است که روی جماعت کاسب و تاجر کار کرد تا بپذیرند محصولات بازیافتی بیش‌تری را بخرند و بفروشند و بکار گیرند (و بیش‌تر از پیش، درگیر بازیافت ضایعات فرآیند تولید و ساخت شوند) و نیز به مصرف‌کنندگان فشار وارد کنند تا محصولات "سبزتر"ی بخرند.

انگلیس جداً از دورنمای خفه شدن در زباله‌ی خود، دلیل دیگری نیز برای ارتقای تلاش‌های خود دارد. اتحادیه اروپا، تا سال ۲۰۱۰ رهنمود داده‌است که کشورهای عضو باید تا ۳۰ درصد زباله‌ی خانگی را بازیافت کرده و آن را تا سال ۲۰۱۵، به ۳۵ درصد برسانند. در صورت نرسیدن به این اهداف، اتحادیه‌ی اروپا اختیار دارد که جریمه‌های بزرگی برای کشورهای عقب‌افتاده‌ی خود، تعیین کند. بسیاری از کشورهای اروپایی بدون تقلاً به آن اهداف تاکنون رسیده‌اند - اما در انگلیس، هنوز باید کار کرد.

بسیاری از افراد، خواهان رفتار درست با محیط‌زیست‌اند، کاسب‌ها و تاجر‌ها لازم است این را بفهمند. برخی از تلاش‌گران محیط‌زیستی پیشنهاد می‌دهند که ات-آشغال‌های خیابانی جمع شوند و به آدرس روسای سوپرمارکت‌ها پست شوند. مطمئن نیستم که خود من این کاره باشم. اما وقتی بار دیگر به خرید می‌روید، فکر کنید چیزی را که می‌خواهید بخرید، چگونه می‌خواهید استفاده کنید و بکار ببرید و قرار است در چه صورتی و به چه شکلی آن را دور بریزید. در صورتی که می‌توانید، محصولات تغلیظ شده بخرید. در موقع خرید سبزی و میوه سعی کنید بشقاب‌های پلاستیکی پُفکی زیر آن‌ها را نگیرید. دنبال کیسه زباله و کاغذ توالت بازیافتی بگردید، و در صورتی که پیدایشان نمی‌کنید، از مغازه سرکوپه‌تان بخواهید از آن‌ها بیاورد. اما در همین حد نمانید: به فهرست انصرافی‌های بسته‌های پستی تبلیغاتی ببینید، روزنامه‌تان را در اینترنت بخوانید، لباس‌های کهنه‌تان را به حراجی پارکینگ ببرید و بجای دورریختن‌شان چند دلاری به جیب بزنید. همین که ماموریت خود را برای نجات سیاره آغاز کنید، متوقف کردن‌تان بسیار دشوار خواهد شد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴۶ - شهرنشینان انگلیسی به‌طور میانگین روزانه ۳۰۰ بار

عکس‌شان گرفته می‌شود.

در انگلیس، وقتی که در هر شهر یا شهرک در حال رفتن به سرکار روزانه‌تان هستید، زیر نظرید. در حدود ۴.۲ میلیون دوربین مداربسته (CCTV) در این کشور، دائماً تصاویر را به صفحات چشمک زدن مونی‌تورها می‌فرستند. مردم انگلیس با داشتن ۱۰ درصد دوربین‌های مداربسته‌ی دنیا از همه‌ی مردم دنیا پیش‌تر زیر نظرند. اما ببینیم چه کسانی می‌بینند، چرا می‌بینند و آیا ما باید از این بابت نگران باشیم؟

پژوهش‌گران برآورد می‌کنند که فقط در یک روز، یک شهروند لندن می‌تواند در ۳۰ مدار بسته‌ی مختلف، و با بیش از ۳۰۰ دوربین مختلف فیلم‌برداری شود.^۱ هزاران دوربین، خطوط قطار زیرزمینی را می‌پایند و ایستگاه و اترولو به تنهایی در حدود ۲۵۰ دوربین دارد.^۲ صنعت مراقبت و نظارت، به کاسی چندین میلیون پوندی‌ای بدل شده‌است. گزارش سال ۲۰۰۶ گروهی از دانشگاهیان به نام "شبکه‌ی مطالعات مراقبت و نظارت" می‌گوید که انگلیسی‌ها زیر نظرترین مردم جهان غرب‌اند.^۳

"سازمان بین‌المللی حریم خصوصی" یکی از گروه‌های نگرانی است که از مراقبت دائماً گسترده در انگلیس شکایت دارند. تعداد این گروه‌ها در حال پیش‌تر شدن است. این نهاد یادآوری می‌کند که حدود دوربین‌های مدار بسته دائماً در حال گسترش است. آنچه که زمانی راهبردی بود بر ضد حملات هراس‌افکنانه و دزدی، حالا برای خود، وظیفه‌ی تازه‌ای را هم تعریف کرده‌است: یعنی پائیدن رفتار ضداجتماعی، از قبیل دیوارنویسی، آشغال ریختن، ادرار کردن در انظار و سد معبر.^۴ وزارت کشور مدعی است تلویزیون‌های مدار بسته رامحل مشکلاتی است همچون خرابکاری، مصرف موادمخدر، مست کردن در انظار، خشونت‌نازادی و جنسی و رفتار اخلاص‌گرانه.^۵

فرهنگ مراقبت و نظارت، وقتی در خانه را پشت‌سرتان هم می‌بندید، ول کن نیست. کل مجموعه ساده‌ی سیستم مدار بسته در حدود ۲۰۰ دلار قیمت دارد و نصب دوربین بی‌سیم هم کار سختی نیست. می‌توانید آن را روی مسیر پارکینگ‌تان تنظیم کنید تا ببینید کی روی ماشین‌تان خط می‌اندازد؛ یا طوری تنظیم کنید تا ببینید موقعی که خانه نیستید، در خانه‌تان چه خبر است. آخرین وسیله‌ی محبوب والدین پرکار شاعل، "دایه پیتا" است - یعنی دوربین مدار بسته‌ای که درون اسباب‌بازی نرم یا مثلاً یک چیز تزئینی داخل اتاق پنهان می‌شود تا پرستار



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

بچه را بیاید.

تلویزیون مدار بسته را فناوری ۵ پر فایده‌ای می‌دانند. قرار است پاسخ آسان و نسبتاً باصرفه‌ای برای بعضی از مشکلات پرفشار ما یعنی جرائم خیابانی، خرابکاری و رفتار ضداجتماعی باشد. اما مشکل در این جاست که بسیاری از کارشناسان تردید دارند که این دوربین‌ها عملاً تأثیر چندانی بر کاهش جرائم داشته‌اند. گروه کاهش جرم "نکرو" اظهار می‌دارد که دوربین‌های مراقب در کاهش جرائم دزدی و مالی بسیار مؤثر بوده‌اند. یعنی در پارکینگ‌ها یا مناطق مستعد خرابکاری. اما تأثیرشان بر روی جرم بر روی افراد بسیار نامشخص‌تر است.^۶ در واقع چنین بنظر می‌رسد که روشن کردن بیش‌تر خیابان برای کار کردن این دوربین‌ها، تأثیر بیش‌تری بر روی کاهش جرم داشته تا این‌که خود این دوربین‌ها.

بیش‌تر این پژوهش، تأکید دارد که مراقبت ویدئویی فقط جرم را جابجا می‌کند - به جایی می‌برد که دوربین نباشد و حتی اگر دوربین‌ها روشن باشند و منطقه زیر نظر هم باشد، باز هم ضرورتاً به این معنی نیست که جرم قبل از وقوع کشف شود. گزارشی از سوی وزارت دادگستری آمریکا نتیجه‌گیری می‌کند که موظف کردن آدم زنده به پایش دوربین‌های ویدئویی کاری است خلاف واقعیت، چرا که وظیفه‌ی تماشای تعدادی صفحات ویدئویی، کاری است هم خسته‌کننده و هم چشم‌آزار و خیره‌کننده... بعد از فقط ۲۰ دقیقه تماشا و ارزیابی صفحات تصاویر، توجه و تمرکز بسیاری از افراد کاملاً به پایین‌تر از سطح قابل قبول افت می‌کند.^۷

بنابراین افراد مراقب، خسته و کسل از وظیفه‌ی تماشای صفحات، ممکن است وسوسه شوند که از چشمان دائماً ناظر خود سوءاستفاده کنند. گزارشاتی شفاهی وجود دارد حاکی از این‌که کاربران از دوربین‌ها برای تجسس از زنان استفاده می‌کنند، و گروه حقوق بشر "آزادی" تأکید می‌کند که استفاده از دوربین‌ها به دلایل غیرمجاز، احتمال بسیار بالایی دارد. البته ما می‌توانستیم برای انجام کار پایش، فناوری را به خدمت بگیریم - یعنی از نرم‌افزار چهره‌شناسی که به کامپیوتر امکان می‌دهد تصاویر دوربین‌ها را با عکس‌های مجرمین تحت تعقیب مقایسه کنند. اما تا امروز این فناوری کمک عمده‌ای نکرده‌است. اداره پلیس شهر تامپا، در ایالت فلوریدا در اوت ۲۰۰۳ تصمیم گرفت از آزمون دو ساله‌ی فناوری تشخیص چهره دست بردارد، چرا که در عرض این مدت نتوانسته بود حتی یک تشخیص یا بازداشت داشته باشد.^۸

قوانین تکه پاره و کهنه‌ی حریم خصوصی انگلیس، با سیل فناوری‌های نوین طراحی‌شده برای چشم دوختن به شهروندان همساز نیست. استفاده از تلویزیون مدار بسته هنوز بخوبی قانون‌مند نیست - مواردی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تاسفبرانگیزتر از پرونده‌ی "جفری پک" وجود دارند.

وی در سال ۱۹۹۵، پس از بی‌کار شدن و باخبر شدن از بیماری رو به مرگ شریک زندگی‌اش، بشدت افسرده شد. دوربین مداربسته‌ی بالا خیابان برنت وود منطقه‌ی اسکس از او فیلمی گرفت در حالی که کارد آشپزخانه‌ای در دست داشت و می‌خواست رگ دستش را بزند. پلیس به صحنه دوید و او را از آنجا برد - وی متهم به هیچ جرمی نبود. اما شورای محلی، این تکه فیلم را به دو روزنامه محلی و دو شبکه‌ی تلویزیونی تحویل داد، و از آنان خواست که در مورد موفقیت تلویزیون‌های مدار بسته در جلوگیری از جرم، داد سخن بدهند. پک به آسانی در این تصاویر شناسایی‌پذیر بود. وی شورا را به دادگاه کشید، اما موفقیت کمی بدست آورد: دادگاه متوجه شد که شورا قانوناً از پخش تکه فیلم منع نشده‌بود. بعدها دادگاه حقوق بشر اروپا حکم کرد که حق حریم خصوصی پک زیر پا گذاشته شده‌است.

دولت بریتانیا، فارغ از این‌که حریم خصوصی را حفظ کند، مشغول گسترش تعداد راه‌هایی بوده‌است که بتواند به شهروندان چشم بدوزد. قانون "آیین‌نامه‌ی قدرت‌های بازپرسی کننده" مصوب سال ۲۰۰۰ (RIPA)، به وزارت کشور اختیار داد که حکم شود و کسب اطلاع از ارتباطات مردم را صادر کند و به مقامات عمومی قدرت داد که بدون حکم، به داده‌های ارتباطی دسترسی داشته باشند. قانونی بنام "منشور سِرک‌کشی" به نهادهای بسیار متنوع عمومی - از مقامات آتش‌نشانی و مراکز کاربایی گرفته تا هیئت رئیسه‌ی شرط‌بندی و کمیسیون خیریه‌ها - اجازه می‌دهد تا از نظارت و مراقبت برای تحقیقات جرائم استفاده کنند. دولت علاوه بر این‌ها می‌خواهد شرکت‌ها را موظف کند که اطلاعاتی شخصی را فقط به‌خاطر این‌که یک زمانی بدرد بخورد، نگهداری کنند. سازمان بین‌المللی حریم خصوصی هشدار می‌دهد که این اطلاعات و داده‌ها، از طریق انواع و اقسام معاهدات بین‌المللی بعدها در اختیار بازپرسی در بسیاری از سایر کشور‌های اروپایی قرار خواهد گرفت.^۸

در پی ۱۱ سپتامبر، مراقبت و نظارت بر اینترنت و ارتباطات به بالاترین شدت خود در همه‌ی زمان‌ها رسید. دولت‌ها از بهانه‌ی احتمال بیش‌تر خطرات امنیتی استفاده کردند تا سیاست‌گذاری‌های پردامنه‌ی تازه را به اجرا در آورند. در آمریکا، "قانون وطن پرست"، استفاده از نرم‌افزار شنود تلفنی و پایش اینترنت را مجاز کرد، اختیار اجرای "جستجوهای خبرچینی و سترک‌کشی" بدون خبرکردن فرد هدف را اعطا کرد؛ و کتابخانه‌ها، کتابفروشی‌ها و سایر سازمان‌ها را ملزم کرد که برای مشتریان‌شان پرونده تشکیل دهند. تامین‌کنندگان خدمات



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

اینترنتی (ISP)ها در صورتی که از روی نیت خیر معتقد باشند که فوریتی وجود دارد، می‌توانند ارتباطات هر کاربری را در دسترس دولت بگذارند.^۹

بنابراین دولت‌های ما، به امید حفظ ما از حمله‌های هراس‌افکنانه، مراقبت و نظارت را به شکلی بکار گرفته‌اند که هرگز نگرفته‌بودند. طرفداران این نظارت‌های بیش از حد، ادعا می‌کنند اگر چیزی برای پنهان کردن نداری، چیزی هم برای ترسیدن نخواهی داشت. اما لازم است کم‌کم به فکر بیافتیم که نقطه‌ی تعادل میان امنیت و حریم خصوصی در کجاست – و چقدر آماده‌ایم تا شکست خود را بپذیریم و از این روند دست برداریم. اگر به دنبال پیش‌گیری از هراس‌افکنی هستیم، احتیاس و گردآوری و حفظ زیرجلی اطلاعات همه‌ی مردم انگلیس، چگونه به این هدف یاری می‌کند؟ و اطلاعات اشتراکی‌شده و در اختیار دیگران قرار گرفته، بزودی ممکن است از کجاها سر در آورند؟ بطوری که مثلاً اطلاعات وب‌گردی فلان روز شما در اینترنت برای اطلاع‌یابی از بیماری‌های قلب، یکبارہ از شرکت بیمه‌تان سر در آورد؟ این بحث، از جنس کابوس‌های تنوری توطئه (یا همان توهم توطئه) است. با ۳,۱ میلیون انگلیسی‌ای که در پایگاه ملی اطلاعاتی. دی. ان. ای پرونده دارند – یعنی بیش از ۵ درصد کل جمعیت، که بزرگترین درصد در دنیا است –^{۱۱} و تصمیم دولت انگلیس مبنی بر اجرا کردن طرح‌های شناسایی عیبی چشم شهروندان، این امکان وجود دارد که ما هرگز نتوانیم ناشناس بمانیم. فارغ از این‌که کجا می‌رویم شناخته خواهیم شد.

این خطر وجود دارد که ممکن است جامعه‌ی ما را به شکلی مدل‌سازی کنیم که زمانی از آن هراس داشتیم – حاکمیت کنترل‌گر و همه چیز-بین، که هر جنبشی از ما را می‌پاید. آن‌طور که "بتری هاگیل" از سازمان "آزادی" تعریف می‌کند: "وقتی دیوار برلین فرو ریخت و رژیم شوروی هم فرو افتاد، مطالب بسیاری در روزنامه‌ها چاپ می‌شد در مورد سرکوب موجود در این کشورها، بویژه در آلمان شرقی، و نوشته‌های زیادی منتشر شد در مورد پرونده‌هایی که سازمان اطلاعات آلمان شرقی (استاسی) نگهداری می‌کرد. هر نفر پرونده‌ای داشت و همیشه هر چیزی ثبت می‌شد، و مردم می‌گفتند دلیل این‌که جنگ سرد پیروز شد، این بود که از همین چیزها پیش‌گیری شود. اما اکنون خودمان را با دست خود به همان سمت می‌پریم – اینک دولت برای هر نفر کارت شناسایی (ID) می‌خواهد، و حالا شما مجموعه یا مالکیت اطلاعات مردم را در اختیار دارید، بدون هیچ دلیل مشخص و روشنی، فقط به صرف این‌که می‌خواهید اطلاعات را در اختیار خود داشته باشید.

چند کاری هست که می‌توانید برای حفظ حریم خصوصی‌تان انجام دهید. وب‌گردی‌تان می‌تواند کمتر ردیابی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

شود، اگر در کافخنت وصل شوید، یا از یک مرورگر بی‌نام استفاده کنید. می‌توانید از نرم‌افزار رمزساز هم استفاده کنید تا مطمئن شوید ایمیل‌های‌تان خوانده نشود، و تلفن موبایل اعتباری بخرید. اما حتی این راه‌حل‌ها هم کاملاً مطمئن و بی‌عیب نیستند. انگلیسی‌ها تحت قانون RIPA (آیین‌نامه‌ی قدرت‌های بازپرسی‌کننده)، می‌توانند ملزم شوند ارتباطات رمزی شده‌ی خود را به‌صورت متن ساده‌ی همه فهم تحویل دهند، یا حتی کلیدهای رمزساز را تسلیم کنند، و شرکت‌های تلفن موبایل می‌توانند به "شبکه‌های دوستان" مشترکین نگاه بیاندازند و شماره تلفن تازمتان را به‌سرعت برق کشف کنند.

سایمون دیویس از سازمان بین‌المللی حریم خصوصی خاطر نشان می‌سازد که بزرگترین خطر شاید از سوی فناوری‌های انفرادی نباشد، بلکه این دیدگاه کلی است که فرهنگ مراقبت و نظارت اجتناب‌ناپذیر است و حتی بالاترین خیر و نفع ماست. لازم است روی علت اهمیت این مسئله متمرکز شویم و بحث راه بیاندازیم. در مجموع و روی هم‌رفته، فناوری‌ها هنجارمند و بقاعده می‌شوند، و کم‌کم سوءاستفاده‌های کمتر و کمتری می‌توان از آن‌ها کشف کرد، طوری که مردم شروع به پذیرش آن می‌کنند. اما اگر مردم را وادار کنی فکر کنند که چرا حریم خصوصی پر اهمیت است، راه‌ها و روش‌های خود را برای مقاومت پیدا خواهند کرد.

حریم خصوصی و شان انسانی حق بنیادی بشری است، اما خطری که تهدیدش می‌کند از سوی فرهنگ مراقبت و نظارتی است که مدعی است در قلب و ذات خود بهترین منافع ما را در نظر دارد. بیا بید نگذاریم دولت‌ها خود را از رعایت حق ما به زندگی خصوصی خلاص کنند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴۷- هر ساله در حدود ۱۲۰۰۰۰ زن و دختر به اروپا

قاچاق می‌شوند

"۳۵۰۰ مارک آلمان به یه مرد دادم تا به یونان برم، چون مدارک لازم رو نداشتم. در عوض، بجای این کار، اون منو به یونان برد، اما به یک بار مشروب‌خوری فروخت. اونجا ۱۲ زن بودند، همه‌ی ما از ۱۵ تا ۲۰ ساله بودیم. با مردای زیادی می‌خوابیدیم، روزانه با ۱۰ نفر. اگر می‌خواستیم در بریم کتک می‌خوردیم. با کمر بند کتک می‌خوردیم... پلیس اومد و همه‌ی ما زنا رو دستگیر کرد و به زندان کوچکی برد. چهارماه تو زندان بودم. بعد از اون دادگاه رفتم. چون مدارک نداشتم دادگاه ۳ ماه زندان [تعلیقی با اخراج فوری] حکم داد و دستور داد که تا ۵ سال نمی‌تونم به یونان بیام.

این است معنای انسانی و انسان فهم قاچاق زنان و دختران. تجارتی تکان‌دهنده که جان و حیات قربانی را نابود می‌کند. اما منبع عظیم درآمد برای قاچاق‌چیان است و آنان هم برای استثمار زنان در کشورهای فقیر، فرصت را از دست نداده‌اند. آنان قول شغل با پول حلال، زندگی بهتر، بخت فرستادن پول به خانه برای خورد و خوراک و تأمین خانواده می‌دهند. اما در عمل، شغل شان فلاکتی از آب درمی‌آید در صنعت سکس، که قربانیان آن عملاً به بردگی می‌روند - پاسپورت‌هایشان را می‌گیرند، درآمدشان در ازای بازپرداخت عبور قاچاقی‌شان از مرز، مصادره می‌شود. این زنان ممکن است بارها خرید و فروش شوند. وقتی دستگیر می‌شوند، اغلب به زندان می‌روند یا به وطن‌شان اخراج می‌شوند، وطنی که در آن با رنج طرد و داغ ننگ و بننامی اهالی محله و شهرشان روبرو می‌شوند.

سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) برآورد می‌کند که هر ساله ۱۲۰۰۰۰ زن و کودک به اروپای غربی قاچاق می‌شوند. بسیاری از این افراد از اروپای شرقی می‌آیند - مولداوی، رومانی و اوکراین مرسوم‌ترین سه نقطه‌ی شروع حرکت شان است - اما باقی از آفریقا، آسیا، آمریکای جنوبی می‌آیند. قاچاق‌چیان شبکه‌های پیچیده‌ای از همدستان را تشکیل می‌دهند، از شرکت‌های کاریابی تقلبی تا جاعلان گذرنامه، راننده کامیون قاچاق بر، سالن‌های نمایش دخترهای تازه و انبارهای بارانداز، توزیع‌کنندگان اینترنتی و در آخر، "کام فروشی‌های غرب". سازمان ملل برآورد می‌کند این تجارت در حدود ۷ میلیارد دلار گردش مالی دارد. در درون خود اروپا، چندین مسیر قاچاق وجود دارد که بنظر می‌آید زیر سلطه گروه‌های جنایت کار سازمان یافته هستند. "رئیس"ها



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در حدود ۵۰۰ دلار برای هر دختر تازه، به کار چاق‌کن‌ها می‌دهند و اگر کارچاق‌کن‌ها هوش‌مندانه عمل کرده باشند، درآمد این کاسبی به سادگی جواب این پول‌ها را خواهد داد.

قاچاق‌چیان شکارشان را از میان افراد آسیب‌پذیر، و فقرزدگان انتخاب می‌کنند و پاداش‌ها و چشم‌اندازهای وسوسه‌انگیزی به آنان ارائه می‌دهند: بخت سفر به آن طرف آب به کشوری دارا، با شغلی خوب. به بعضی گفته می‌شود که در صنعت سکس، مشغول خواهند شد، اما در شرایط خوب، نه بردگی. به بقیه قول می‌دهند مهماندار، نظافتچی، یا منشی خواهند شد. آشوب عظیم اقتصادی و اجتماعی در کشورهای سابق اتحاد شوروی منجر به فقر و بیکاری گسترده شده‌است. مهاجرت قانونی تقریباً ناممکن است، پس فهم قدرت و وسوسه‌ی کارچاق‌کن‌ها ساده است، که ورود به‌ظاهر قانونی و مشروع به کشوری دارا تر و در پایان مسیر، شغلی خوب را به فریب‌خورندگان وعده می‌دهند.

صنعت قاچاق بدنبال استثمار و بهره‌برداری از نابرابری‌های موجود میان دنیای پیشرفته و ناپیشرفته و از میل اولیه‌ی انسان به بهسازی اوضاع خود است و این سوءاستفاده در همه جای دنیا همیشه رخ می‌دهد. ارقام دولتی آمریکا مدعی‌اند هر ساله تا ۹۰۰۰۰۰ نفر از مرزهای بین‌المللی قاچاق می‌شوند.^۵ دختران نیپالی و بنگلادشی به فاحشه‌خانه‌های هند فروخته می‌شوند. زنان جوان فیلیپینی به ژاپن سفر می‌کنند تا بعنوان هنرمند و بازیگر مشغول شوند، اما ناگهان متوجه می‌شوند که از سوی کارفرمای‌شان در ژاپن برده شده‌اند. دختران مکزیکی در قرارهای ملاقات با مردان ثروتمندی حاضر می‌شوند که به آنان قول زندگی جدید در آمریکا می‌دهند، اما در عمل فقط به عنوان مهاجر غیرقانونی قاچاق‌شده و به عنوان فاحشه‌ی اجباری به کار وادار می‌شوند. قاچاق‌چی‌گری هم مثل هر کاسبی دیگری -قانونی یا غیرقانونی- تابع عرضه و تقاضاست. بنابراین قاچاق‌چیان جایی که تقاضای تازه‌ای حس کنند، معطل نمی‌کنند و سرعت عمل بخرج می‌دهند.

در مارس ۲۰۰۲، فاکس نیوز گزارش مخفیانه‌ای تهیه کرد که دست داشتن ارتش آمریکا در صنعت تجاری سکس در کره‌ی جنوبی را مستند می‌کرد. چند ماه بعد، مجله‌ی آمریکایی "تایمز نظامی" داستان "لنا"، زن جوان قرقیر را منتشر کرد که فریب یک آگهی روزنامه را خورده بود. آگهی بدنبال‌زانی برای رقص در کلوب‌های شبانه‌ای بود که بیش‌تر مشتریاناش پرسنل آمریکایی در کره‌ی جنوبی بودند. سرنوشت بعدی لنا، کاملاً آشناست: کارفرمایش پاسپورتش را می‌گیرد و مجبورش می‌کند تا فاحشه شود. نیروهای آمریکایی مستقر در کره جنوبی رسماً اجازه ندارند به فاحشه‌خانه‌ها سر بزنند، اما تحقیق و تفحص فاکس نیوز گزارش می‌داد که افسران



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

"گشتی امداد" سرزدن پرسنل نظامی را تسهیل می‌کرده‌اند. سازمان مردم‌نهاد "برابری همین اکنون" گزارش می‌کند که تقریباً در هر جایی که نیروهای آمریکایی پایگاه می‌زنند، نتیجه‌این خواهد شد که صنعت سکس محلی رشد می‌کند: در سال ۱۹۹۹، هنگامی که نیروهای آمریکایی به فیلیپین بازگشتند، تعداد به اصطلاح "بازیگر-هنرمندان" ثبت نام کرده در یک شهر، تقریباً ۲ برابر شدند.

نگرانی دیگری که وجود دارد این است که کامفروشی قانونی، به‌جای این‌که محیط امن‌تر و سامان‌یافته‌تری برای کارگران صنعت سکس فراهم کند، ممکن است قاچاق‌چیان را تشویق کند تلاش‌هایشان را در بازارهای جدید پیش‌تر کنند. در هلند، که کامفروشی قانونی است، پژوهشی نشان می‌دهد که ۸۰ درصد زنان کامخانه‌ها از کشورهای دیگر قاچاق شده‌اند.^۷ آلمان نخستین گام‌های قانون‌سازی کامفروشی را در ۱۹۹۳ برداشت، و برآورد کرد که تا ۸۵ درصد زنان این صنعت از سایر کشورها می‌آیند. سازمان‌های مردم‌نهاد بر این باورند که پیش‌تر این زنان قاچاق شده‌اند، چرا که برای زنان کشورهای فقیر تقریباً نشدنی است که هزینه‌ی سفرشان را از جیب بدهند و شروع کاسبی خود را در کشورهای غریبی برای خودشان تدارک کنند.^۸ کارگران کامفروش تایلندی در نوامبر ۲۰۰۳ به یک کنفرانس عمومی اظهار کردند که به شدت مخالف قانون‌سازی صنعت سکس‌اند. "ویرادا سامسا واسدی" که یک دانش‌گاهی است در این همایش گفت قانون‌سازی "مانند تقدیم هدیه‌ای به قاچاقچیان" خواهد شد.^۹

تمامی کشورها به‌شدت لازم است قاطعانه با مشکل قاچاق برخورد کنند. خطر نسبتاً کم گیرافتادن، مشوق بسیار بزرگی است برای ادامه‌ی تجارت قاچاقچیان-به ویژه هنگامی که پول هنگفتی هم در این کاسبی بدست آید. این وضع نیاز به تغییر دارد. به گفته‌ی مری رابینسون، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، "این مشکل فراتر از بحث حقوق کار و کارگری یا بحث توسعه نابرابر" است. پای حقوق بنیادین بشری در میان است، چون شکل گسترده و آسیب‌مندی از تبعیض را با خود دارد.^{۱۰} اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر روشن است: همه‌ی مردم نه تنها "آزاد زائیده می‌شوند و در حرمت و حقوق با هم برابرند"، بلکه تجارت برده در همه‌ی اشکال آن، "باید ممنوع باشد".

خوش‌بختانه بسیاری کشورها شروع به واکنش کرده‌اند. پروتکل سازمان ملل برای پیش‌گیری، سرکوب و مجازات قاچاق انسان، بویژه زنان و کودکان، به کنوانسیون فعلاً موجود سازمان ملل بر ضد جنایت سازمان یافته‌ی میان‌ملتی اضافه می‌شود و از دولت‌ها خواستار فعال‌سازی قوانینی می‌شود که قاچاق انسان و تمامی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

انواع فسادهای مرتبط با آن را جنایت می‌داند. این پروتکل از ۲۵ دسامبر ۲۰۰۳ به اجرا درآمد و در زمان نوشته شدن، ۱۷ دولت آن را امضاء کردند.

هم هنگام، آمریکا به ابتکار ضد قاچاق خود اقدام کرده‌است. در سال ۲۰۰۰، کنگره قانون حمایت از قربانیان قاچاق را فعال کرد، که گزارشی سالانه را در مورد قاچاق از وزارت خارجه می‌خواهد تا میزان پیشرفت کار را در سراسر جهان پایش کند. گزارش، کشورها را در ۳ سطح طبقه‌بندی می‌کند: سطح یک، کشورهای مراعات کننده‌ی کامل حداقل استانداردها، سطح دو، کشورهایی که "تلاش‌های شاخصی" در این زمینه انجام می‌دهند و سطح ۳، کشورهایی که پایین‌تر از گروه ۲ هستند (و ممکن است مشمول تحریم شوند). در سپتامبر ۲۰۰۳، پرزیدنت جورج دابلیو بوش، تحریم‌هایی بر ضد برمه، کوبا و کره‌ی شمالی اعلام کرد؛ وی می‌گفت "تا زمانی که این دولت‌ها حداقل استانداردهای قانون ما را رعایت نکنند، آمریکا به برنامه‌های مبادله‌ی آموزشی و فرهنگی‌ای که مقامات و کارکنان این دولت‌ها در آن‌ها مشارکت داشته باشند، کمک مالی نخواهد داد."^{۱۱} درحالی که گروه‌های حقوق بشر از وزارت خارجه انتقاد داشته‌اند که در برابر بعضی کشورها به اندازه‌ی کافی جدی برخورد نمی‌کند، با این حال گزارش، توانایی بالفوه‌ای در جهت کاربرد به عنوان ابزاری قدرتمند برای مطیع‌سازی کشورها در برابر هنجارهای بین‌المللی دارد.^{۱۲}

پروتکل سازمان ملل، علاوه بر این که از کشورها می‌خواهد قوانینی را برای جنایت دانستن قاچاق انسان به اجرا بگذارند، خواستار اقدام حمایت از قربانیان این جنایت نیز هست و به همین جهت پیشنهاد می‌دهد دولت‌ها باید در فکر تامین مسکن، درمان پزشکی و روانی، کمک مشاوره‌ای و حقوقی برای آنان باشند. بیشتر وقت‌ها، با قربانیان قاچاق‌شده، به‌عنوان بیگانگان بی‌مجاز ورود، رفتار می‌شود و بی‌درنگ و بدون تشریفات از کشور اخراج می‌گردند. این کار نه تنها در همدردی با تجربه‌ی شدیداً نکان‌دهنده، صدمه زنده و خفت‌آور این زنان نخواهد بود، بلکه مدرک با ارزشی را که می‌تواند کمکی باشد به مجازات کارفرما، از میان می‌برد. وقتی این زنان دوباره به روستای‌شان برمی‌گردند، ممکن است خود را مطرود همسایگان پیشین‌شان ببینند، و به همین دلیل باری دیگر طعمه‌ی آسیب‌پذیری برای قاچاقچیان خواهند شد. بسیاری از دولت‌ها قوانین خود را عوض کرده‌اند: ایتالیا برنامه‌ی حمایت از شاهد راه‌انداخته که شامل ویزا و مشاوره‌ی ۶ ماهه برای این زنان است که تعداد بازجویی‌هایشان چهار برابر بیشتر شده‌است،^{۱۳} در حالی که آمریکا و یزای موقتی T را ابداع کرده که به قربانیان، فرصت اقامت می‌دهد و از آنان در جریان پی‌گرد قانونی قاچاق‌چیان یاری می‌گیرد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تا زمانی که در دنیا نابرابری‌ها وجود دارند، و تا زمانی که آدم‌هایی آن‌قدر بی‌شرافت پیدا می‌شوند که از این نابرابری‌ها سوءاستفاده کنند، دشوار است ببینیم قاچاق انسان کاملاً پایان یابد. اما دولت‌ها می‌توانند کارهای بیشتری کنند تا شانس گیر افتادن قاچاقچی بالا برود - و با کمک به قربانیان‌شان مطمئن شوند که مجرمین محکوم شوند. برای این کار، لازم است قوانینی بگذارند که قاچاقچی را مجرم بشناسد، و نه قربانی را و بعلاوه، مطمئن شوند که همین قوانین درست اجرا شود. در عین حال همکاری‌هایی در سطح بین‌المللی لازم است تا شبکه‌های قاچاق به‌درستی متلاشی شوند. بازرگانی با جان و تن آدمی یکی از بزرگترین تجاوزات به حرمت انسانی در دنیای امروز است، نباید اجازه داد این تجاوز ادامه یابد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۴۸ - یک دانه کیوی پروازی از نیوزلند به انگلیس،

۵ برابر وزنش، گاز گلخانه‌ای به هوا می‌پراکند.

سوپر مارکت مدرن چیزی است عجیب و شگفت‌آور. حتی اگر بیرونش برف ببارد و تابستان خاطرهای دور باشد، می‌توانید از آن توت فرنگی و هلو و انگور بخرید. اگر سبزیجات ریشه‌ای در چله‌ی تابستان بخواهید، می‌توانید آن‌ها را داشته باشید. آمریکایی‌های مقیم در کشورهای دیگر می‌توانند کلوچه‌های دولایه‌ی شکولاتی‌ی oreo خودشان را بخورند، و در همان حال نیوزلندی‌های غربت زده می‌توانند خودشان را با شراب و کیوی کشورشان تسلا دهند. در عرض چند روز پس از برداشت از درخت، انگور می‌تواند در چرخ دستی خریدتان حاضر شود، و مزه‌ی بهار را به کامتان بنشانند، در حالی که در بیرون خانه‌تان، برگ‌ها در حال ریزش‌اند.

کل قضیه خیلی جالب است، اما فقط تا آن وقتی که شروع کنی در نظر بگیری که چه کیلومتر از طولانی‌ای در سبدها جا خوش کرده. آن کیوی‌ها تقریباً ۲۰۰۰۰ کیلومتر یا ۱۲۰۰۰ مایل راه رفته‌اند. با هواپیما و در جاده. تا زمانی که به سوپرمارکت برسند، مسنول تخلیه‌ی گازهای گلخانه‌ای به وزن ۵ برابر خودشان به داخل جو زمین هستند. این روزها خوراک ما هرچه بیش‌تر و بیش‌تر، از راه‌های دور و دورتر می‌آید، و ما هر روزه بیش‌تر از پیش، به سوختی که آن‌ها را به ما می‌رساند، وابسته می‌شویم.

این وابستگی در طی اعتراضات قیمت سوخت در سال ۲۰۰۰ در بریتانیا، با وضوح بسیار به نمایش گذاشته شد. گروهی از کشاورزان و راننده تراکتورهایی که از نمونه‌ای مشابه در فرانسه الهام گرفته بودند، تصمیم گرفتند راه پالایشگاه نفت استن‌لو در چشایر را ببندند. اعتراض به‌سرعت بالا گرفت، و تانکرهای سوخت دیگر نمی‌توانستند از پالایشگاه بیرون بیایند. هجوم وحشت زده‌ی رانندگان خودروها، ۹۰ درصد پمپ بنزین‌ها را از سوخت خالی کرد. در نهایت قفسه‌ی سوپرمارکت‌ها با انبارهایی که جوابگو نبودند، بسرعت خالی شدند.

برآوردها مدعی‌اند که ۴۰ درصد کل رفتارم جاده‌ای انگلیس، به خوراک اختصاص دارد و تجارت بین‌المللی خوراک تندتر از جمعیت زمین و تولید خوراک افزایش می‌یابد.^۲ به بیان دیگر، خوراک بیش از همیشه در حال گردش است و تأثیرات محیط‌زیستی این وضع هنگفت است.

با وجود این که هوای خنک انگلیس برای پرورش سیب کاملاً مناسب است، اما نزدیک به سه چهارم سیب‌های خورده‌شده در این کشور وارداتی‌اند، و بیش از ۶۰ درصد باغ سیب‌های انگلیس در طی ۳۰ سال



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

گنشته نبود شده‌اند.^۳ این روزها نسبت به انرژی‌ای که از بعضی محصولات کشاورزی به بدن‌مان می‌رسانیم، انرژی بیشتری برای حمل آن‌ها مصرف می‌کنیم. مثلاً برای رسیدن هر کالری کاهوی وارداتی از سواحل غربی آمریکا به بدن مردم انگلیس، ۱۲۷ کالری سوخت مصرف می‌شود.

بگذارید طور دیگری قضیه را ببینیم. برای پرواز یک کیلوگرم کاهوی کالیفرنیا به انگلیس، انرژی لازم برای روشن نگهداشتن یک لامپ ۱۰۰ وات به مدت ۸ روز باید مصرف شود تا کاهو به دست انگلیسی‌ها برسد. بعضی کشورها در حال حاضر، در وضعیت چشمگیر "بده‌بستان" موثر خوراک قرار گرفته‌اند. کشورها مقادیر بالایی از یک محصول را در حالی صادر می‌کنند که در همان حال همان مقدار از همان محصول وارد می‌کنند. رفتاری باورنکردنی و بشدت اتلافگر. بازرگانی شیر نمونه‌ی واضح و روشنی را به دست می‌دهد: در سال ۲۰۰۱ انگلیس ۱۴۹۰۰۰ تن شیر تازه صادر کرد و ۱۱۰۰۰ تن وارد کرد. چهل سال پیش از این، بسیاری از مردم شیری را می‌خوردند که دامداران محلی تولید کرده بودند، اما میان سال‌های ۱۹۶۱ و ۱۹۹۹ صادرات شیر ۵۰ درصد بیش‌تر شد.^۴ شیر مستقیم از گاو را فراموش کنید - چیزی که روی گندمک صبحانه‌تان می‌ریزد، مستقیم از تانکری می‌آید، شاید پس از هزاران مایل سفر.

در همان حالی که این خوراک خوش-سفر ممکن است به تازگی معادل محلی خود (شیر محلی) به نظر برسد، احتمال کمی دارد که همان تاثیر را داشته باشد. پژوهش نشان می‌دهد که هر قدر سفر خوراکی دورتر، همان قدر هم، محتوای ویتامینی و معدنی آن تخریب‌شده‌تر.

اما آن افت مواد مغذی در مقایسه با مسایل جدی بهداشتی دیگری که پیش می‌آید، نگرانی کوچکی است، چرا که با حمل حیوانات و خوراکی‌شان مشکلات بسیاری پیش می‌آید. پیش از بحران تب برفکی در سال ۲۰۰۱، انگلیس سالانه ۸۰۰۰۰۰ بره و گوسفند زنده صادر می‌کرد که بعضی‌شان حتی به جاهای بسیار دور چون ایتالیا و یونان هم می‌رفتند. حتی در داخل انگلیس، افزایش تمرکزگرایی و تخصصی شدن فرآوران گوشت به این معنی است که حیوانات ممکن است در مرز عه‌ای بره کِشی‌شده، اما در مزرعه‌ای دیگر پروار بندی شوند - بعد به یک کشتارگاه مرکزی بزرگ برای سلاخی و برای برش و بسته‌بندی به فرآورنده‌ی دیگری فرستاده شوند. بنظر می‌آید که این سفرهای طولانی همراه با تماس‌های ناخواسته با سایر محصولات حیوانی، به گسترش بیماری تب برفکی و BSE کمک کرده باشند. بیماری BSE وضعیت مخربی است که بنام "بیماری جنون گاوی" مشهور شد. با این‌چنین شبکه‌های پیچیده‌ی حمل و نقل حیوان و گوشت آن، ردیابی منبع شیوع بسیار دشوارتر می‌شود.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مبارزان و فعالان ضد این اقدامات مدعی‌اند که حیوانات حمل شده در کانتینرها به تنگی در آن‌ها تپانده می‌شوند، بدون این که آب یا غذای کافی داشته باشند - این کار نه تنها به حیوان صدمه می‌زند و اغلب آن‌ها را می‌کشد، بلکه وقتی بعدها سلاخی می‌شوند، گوشت حاصله ممکن است کبود یا خشک باشد - یعنی محصولی با کیفیتی پایین‌تر که در فرایندی بی‌رحمانه به دست می‌آید. در جولای ۲۰۰۳ کمیسیون اروپا پیشنهادهایی را پذیرفت که خواستار بازسازی و تدوین دوباره‌ی قوانین حمل حیوان می‌شد. این قوانین بعضی از جنبه‌های حمل و نقل مثل استراحت و راحت باش، دسترسی به آب و کنترل‌های دمایی را زیر ذره‌بین بردند، اما در مورد حداکثر طول سفر ساکت بودند - به طوری که ۹۰ ساعت سفر به یونان باز هم می‌توانست سفر مجازی به حساب بیاید.^۹

با مهلت کاهش کلی ذخایر نفت دنیا - که مهلتی است نگران‌کننده، هر چند هنوز نسبتاً دور - به نظر می‌آید انگیزه‌ی کمی برای تغییر اوضاع وجود دارد. پروتکل کیوتو، که بدنبال محدودسازی انتشار جهانی گازهای گلخانه‌ای است، شامل انتشار گاز در حمل بین‌المللی هوایی و دریایی بار نمی‌شود. جستجو برای یک تابستان بی‌پایان آسپزانه و خوراکی ممکن است سیاره ما را بشدت تخریب کند، و تا زمانی که ما مصرف‌کنندگان عادت کرده باشیم میوه‌ی گرمسیری را در چله زمستان بخریم، سخت است که ببینیم چه چیزی وادارمان می‌کند عاداتمان را عوض کنیم.

اما باید تغییر عادت بدهیم. در حالی که تغییر آب و هوایی دیگر تهدید نیست بلکه واقعیت است، روشن است که تولید و شیوه‌های حمل خوراک‌مان سهم عمده‌ای در این تغییرات دارند. سوپرمارکت‌ها مدعی ضرورت مالی‌اند - مشتریان خوراک ارزان و راحتی می‌خواهند، و این یعنی دنبال محصولات ارزان رفتن. اما تجزیه و تحلیل هزینه‌ی واقعی و واردات محصولات، می‌تواند ما را جمع‌بندی‌های متفاوتی برساند. پژوهش انجام‌شده از سوی شرکت مشارکت خوراک محلی جنوب غربی (SWLEP) در پایان نتیجه می‌گیرد که محصولات فروخته‌شده در بازارهای محلی کشاورزان به‌طور متوسط ۴۰-۳۰ درصد ارزان‌تر از محصولات سوپرمارکت‌ها بودند.^{۱۰}

البته ما نمی‌توانیم فقط شعار "محلی بخرید" را ورد زبان کنیم. ما باید بنشینیم و حساب‌کتاب کنیم که چه خوراک‌هایی، کمترین منابع را در مسیر خود تا روی میز شام ما مصرف می‌کنند. مثلاً برای خریداران سوئدی، خرید گوجه‌فرنگی اسپانیایی از نظر کارایی انرژی بسیار با صرفه‌تر از خرید گوجه فرنگی محلی خودشان است. گوجه‌های سوئدی در گلخانه‌هایی بار می‌آیند که با سوخت‌های فسیلی گرم می‌شوند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

واقعیت‌های موجود در آب و هوای انگلیس به این معنی است که این کشور همیشه مجبور است بعضی خوراکی‌ها را از سایر کشورها وارد کند. اما هنوز گزینه‌های خوب و گزینه‌های بد وجود دارند. خوراک پروازی، گزینه‌ای هزینه‌بر و خسارت‌بار برای محیط زیست است - حمل با قایق فقط یک شصت‌م حمل هوایی، گاز گلخانه‌ای منتشر می‌کند - در آمریکا، حرکاتی صورت گرفته تا برچسب محیط زیست یا "اکو-لیبل" را به مردم معرفی کنند تا معلوم شود که فلان خوراک چقدر انرژی برده تا تولید شود و چقدر تا حمل شود.^{۱۲}

بار دیگری که پایتان را به سوپرمارکت می‌گذارید، خوب نگاه کنید به برچسب‌های خوراکی‌تان، بخصوص به تره‌بار و تر و تازه‌های‌شان - و فکر کنید آن بسته فلفل قرمز تازه یا شاه میگو چقدر سفر کرده. اگر گوجه فرنگی رنگ پریده‌ای را می‌بینید که لمس سفت و توپری دارد، فکر کنید که مزه‌اش چه شکلی است: تابستان و آفتاب داغ - یا کال چینی - همراه با سفری طولانی در کانتینری یخچال دار؟

جنش در حال رشدی که "کند خوراک" را تحسین می‌کند - پس زدن راحتی و سرعت به نفع مزه و لذت - ممکن است در اینجا بکار بیاید. چه کسی "مانژ-تو" (نخود فرنگی) را به هر قیمتی در زمستان طالب است؟ به جای آن، وقت بگذارید و محصولات فصلی درست و به موقع را بخرید و راه سرگرم‌کننده‌تری برای پخت آن، دوباره کشف کنید، آن وقت است که پرزهای چشایی‌تان سپاس گزارتان خواهند شد. و محیط زیست هم در وقت خود به شما سپاس خواهد گفت.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۹-۴- آمریکا بیش از یک میلیارد دلار تعهدات پرداخت

نشده به سازمان محلل متحد بدهکار است.

اواخر سال ۲۰۰۲ و اوایل سال ۲۰۰۳ در حالی که دنیا در مورد ورود به جنگ در عراق بحث می‌کرد، تمام نگاه‌ها به سوی سازمان ملل متحد دوخته شده بود. شورای امنیت تا کجا به سوی تجویز اقدام نظامی گام بر می‌دارد؟ از سازمان ملل چقدر انتظار می‌رود که در ملت‌سازی و صلح‌بانی شراکت داشته باشد؟ و هنگامی که تمامی این بحث‌ها انجام گرفت و اقدامات انجام شد، کل قضایا واقعاً اهمیتی داشت؟ در طی این مدت، بسیار و بسیاری از پوشش‌های مطبوعاتی به بحث‌هایی در مورد ارتباط پیوسته سازمان ملل با این امور اختصاص یافتند. کمتر فردی پیدا می‌شود که در مورد اهمیت نوعی از سازمان جهانی شک کند که در آن ملت‌ها بتوانند دور هم جمع شوند تا اهداف مشترکی را دنبال کنند. سازمان ملل و تمامی دفاتر و صندوق‌هایش با بودجه‌ای در حدود ۲۰ میلیارد دلار در سال اداره می‌شوند - یعنی در حدود ۳ دلار برای هر آدم روی سیاره‌ی زمین.^۱ کل این ۲۰ میلیارد، مبلغی است که جهان هر ۵ روز یک بار برای ارتش‌هایش می‌پردازد (یعنی سالانه ۱۴۶۰ میلیارد دلار). به‌نظر می‌آید این معامله شبیه خرید ارزش با پول باشد. یعنی کمی پول می‌دهیم و ارزش والایی را بدست می‌آوریم. این طور نیست؟ اما از نظر کشورهای بسیاری، پرداخت سهم خود به سازمان ملل از اهمیت بسیار کمی برخوردار است. در بیش از یک دهه، سازمان ملل از یک بحران فلج‌کننده‌ی مالی رنج برده‌است. چرا؟ چون کشورهای عضو از تعهدات داوطلبانه‌ی خود کاسته‌اند و از پرداخت "ارزیابی‌های منظم‌شان" عقب افتاده‌اند. وضعیتی که در نهایت منجر به اداره‌ی روز به روز سازمان ملل شده‌است. در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۶، کل بدهی عقب افتاده‌ای سازمان ملل به ۲,۳۴ میلیارد دلار رسید. تا آن زمان بزرگترین بدهکار آمریکا بوده‌است: در آن تاریخ ۱,۰۱۰ میلیارد دلار به سازمان بدهکار بود.^۲

چطور شد که به‌این‌جا رسید؟ چطور ممکن است که کاترین بریتنی معاون دبیرکل سازمان مجبور شود به مجمع عمومی بگوید "ثبات مالی سازمان زیر فشار است؟" و پیامدهای این چنین کم پولی. هنگامی چه می‌تواند باشد؟

ساختار و عملیات سازمان ملل متحد در مراحل پایانی جنگ دوم جهانی تحکیم یافت. یکی از اهداف اصلی در آن زمان تضمین این آرمان بود که مصیبت جهانی مشابهی دوباره رخ ندهد. پس از یک رشته ملاقات و نشست‌ها



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

در واشنگتن دی سی در سال ۱۹۴۴؛ آمریکا، انگلیس، روسیه و چین بر روی اهداف، ساختار و کار ویژه‌های یک سازمان جهانی توافق کردند. در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵، نمایندگی‌های ۵۰ ملت در نشست امضای تشریفاتی منشور ملل متحد در محل یادبود رزمندگان قدیمی. جنگ در سان‌فرانسیسکو شرکت کردند. وزیر خارجه‌ی آمریکا، ادوارد اس تئینیوس اظهار داشت "این قراردادی بود که از درون رنج و جنگ تولد یافت؛ حال، امیدمان به صلحی پایدار و مطلوب به آن متکی است."^۴

در ابتدا، خوشبینی بسیار زیاد بود. در ژانویه ۱۹۴۶ اولین مجمع عمومی در لندن برگزار شد، که در اولین قطع‌نامه به کاربرد صلح‌آمیز انرژی اتمی و نابودی و ریشه‌کنی سلاح‌های کشتار جمعی رای داد. نخستین ماموریت نظارتی‌اش در سال ۱۹۴۸ در فلسطین بود. در همان سال، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به تصویب رسید و در سال ۱۹۴۹ نماینده‌ی از سازمان ملل میان دولت تازه اسرائیل و دولت‌های عرب آتش‌بسی برقرار کرد.^۵

نخستین مشکلات جدی مالی در جریان تلاش‌های اولیه‌ی صلح‌بانی سازمان رخ نمود.^۶ در ۱۹۵۶، نخستین ابتکار عمده‌ی صلح‌بانی سازمان در صحرائ سینا درگیر بحثی شد که چه کسی باید دست در جیب کند. تعدادی از دولت‌ها از پرداخت سر باز زدند و گفتند هر کس که مسئول این وضع است باید بار هزینه را تحمل کند. مشاجره‌ی مشابهی در سال ۱۹۶۰ در مورد مشارکت‌های مالی ماموریت صلح‌بانی کنگو پیش آمد، که اختلافات سیاست‌گذاری به‌این منجر شد که برخی کشورها از پرداخت سهم خود سرپیچی کنند.

در طی این مدت، آمریکا در پرداخت‌هایش کاملاً دست به جیب بود، بویژه در مقایسه با اتحاد جماهیر شوروی. اما در دوران ریاست جمهوری رونالد ر ِ یگین، اوضاع کم‌کم تغییر کرد. مشاوران شروع کردند به توصیف سازمان ملل به منزله‌ی یک نهاد طرفدار شوروی، که باورهای رادیکال و ریشه‌ای را در دنیای در حال توسعه دامن می‌زند و می‌پراکند. در سال ۱۹۸۳، اصلاحیه‌ی لایحه‌ی اعتبارات سازمان ملل در بودجه‌ی آمریکا، مانع تامین مالی برای برنامه‌هایی در سازمان ملل می‌شد که از سازمان آزادی‌بخش فلسطین (PLO) یا جنبش استقلال نامیبیا پشتیبانی می‌کردند. در سال ۱۹۸۵ آمریکا از سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) بیرون آمد و مدعی شد که بسیار بد مدیریت می‌شود و بیش از حد سیاسی شده‌است. بدهی‌های معوق رو به فزونی گذاشتند. در همان حالی که ملل متحد مجبور به کاهش بودجه‌ها بود، آمریکا شروع کرد به تاخیر در پرداخت قسط‌های منظم‌اش: قسطی که باید سر سال پرداخت می‌شد، در غالب موارد چندین ماه دیرتر پرداخت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

می‌گردید. آن تاخیر پرداخت‌ها، هنوز که هنوز است باز هم ادامه دارد.

در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل ۹۰، آشوب اقتصادی در اتحاد شوروی سابق و سایر کشورهای اروپای شرقی باعث شد که سایر کشورها هم بدهی‌های بزرگی بالا بیاورند. هم‌هنگام آمریکا شروع کرد به افزایش تمرکز بر نظامی‌گری، و توجه به دخالت در نزاع‌های سایر نقاط جهان. دولت کلینتون با این که نقش گسترش‌یابنده‌ای برای سازمان ملل در صلح‌جویی در نظر گرفت، اما همان رهیافت سخت‌گیرانه را در مورد بودجه‌ی سازمان ادامه داد. تا سپتامبر ۱۹۹۴، طلب‌های معوقه‌ی سازمان به ۳,۵ میلیارد دلار رسید که ۱,۵ میلیارد آن فقط به آمریکا مربوط می‌شد.

کنگره‌ی آمریکا تردید نکرده‌است که تامین مالی نهادهایی از سازمان ملل را تحریم کند که نسبت به اختیاراتشان نگران بوده‌است. از سال ۲۰۰۲ به بعد، دستگاه اجرایی بوش (رئیس جمهور آمریکا) تامین مالی صندوق جمعیت سازمان ملل را متوقف کرده‌است. چرا؟ چون بر این باور است که با گروه‌های طرفدار سقط جنین اجباری در چین ارتباط دارد. با وجود این که تحقیق و تفحصی دولتی، هیچ مدرکی دال بر پشتیبانی از هیچ‌گونه عملیات ادعایی نیافت، این تحریم ادامه‌یافت.

در سال ۱۹۹۹ آمریکا قانونی گذراند که می‌پذیرفت بخش اعظم بدهی‌های معوقه به سازمان پرداخت شود. توافق‌نامه‌ی "هلمز-بایدن" که به نام پشتیبانانش نامیده شد -طرحی برای سه قسط پرداخت به سازمان ملل تدوین می‌کرد. بر این اساس، ۹۲۶ میلیون دلار به سازمان و دفاتر تخصصی‌اش پرداخت می‌شد که ۷۱۲ میلیون آن به بودجه‌ی جاری عملیاتی اختصاص می‌یافت. اما این قانون همراه با شرط و شروط بود، و این حق را به آمریکا می‌داد در صورتی که اهداف بودجه‌ای و اصلاحی تحقق نیابند، پرداخت‌های بعدی را متوقف کند. آمریکا علاوه بر این، خواستار کاهش دائمی سهمیه‌ی خود در بودجه‌ی عادی سازمان ملل و نیز پرداخت‌هایش به سازمان بهداشت جهانی، سازمان خوراک و کشاورزی و سازمان بین‌المللی کار شد.

اما قانون هلمز-بایدن، همچنان که در واقعیت نیز چنین بود، فقط به صورتی جزئی کل بدهی‌های معوقه‌ی آمریکا را پرداخت. بنا به ارقام سازمان ملل، تا ۳۱ اوت ۲۰۰۳، آمریکا باز هم ۱,۲۲ میلیارد دلار تعهدات معوقه و جاری بدهکار است -یعنی بیش از نیمی از طلب‌های سازمان ملل.

البته آمریکای تنها بدهکار سازمان ملل نیست. تا پایان سال ۲۰۰۳، دوسوم کشورهای عضو، سهم‌های خود را به صورت کامل نپرداخته‌اند و تا نوامبر سال ۲۰۰۴، مبلغ ۶۹۵ میلیون دلار از بودجه‌ی عادی سال ۲۰۰۴



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

پرداخت نشد. آمریکا، برزیل و مکزیک از میان مهم‌ترین ۱۵ کشور سهام، مقرری‌های سالانه‌شان را کامل نپرداخته‌اند.

این پیش‌بینی ناپذیری، همراه با بالا بودن مبالغ بدهی، پیامدهای جدی‌ای برای سازمان داشته‌است. پرداخت‌های سازمان برای دانشگاه‌های بین‌المللی یوگسلاوی سابق در رواندا آن قدر عقب افتاده‌اند فقط در سال ۲۰۰۳، مبلغ ۹۶ میلیون دلار - که مقامات وادار شدند ۴۱ میلیون دلار از حساب‌های صلح‌بانی سازمان وام بگیرند. این وام‌گیری علی‌رغم این واقعیت بود که پیش از آن، صندوق صلح‌بانی سازمان ۱,۱ میلیارد دلار کسری حساب داشت. در اواخر اکتبر، "گروه ۷۷" کشورهای بالنده (در حال توسعه) هشدار داد که سازمان بازپرداخت‌های خود به کشورهای همکار در مأموریت‌های صلح‌بانی را بسیار کم می‌دهد و از دست‌اندازی به منابع صندوق‌های دیگر گلیه کرد. اما معاون دبیرکل، بریتنی به آنان پاسخ داد که اگر همه کشورهای خوش حساب بودند، این مسائل اتفاق نمی‌افتاد.

راه حل به همین سادگی است: همه کشورهای، به‌ویژه داراها و توان‌مندترها، بایستی مطمئن شوند که قسط‌هایشان را تمام و کمال و سر وقت به سازمان پرداخته‌اند. در غیر این صورت آینده سازمان به خطر خواهد افتاد. بی‌نظمی پرداخت‌های آمریکا آن قدر طولانی بوده که این روزها تبدیل به عادت شده‌است و کشورهای نظیر ژاپن را تشویق کرده که آنان هم دیر پرداخت داشته‌باشند. کنگره‌ی آمریکا صدایش درآمده‌است: لایحه‌ی اعتبارات وزارت خارجه‌ی آمریکا در سال مالی ۲۰۰۳ بیان می‌کند که "دیر پرداخت قسط‌های آمریکا، سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین‌المللی را وادار می‌کند که درگیر رفتارهای بودجه‌ای خاصی شوند که نه درست‌اند و نه مسئولانه‌اند."^{۱۳} مجلس نمایندگان اخیراً خواستار تهیه‌ی گزارشی در مورد پیامدهای دیر پرداخت شد، و به رئیس‌جمهور دستور داد که طرحی برای از سرگیری پرداخت اقساط سازمان ملل در ابتدای هر سال تقویمی تهیه کند.

حتی افکار عمومی آمریکا ظاهراً حامی رفتار مسئولانه‌تر در مورد مسائل مالی سازمان ملل‌اند: در یک نظرسنجی، بیش از ۶۰ درصد از پرسش‌شوندگان گفتند که آمریکا بایستی بدهی‌های معوقه‌اش را تمام و کمال به سازمان بپردازد،^{۱۴} و هنگامی که آمریکاییان مطلع شدند میزان سهم آمریکا براساس سهم در اقتصاد جهانی تعیین می‌شود، ۵۶ درصد حس می‌کردند که این سهم‌بندی عادلانه است.

شکی نیست که بازپرداخت‌های انجام‌گرفته براساس قانون هلمز-بایدن، کمک بسیاری به وضعیت مالی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سازمان کرده‌است. اما کارهای بیش‌تری لازم است انجام شود. آمریکا به عنوان بازیگر اصلی اقتصادی جهان، و (بقول بعضی‌ها) تنها ابرقدرت دنیا، تنها در صورتی عادلانه رفتار کرده است که بیش‌ترین سهم را بپردازد. اما برای این کار لازم است پیش از هر چیز، پرداخت‌هایش را سر وقت و کامل انجام دهد، و از تاخیر در پرداخت به عنوان وسیله‌ی فشار برای ایجاد اصلاحات و تغییر سیاست‌های سازمان، خودداری کند.

پولی که لازم است بخش کوچکی می‌تواند باشد از آن‌چه که آمریکا در جنگ خود با تروریسم و هراس‌افکنی هزینه می‌کند. اما سازمان ملل از طریق برنامه‌های انسان دوستانه، ابزارهای قانونی، بین‌المللی و رمیافت چندجانبه‌گرانه در حل رویدادهای جهانی، اتفاقاً می‌تواند بهترین رزمنده‌ی خط اول اهداف آمریکا باشد. مردم آمریکا بر این باورند که کمک به سازمان ملل پولی است که درست خرج شده – اکنون تنها کاری که مانده، قانع کردن رهبران‌شان است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

۵۰- کودکان خانوارهای نادار ممکن است ۳ برابر بیشتر تر

از کودکان خانوارهای دارا، بیمار روانی شوند

واقعیتی وجود دارد که بریتانیا باید به خاطرش شرمسار باشد: این کشور چهارمین اقتصاد بزرگ دنیاست و با این وجود، یکی از بالاترین نرخ‌های فقر کودک را در دنیای صنعتی دارد. چهار میلیون کودک انگلیسی - یکی از هر چهار کودک انگلیسی - در فقرند.^۱ این رقم سه برابر تعداد زیر خط فقر در ۱۹۷۰ است. بیش از نیمی از کودکان لندن مرکزی فقیرند، لندنی که بالاترین درآمد سرانه در اروپا و بیشترین تعداد میلیونر را در خود جای داده است.^۲

تعریف فقر در غرب، با تعریف فقر در دنیای در حال رشد فرق دارد. فقر در اروپا بجای نگاه به معیار آستانه‌ای درآمد خالص - مثلاً یک دلار در روز که سازمان‌های کمک‌رسان غالباً از آن استفاده می‌کنند - با استفاده از استانداردهای نسبی تعریف می‌شود. پژوهش‌گران با نگاه به تمامی منابع - مادی، فرهنگی و اجتماعی - یک فرد، به حداقل استاندارد زندگی قابل قبول می‌اندیشند. اگر افراد زیر این استاندارد بیافتند، معنی‌اش زندگی در فقر است.

اثرات این محرومیت اجتماعی می‌تواند بسیار حاد باشد. کودکان متولد در فقر، احتمال بیشتری دارد که در سال اول تولد بمیرند، احتمال زیادی دارد که از حوادث کودکی بمیرند، و عمر کوتاه‌تری نسبت به کودکان خانوارهای دارا تر خواهند داشت.^۳ احتمال بیشتری دارد که در خانه‌های تنگ مرطوب سرد زندگی کنند؛ در کل انگلیس ۷۵۰۰۰۰ خانوار با کودکان‌شان در کاشانه‌های فقیرانه مسکن دارند.^۴ کودکان فقیر احتمال زیادی دارد که از فعالیت‌های اجتماعی همچون سفرهای مدرسه‌ای و خدمات تفریحی محروم بمانند.^۵ و نوجوانان و جوانانی که در فقر مزمن و شدید بزرگ می‌شوند احتمال بیشتری هست که رابطه‌های پر تنش با والدین‌شان داشته باشند، و از سر و وضع ظاهری خود و کل زندگی‌شان ناامید باشند.^۶

بنابراین خیلی عجیب نباید باشد که کودکان پایین‌ترین گروه‌های درآمدی، سه‌بار بیشتر از کودکان ثروتمندترین خانوارها احتمال دارد که دچار نوعی از مشکلات روانی شوند. به گزارش دفتر آمار ملی بریتانیا، ۱۶ درصد کودکان خانوارهای با درآمد هفتگی کمتر از ۱۰۰ پوند، مشکلات بهداشت روانی دارند، در حالی که همین شاخص در کودکان خانوارهای با درآمد هفتگی ۵۰۰ پوند ۶ درصد است.^۷



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نیرا شارما، سیاست‌گزار ارشد "بنیاد خیریه‌ی بارناردوز برای کودکان"، شرح می‌دهد که نابرابری‌ها در بریتانیا چگونه بر بهداشت روانی کودکان اثر می‌گذارند. "کودکان بسیاری وجود دارند که چیزهایی مثل گردش بیرون از خانه، تعطیلات، رفتن به پیژاخوری و امثال آن را چیزی طبیعی می‌دانند. اما بچه‌هایی هم هستند که این لذت‌ها را ندارند، و همین باعث می‌شود احساس انزوای اجتماعی کنند. بسیاری از این کودکان غالباً مجبورند از پدر و مادر معلول یا پدر و مادر مبتلا به بیماری روانی مراقبت کنند. این مسایل می‌تواند به قلندری در مدرسه منجر شود که همین قلندری، این کودکان را دچار احساس طرد یا متفاوت بودن می‌کند، و بر روی سلامت روانی‌شان تاثیر می‌گذارد.^۸

در صورتی که مشکل روانی در کودکان تشخیص داده شود، امکان و احتمال مراقبت‌های دریاقتی ناکافی خواهد بود. بنا به یافته‌های پژوهش دولتی^۹ گزارش شده از سوی بی. بی. سی، به نظر پزشکان حداقل یک چهارم نوجوانان ۱۳ تا ۱۹ ساله بریتانیایی^{۱۰} مشکل دار بهداشت روانی، مراقبت‌هایی که این نوجوانان دریافت می‌کنند، نامناسب و ناکافی است.^{۱۱} کل هزینه‌ی بهداشت روانی کودک و نوجوان در انگلیس در حدود ۲۴۰ میلیون پوند است - یعنی درست ۷ درصد بودجه‌ی بهداشت روانی بزرگسالان.^{۱۲} فقط یک چهارم کودکان مشکل دار روانی با خدمات تخصصی در تماسند - رقمی که بشدت لازم است افزایش یابد.^{۱۳}

کودکانی که در فقر دنیا می‌آیند، در کنار نیازهای بنیادی‌ای همچون لباس گرم و خوراک سالم، ممکن است از فرصت‌های راهیابی به سوی دنیایی بهتر هم محروم بمانند. پدری از اهالی بخش لندن جنوبی به روزنامه‌ی آبرزور می‌گفت که وقتی خودش مدرسه را تمام کرد، آموزش‌های حرفه‌ای خاصی را دنبال کرد که جوشکار شود و در عرض چند ماه هم کار پیدا کرد؛ پسرانش هم، همان برنامه‌ها را ادامه می‌دهند، مادر پایان این دوره‌ها هرگز شغلی پیدا نمی‌کنند. مرد دیگری به نبود امید و آتیه اشاره می‌کند: دولت تاچر زندگی^{۱۴} طبقه کارگری را از ما گرفت، اما چیزی به‌جای آن نگذاشت. دلیل این‌که فرزندانمان فرصت‌های زیستی کمتری دارند بخاطر این نیست که نمی‌توانند به دانشگاه بروند، بلکه بخاطر این است که سرکار نمی‌توانند بروند.

کودکان فقر مستعد بزرگسالی فقیرانه هم هستند. خطر بیکاری و دستمزد کم در آینده، برای‌شان بیشتر است. اگر مدرسه را بدون کسب شرایط لازم تمام کنند، ۳ برابر کمتر احتمال دارد که آموزش شغلی ببینند. اگر به دام بیماری روانی بیافتند ۱۰ برابر احتمال بیشتری دارد که با پلیس درگیر شوند و در زندگی آینده‌شان احتمال بیشتری می‌رود که مشکلات‌شان ادامه‌یابد: حداقل تا نیمی از تمامی بیماری‌های روانی بزرگسالان، ابتدا در



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دوران کودکی تشخیص داده می‌شود. مارتین بارنز، رئیس "گروه اقدام برای کودکان" فقر "تاکید می‌کند بسیاری از مردم هنوز بر این باورند که مسئله فقر در انگلیس وجود ندارد - روشن است که خود این باور، برخورد با مشکل را دو چندان دشوارتر می‌کند. او مدعی است که فقر امروزی در بیش‌تر موارد، با احساس ننگ و عار، انزوا و سرافکنگی، به پشت درهای بسته رانده شده است. هزینه‌های فردی و اجتماعی این فقر در حال افزایش است، اما مردم در مقابل این وضعیت، بجای این که احساس حمایت و اضطراب داشته باشند، به شکلی گسترده، بی‌تفاوت و آسوده خیال‌اند.^{۱۵}

فقر در انگلستان هست، اما نه بخاطر فقیری بودن کشور، بلکه بخاطر نابرابری و برای هر دولتی که شجاعت برخورد با این نابرابری‌ها را داشته باشد، از میان برداشتن شان مشکلی است پیچیده.

انگلیس امروزه ۲ بار نابرابرتر از سال ۱۹۷۷ است و شکاف میان دارا و نادار در دهه‌ی ۱۹۹۰ به شکل چشم‌گیری رشد کرد. ضریب جینی (Gini) کشور - که نابرابری کشورها را اندازه می‌گیرد - در طی ۳۰ سال گذشته همواره در حال رشد بوده و هم اکنون به بالاترین میزان خود در کل این سال‌ها رسیده است. پایین‌ترین دهک درآمدی جمعیت، فقط ۳ درصد درآمد و بالاترین دهک ۲۵ درصد آن را دارند. داراهای انگلیس هم‌اکنون نسبت به کل تاریخ این کشور، بیش‌ترین درآمد خالص کشور را دارند، درحالی که ندارها در رنج‌اند. دولت بریتانیا پذیرفته است که فقر کودکان مشکلی است عظیم، و نخست‌وزیر تونی بلر در سال ۱۹۹۰ متعهد شد که دولت در طی یک نسل آن را برطرف سازد. گوردون براون، آن را "زخمی بر روح بریتانیا" نامید و از کودکان به‌دام افتاده در موقعیت "بی‌بسرزد" سخن گفت: کودکانی فقیر در سن کم، و بی‌کار در بزرگسالی.^{۱۸} براون می‌گفت که دولت قرار است فقر کودکان را به‌طور کامل در طی ۲۰ سال برطرف کند - تا سال ۲۰۱۰ آن را به نصف کاهش دهد. متأسفانه از قرار معلوم آن هدف واقعیت نخواهد یافت. پژوهش "خانوارهای زیر میانگین درآمد" در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۶ نشان داد که تعداد کودکان فقیر ۱۰۰ هزار نفر افزایش یافته‌اند. جنبش "فقر کودکان را پایان بخشید" مدعی شد که این آمار "تردیدهای جدی" در مورد رسیدن به اهداف ۲۰۱۰ را افزایش داده است - رسیدن به آن اهداف، یعنی هر ساله ۲۰۰۰۰۰ کودک باید از فقر بیرون بیایند. تغییرات سیستم مالیات و مستمری‌بگیران انگلیس^۴ پاسخی برای مسئله ارائه داده است، به‌عنوان مثال افرادی را که دنبال کارند، تشویق به یافتن شغل و خلاصی از مستمری می‌کند. اما برای دستاوردهای این‌گونه ابتکارات

^۴ - قوانینی که نحوه‌ی مالیات‌گیری از سوی مردم و پرداخت کمک خرجی از سوی دولت به نیازمندان را تعیین می‌کند. (م.)



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

محدودیت وجود دارد. دولت می‌باید بامسئله دست‌مزد کم و حفظ شغل به‌عنوان یک فوریت برخورد کند. برای رسیدن به‌استاندارد "آستانه آبرومندی" شورای اروپا، حداقل دست‌مزد در انگلیس باید ساعتی ۷,۳۲ پوند تعیین شود. این شاخص در حال حاضر، ساعتی ۴,۸۵ پوند است.

افزایش‌دهی درآمد عامل مهمی است برای حل مسئله فقر - دسترسی به خدمات عمومی با کیفیت نیز حیاتی‌اند، خدماتی همچون حمل و نقل، آموزش و پرورش و خدمات اجتماعی رفاهی. با کیفیت. توجه به سیستم مستمری‌بگیران نیز کم‌اهمیت نیست، طوری‌که، آن‌هایی که نمی‌توانند کار کنند، از مزایای رفاهی محروم نمانند. سازمان خیریه‌ی "بارناردو" نیز تأکید می‌کند که منابع مالی، لازم است به سوی کودکان آسیب‌پذیر خاص هدایت شود - کودکانی که ناتوان‌اند، از اقلیت‌های قومی‌اند، یا در فقر شدید و مزمن زندگی می‌کنند. یک نظام "یکسان برای همه" نمی‌تواند به‌این کودکان کمکی کند.

دولت کارگری، پذیرفته‌است که صرف اشتغال‌دهی به افراد فقیر، برای رویارویی با نابرابری کافی نیست و لازم است که ثروت، فرصت و قدرت نیز باز-توزیع شوند. در واقع، در صورتی که دولت بتواند به‌این هدف برسد، نتایج کار می‌تواند شگفت‌آور باشد. پژوهشی مدعی‌شده که اگر نابرابری در انگلیس تا حد ارقام سال ۱۹۸۳ کم شود، در حدود ۷۵۰۰۰ مرگ در افراد زیر ۶۵ سال رخ خواهد داد - و در صورتی که فقر کودک ریشه‌کن شود، سالانه از مرگ ۱۴۰۰ کودک زیر ۱۵ سال پیشگیری خواهد شد. کاهش نابرابری، وظیفه‌ی بی‌نهایت دشواری است. بالا بردن مالیات، برای بهبود خدمات عمومی، همیشه به عنوان یک خودکشی انتخابی در بریتانیا به حساب می‌آید - و با این وجود، نظرخواهی انجام شده از سوی MORI در سال ۲۰۰۱ نشان داد که در حدود دوسوم انگلیسی‌ها از همین سیاست پشتیبانی می‌کنند. اما این که‌ایا از هرگونه باز توزیع محسوس ثروت نیز پشتیبانی می‌کنند کمتر روشن است و به آن آشکاری مالیات نیست؛ نظرسنجی دیگری نشان داد که فقط ۶ درصد انگلیسی‌ها فقر و نابرابری را به عنوان مسئله‌ی مهم رودرروی کشور بحساب می‌آورند.

دولت انگلیس در حال آغاز حل مسئله فقر کودکان است، هرچند آشکار است که اقدامات بسیار بیشتری می‌تواند انجام دهد. شاید در آن موقع تغییر عمده‌ای لازم است که در اندیشه‌های‌مان روی دهد. انگلیس می‌تواند کشوری دارا باشد، که قادر به دادن میلیون‌ها پوند کمک به کشورهای دور و نزدیک خارجی باشد، قادر به تأمین مبارزه‌های پرهزینه برای نجات مردم از فقر و ستم در کشورهای آن سوی آبها باشد. اما قدرت اقتصادی‌اش ممکن است به قیمت رنج انسان‌های آسیب‌پذیر در خاک خود بدست آید. بریتانیا تا زمانی که گستره و فوریت



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مشکل فقر کودکان را به درستی نپذیرد، در این مبارزه در حال شکست است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

منابع "۵۰ واقعت ..."

را از آدرس زیر می‌توانید دانلود کنید:

www.gholamalikeshani.persiangig.com/document/manabe۰۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

یادداشتهای هر فصل "۵۰ واقعیت..."

را می‌توانید از آدرس زیر دانلود کنید:

www.gholamalikeshani.perdiangig.com/document/yaddasht%۰۰



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

واژه‌نامه

CIA: سیا، سازمان مرکزی اطلاعات و جاسوسی، اداره‌ای آمریکایی که مسئول کسب اطلاعات در مورد دولت‌های خارجی، شرکت‌های بزرگ و افراد است. این سازمان عملیات نظامی پنهانی گسترده‌ای نیز دارد.

EU: اتحادیه اروپا، اتحادیه‌ی اروپا مجموعه‌ای از کشورهای اروپایی است که قرار است تا سال ۲۰۰۴ به ۲۵ کشور افزایش یابد.^{۴۱} اتحادیه ۵ موسسه دارد: پارلمان اروپا (که هر کشور عضو نمایندگانی برای آن انتخاب می‌کند که عضو پارلمان اروپا، یا MEP نامیده می‌شوند)، کمیسیون اروپا گروهی از ۲۰ عضو انتصابی که منافع اروپا را بعنوان یک کل بازنمایی می‌کند، شورای اتحادیه اروپا، که از وزیران کشورهای عضو تشکیل می‌شود (و نباید با شورای اروپا که یک سازمان جداگانه بین المللی با ۴۵ کشور عضو است اشتباه شود)، دیوان اروپایی عدالت، و دیوان اروپایی میزان و حساب‌رسان.

FAO: فائو، سازمان خوراک و کشاورزی ملل متحد. مسئولیت‌هایش عبارتند از زراعت، تولید و توزیع خوراک، تغذیه و محرک‌گرسانی.

FBI: اف. بی. آی، هیئت فدرال بازرسی (پلیس فدرال آمریکا)، سازمانی آمریکایی بعنوان نهاد اصلی بازرسی که صلاحیت قضایی در مورد جرائم فدرال دارد. این سازمان اختیار حفاظت آمریکا از تهدیدهای تروریستی خارجی درون کشوری را نیز دارد.

^{۴۱} هم اکنون در سال ۲۰۱۲ این تعداد ۲۷ کشور است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

G۸ و G۲۱: جی‌هشت و جی‌بیست و یک، یعنی "گروه هشت تایی"، ائتلافی از هشت کشور سرآمد صنعتی: انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، آمریکا، کانادا و روسیه. G۲۱ نام ائتلافی از ۲۱ ملت در حال توسعه به رهبری برزیل، هند، آفریقای جنوبی و چین - که در مذاکرات کنفرانس کانگن سازمان تجارت جهانی، "ابرقدرت‌های یارانه‌دهنده" را تحریم کرد و همین باعث شهرتش شد.

GDP: جی. دی. پی.، تولید ناخالص داخلی، سنج‌ای است برای اندازه‌گیری برون داد کل اقتصادی یک کشور که اغلب به صورت شاخص سرانه بیان می‌شود و میانگین برون‌داد اقتصادی را برای هر نفر محاسبه می‌کند. جی. ان. پی. یا تولید ناخالص ملی با این شاخص قدری تفاوت دارد - تولید ناخالص ملی، تمامی درآمدهای هم‌مردم یک کشور خاص را اندازه‌گیری می‌کند، در هر جای جهان که باشند، بنابراین شامل درآمدهای خارجی مردم آن کشور در خارج نیز می‌شود.

GNP: جی. ان. پی.، ر.ک. GDP

ILO: آی. ال. ا.، سازمان بین‌المللی کار، نهاد ملل متحد که مسئول موضوعات کارگری است. این نهاد مروج حقوق، آموزش و بازنمایی نیروی کار و وام‌دهی به کشورهای در حال رشد است.

IMF: آی. ام. اف، صندوق بین‌المللی پول، که در پی پایین آوردن موانع تجاری میان کشورها از طریق پایش سامانه‌های مبادله‌ی ارزی و وام‌دهی به کشورهای در حال رشد است.

IOM: آی. ا. ام.، سازمان بین‌المللی مهاجرت، نهادی که با افراد جابجاشده، پناهنده و مهاجر سر و کار دارد.

NATO: ناتو، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، مجموعه‌ای مرکب از نوزده کشور از آمریکای شمالی و اروپا است. هدف اصلی آن تامین امنیت جمعی، یا ابزارهای سیاسی و نظامی است، اما در پانزده سال گذشته نقش فعال تری در صلح‌بانی داشته‌است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

NGO: ان . جی . ا .، سازمان غیر دولتی، سازمان مردم نهاد (سمن)؛ به‌طور کلی به معنی نهادی است بین المللی که اعضایش افراد عادی‌اند و نه حکومت‌ها. این اصطلاح در برگیرنده‌ی دامنه‌ی گسترده‌ای از سازمان‌ها، از خیریه‌ها گرفته تا سازمان‌های جماعتی و تا گروه‌های فشار و نفوذ است. آنان عموماً مستقل از احزاب سیاسی هستند و بر شالوده‌ای بی‌سود کار می‌کنند.

NRA: اتحادیه ملی تفنگ، گروه نفوذ و فشار قدرتمند آمریکایی که در پی حفاظت از حقوق صاحبان تفنگ و سلاح است.

NSA: بازی‌گران غیر حکومتی، این تعبیر به گروه‌های مسلحی اشاره دارد که خود مختار از دولت‌های شناسایی‌شده عمل می‌کنند. ان . اس . ا .ها ممکن است گروه شورشی، شبه نظامی مسلح یا نهاد دوفاکتوی حاکم بر یک سرزمین باشند. این گروه‌ها چالش ویژه‌ای برای گروه‌های خواستار اعمال قانون بین المللی و مشکلات خاصی را برای نهادهای کمک به قربانیان درگیری ایجاد می‌کنند.

OECD: سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، این سازمان مجموعه‌ای از ۳۰ کشور صنعتی است که بنا به اظهار تارنمای آن در تعهدشان به دولت دمکراتیک و اقتصاد بازار اشتراک دارند.

OPEC: اپک، سازمان کشورهای صادرکننده نفت، یازده کشور در حال رشدی را نمایندگی می‌کند که به شدت به صادرات نفت متکی‌اند. این کارتل برای اعضایش سهمیه‌ی صادراتی تعیین می‌کند تا عرضه و تقاضای نفت را متعادل کند.

Perestroika: پرسترویکا، ابتکار عملی که میخائیل گورباچف رئیس جمهور اتحاد شوروی سابق برای انداختن تا کشور را به سوی اقتصادی بازار-گراتر هدایت کند و تجارت و روابط اقتصادی با غرب گشایش یابد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

این کار فروپاشی اتحاد شوروی سابق را تندتر کرد.

PLO: پی. ال. ا.، سازمان آزادی بخش فلسطین، مجموعه‌ی احزاب سیاسی فلسطینی و نهادهای مسلح این سازمان که پیش از این‌ها یاسر عرفات رهبر آن بود، عموماً بعنوان سازمان مردم فلسطین شناخته می‌شود.

SARS: سارس، "نشانگان تنفسی شدیداً وخیم"، نوعی سرایت ویروس که نخستین بار در فوریه ۲۰۰۳ در آسیا گزارش شد و به ۲۰ کشور گسترش یافت و ۷۷۴ نفر را کشت.

SEC: اس. ای. سی، کمیسیون اوراق بهادار و تبادل ارز؛ که شرکت‌های عمومی، مبادلات بورس، صندوق‌های دوجانبه، مشاوران سرمایه‌گذاری و همانند‌های‌شان را تنظیم و نظارت می‌کند. این کمیسیون شرکت‌های عمومی را ملزم می‌کند اطلاعات با معنی‌ای را افشا کنند که می‌تواند به تصمیم‌سازی سرمایه‌گذاران کمک کند. علاوه بر این، بر ضد شرکت‌ها و افرادی که قانون اوراق بهادار را نقض می‌کنند به اقدام مدنی دست می‌زند.

Shariat: شریعت، شریعت که غالباً به نام قانون اسلامی نامیده می‌شود، نهادی است تشکیل‌شده از قوانین مذهبی‌ای که ناظر بر زندگی اسلامی—چه دینی و چه دنیوی—است. اعمال این قانون در دانشگاه‌ها، از هر کشور به کشور دیگر به شدت متفاوت است.

UN: ملل متحد، سازمان ملل متحد، سازمانی بین‌المللی، با ۱۹۱ کشور عضو که در میان‌شان گروهی از هیئت‌های نمایندگی ناظری همچون قلمرو مقدس (حکومت شهر واتیکان)، موجودیت فلسطینی، و جامعه‌ی اروپا وجود دارند. مجمع عمومی، متشکل از حاکمیت‌های عضو، سالی یک بار نشست دارد. شورای امنیت که مسئولیت حفظ صلح در میان اعضای سازمان را بر عهده دارد، ۵ عضو ثابت دارد—انگلیس، آمریکا، فرانسه، چین، و روسیه—و ۲۰ کشور عضو انتخابی که دوره نمایندگی‌شان دو سال است.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

UNAIDS: یو. ان. ایدز، برنامه‌ی مشترک اتحاد ملل در زمینه HIV/AIDS. این برنامه از سوی ۹ سازمان دیگر نیز حمایت مالی می‌شود، از جمله سازمان بهداشت جهانی و بانک جهانی.

UNESCO: یونسکو، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد، همکاری میان ملت‌ها را تشویق می‌کند تا آموزش، تنوع فرهنگی، علم و ارتباط ترویج شود و ارتقاء یابد.

UNFPA: یو. ان. اف. پی.، صندوق جمعیت ملل متحد، بزرگترین منبع تامین مالی برای مسائل جمعیتی و بهداشت تولید مثل است. این صندوق تلاش می‌کند تا حاملگی و زایمان و تنظیم خانواده‌ی سالم و امن را ترویج کند، و همزمان از گسترش بیماری‌های انتقالی از راه رابطه جنسی (شامل HIV/AIDS) و از خشونت بر ضد زنان پیشگیری کند.

UNICEF: یونیسف، صندوق کودکان ملل متحد که کمک بشر دوستانه‌ی دراز مدت به کودکان ارائه می‌کند. پروژه‌هایش شامل آموزش پایه برای همه‌ی کودکان، ایمن سازی بهداشتی و حفاظت از کودک است.

WHO: دابلیو. اچ. ا.، هدف سازمان بهداشت جهانی رسیدن به بالاترین سطح بهداشت برای همه‌ی مردم جهان است. سرپرستی آن را مجمع بهداشت جهانی به عهده دارد، که از ۱۹۲ کشور عضو این سازمان تشکیل می‌شود.

WORLD BANK: بانک جهانی، به دنبال تامین مالی کشورهای عضو برای بالیدن (توسعه) و کاهش فقر است. کارزارگران ضد جهانی‌گردانی از این بانک انتقاد می‌کنند که سیاست‌های آزاد سازی تجارت را به قیمت نقص حاکمیت ملی کشورها دنبال می‌کند.

WTO: دابلیو. تی. ا.، سازمان تجارت جهانی با مقررات جهانی تجارت میان ملت‌ها سر و کار دارد. این نهاد بر روی یک رشته توافقات امضایی از سوی کشورها، جهت تدوین رهنمودهای تجاری نظارت می‌کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

سازمان تجارت جهانی باور دارد که تجارت آزاد بر اساس توافقات چند جانبه، بهترین راه ارتقاء رشد اقتصادی است، مخالفان آن می‌گویند توافقات سازمان، ابزاری برای کشورهای صنعتی ◌ دارا فراهم می‌کند تا به هزینه‌ی کشورهای در حال رشد، بر تجارت جهان تسلط یابند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

تو هم آستینی بالا بزن!

اگر آنچه در این کتاب خوانده‌اید شما را به کنش‌گر بودن علاقمند کرده - یا حتی اگر فقط علاقمند شده‌اید که در مورد بعضی از این واقعیت‌ها کمی بیشتر بدانید - در این بخش تعدادی سازمان معرفی می‌شوند که به شما در این کار یاری می‌کنند. معلوم است که فهرستی جامع نیست. در واقع صدها و صدها سازمان کمک‌رسان، اتاق فکر و سازمان غیر دولتی (مردم‌نهاد) در این عرصه‌ها وجود دارند که فهرست کردن‌شان کتابی جداگانه احتیاج دارد. پس به جای آن، تعدادی از آن‌ها را در این‌جا آورده‌ام که هنگام نوشتن کتاب آنان را بسیار مفید می‌شناختم. در صورتی که جایی برای شروع می‌خواهید، این‌ها چندتایی سر نخ هستند:

گروه‌های حقوق بشری

اتحادیه آمریکایی آزادی‌های مدنی (ACLU): تاسیس شده در سال ۱۹۲۰، مدعی مبارزه با نقض آزادی‌های مدنی است در هر جایی که رخ دهند، و به واشنگتن فشار وارد می‌کند تا حقوق مدنی را حفظ کند.

www.aclu.org

عفو بین‌الملل (سازمان-): برای موارد گسترده‌ای از مسائل حقوق بشری کارزار می‌کند، و بخاطر "عمل

مستقیم" در کارزارهای نامه‌نویسی‌اش، نام‌آور است. سایت اصلی‌اش: www.amnesty.org

دبدهان حقوق بشر (HRW): در خدمت حفظ و ترویج و ارتقاء حقوق بشر در سراسر جهان. HRW تلاش

می‌کند زیرپاگذاران و ناقضین حقوق بشر را معرفی و شرمسار کند و هم‌هنگام ائتلاف‌هایی برای موارد خاص

نقض و بدرفتاری حقوق بشر بوجود آورد. www.hrw.org

آزادی: گروه انگلیسی حقوق بشر در پی تامین حقوق بشر و آزادی و هم‌هنگام مخالفت با کاربرد بیش از حد



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قدرت از سوی دولت‌هاست. www.liberty-human-rights.org.uk

اتاق‌های فکر

مرکز سیاست پاسخگو (CRP): گروهی در واشنگتن دی سی که ردّ پول در سیاست و تاثیراتش را در انتخابات‌ها و سیاست‌گذاری پی می‌گیرند. www.opensecrets.org

سکوی آزاد سیاست جهانی^{۴۲}: سیاست‌سازی در سازمان ملل متحد را می‌پاید، حساب‌کنشی از تصمیمات جهانی را ترویج می‌کند، و از مسائلی هم‌چون صلح، عدالت و دخالت شهروندی طرفداری می‌کند. www.globalpolicy.org

پژوهش سالگرد: در طی "کارزار مراسم سال ۲۰۰۰ برای بخشیدن بدهی‌ها" متولد شد. سالگرد این روزها خود را "اتاق فکر و کنش" معرفی می‌کند. www.jubilee2000uk.org

انجمن دیدبان جهان: رهیافتی جهانی و میان‌رشته‌ای نسبت به مسائل محیط‌زیستی و سایر مسائل جهان دارد. گزارشات سالانه‌ی آن به نام‌های "نشانه‌های حیاتی" و "وضعیت جهان" عالی‌اند. www.worldwatch.org

سازمان‌های کمک رسان

کمک به کنش: برای تامین غذا، آب، مراقبت بهداشتی و آموزش مردمان فقیر و توانمندسازی آنان برای ایستادن و گرفتن حقوق خود، تلاش می‌کند. www.actionaid.org

کافود (CAFOD): دفتر توسعه و کمک‌رسانی خارجی کلیسای کاتولیک. کافود به کاهش فقر و توسعه دراز

^{۴۲} سخن‌جای آزاد سیاست جهانی، تریبون آزاد سیاست جهانی



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

مدت در بیش از ۶۰ کشور، بدون توجه به نژاد یا مذهب کمک می‌رساند. "گزارشات سیاست‌های جهانی

گردانی" آن فوق‌العاده خوباند. www.cafod.org.uk

نگرانی‌های بین‌المللی: سازمانی است بشر دوستانه و کمک رسان که غذا و پناه اضطراری برای بازماندگان

جنگ و نیز بلایای طبیعی تامین می‌کند. www.care.org

آکسفام: آکسفام بریتانیای کبیر (GB)، سازمانی انگلیسی در زمینه‌ی توسعه، کمک‌رسانی و کارزارگری است

که در پی پایان بخشی به فقر و رنج در سراسر جهان است. تارنمای بین‌المللی آن در آدرس

www.oxfam.org است. در ضمن به کارزار تحسین برانگیز آن به نام "تجارت را عادلانه کنید" در آدرس:

www.maketradefair.com نگاه کنید.

مبارزه با فساد

شفافیت بین‌الملل: مدعی است که تنها سازمان غیردولتی (مردم نهاد) بین‌المللی است که خود را وقف

مبارزه با فساد می‌کند. شاخص آن به نام "تفسیر فساد" نگاهی است جالب به نحوه‌ی برداشت مردم از

دولت‌هایشان. شفافیت در سراسر جهان شعبه دارد. www.transparency.org

حقوق سقط جنین

سرویس مشاوره‌ی حاملگی‌ی انگلیس. با طرفداری از کنترل زایش و سقط جنین بی‌خطر و دسترس پذیر،

پشتیبان حق انتخاب نوع جنسیت و داشتن یا نداشتن فرزند است. www.bpas.org

فدراسیون بین‌المللی پدر-مادری. حساب‌شده: سازمان‌های خودمختار تنظیم خانواده در بیش از ۱۸۰ کشور

را به هم پیوند می‌دهد، و از طریق آموزش جنسی، پیش‌گیری و سقط جنین قانونی، از حق انتخاب تولید مثل

طرفداری می‌کند. www.ippf.org



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

طرفداران آمریکایی حق انتخاب "نارال": هم برای حفاظت از حقوق زنان در سقط جنین قانونی و هم برای کاهش نیاز به سقط جنین از طریق ترویج و تشویق آموزش جنسی کار می‌کند. www.naral.org

حقوق زنان، خشونت خانگی و نوزادکشی دختران

برابری همین حالا: حقوق بشری زنان در سراسر جهان را پشتیبانی و ترویج می‌کند.

www.equalitynow.org

صندوق پیشگیری از خشونت خانگی: گروهی بین‌المللی که تلاش می‌کند از خشونت در خانه و در جوامع پیشگیری کند. تارنمای شان www.endabuse.org منبع درجه‌یک پژوهش در خشونت خانگی است.

سازمان ملی برای زنان: گروهی آمریکایی که از طریق پایان‌بخشی به تبعیض، تامین کنترل زایش و حقوق تولید مثل و پایان بخشی به خشونت بر ضد زنان؛ مروج حقوق برابر برای زنان است. www.now.org

جامعه‌ی پیشگیری از نوزادکشی: در پی آموزش دادن به مردم در زمینه تاریخچه و وضعیت کنونی اقدام به نوزادکشی است. www.infanticide.org

مجازات مرگ، عدالت جنایی، تبعیض

القاتحه: سازمانی بین‌المللی برای مسلمانانی است که هم جنس‌گرا، دوجنسیتی و دگر جنسیت‌جو هستند.

www.al-fatiha.net

اتحادیه‌ی بین‌المللی زنان و مردان همجنس‌گرا: شبکه‌ی گروه‌های مروج برابری زنان هم جنس‌گرا، مردان هم جنس‌گرا، دوجنسیتی‌ها و دگر-جنسیت‌جو‌ها با سایر مردم. تارنمای آنان بررسی با ارزشی از وضعیت حقوقی و قانونی این افراد در سراسر جهان ارائه می‌دهد. www.ilga.org



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

لغو حکم اعدام (سازمان -): خیریه‌ی انگلیسی‌ای است که کمک بشردوستانه و حقوقی به زندانیان در صف

اعدام در آمریکا می‌رساند. www.reprive.org.uk

پروژه‌ی محکومیت: خیریه‌ای آمریکایی که مروج کاهش تاکید به مجازات زندان است. منبع فوق العاده‌ای

است برای پژوهش در سیاست‌گذاری قضایی جنایی. www.sentencingproject.org

کنترل سلاح

کارزار "برادی" برای پیشگیری از خشونت مسلحانه: سازمان مردمی آمریکایی که به نام جیم برادی،

منشی رسانه‌ای رونالد ریگان رئیس جمهور آمریکا نام‌گذاری شده‌است. وی در هنگام اقدام به ترور رئیس

جمهور به شدت زخمی شد. www.bradycampaign.org

کنترل اسلحه (سازمان -): بزرگترین کارزار ضد سلاح، که در اکتبر ۲۰۰۳ در ۷۰ کشور براه افتاد و

مشترکا از سوی آکسفام، عفو بین‌الملل و شبکه‌ی بین‌المللی اقدام بر روی سلاح‌های کوچک اداره می‌شود.

www.controlarms.org

بهداشت، تغذیه، بحران‌های پزشکی

اقدام برای سیگارکشی و بهداشت (ASH): گروهی که مروج حقوق سیگاری‌ها از طریق طرح دعاوی

حقوقی بر ضد سیگارکشی، یا پیوستن به این گونه دعاوی است: www.ash.org

صندوق جهانی مبارزه با اینز، سل و مالاریا: مشارکت میان دولت‌ها، جامعه‌ی مدنی، بخش خصوصی و

جماعات مبتلا با نابود کنندترین ۳ بیماری جهان: www.theglobalfund.org

کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC): هیئت بشردوستانه‌ای که در سال ۱۸۶۳ بنیان‌گذاری شد تا به



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

قربانیان جنگ و خشونت‌های داخلی کمک کند. ICRC مادر جنبش‌های بین‌المللی صلایب سرخ و هلال احمر است، و قوانین بشر دوستانه‌ی بین‌المللی را نیز ترویج می‌کند. www.icrc.org

پزشکان بدون مرز: سازمان کمک رسانی پزشکی‌ای که هر جا لازم باشد کمک می‌رساند و هدفش بالا بردن آگاهی سایر مردم از گرفتاری‌های افرادی است که به آنان کمک می‌کند. www.msf.org

جنبش کند-خوراک: در برابر گرایش به فست فود (تند-خوراک)، هدفش حفاظت از میراث فرهنگی از طریق بزرگداشت و تجلیل از محصولات فصلی، تولیدکنندگان کوچک خوراک محلی و راه‌های سنتی آماده‌سازی و خوردن خوراک است. www.slowfood.com

پایداری: انتلافی برای خوراک و زراعت بهتر، که هدفش ترویج رفاه و آسایش حیوانات و حفاظت از محیط زیست است. www.sustainweb.org

گرسنگی جهانی: مرجع درجه یک اینترنتی گرسنگی، علل و اثرات آن، و "چه باید کرد" است. www.worldhunger.org

مین‌های زمینی

"میدان مینی را برگزین و پاک سازی‌اش را به عهده بگیر": برای کارزار منع مین پول گردآوری می‌کند. www.landmines.org

کارزار بین‌المللی منع مین‌های زمینی (ICBL): شبکه‌ی سازمان‌های غیردولتی (مردم-نهاد) در ۶۰ کشور، که بر روی منع کامل مین‌های ضدنفر تاکید می‌کند. گزارش سالانه‌ی آن، میزان پیشرفت کار در سراسر جهان را می‌پاید. www.icbl.org

درگیری‌های مسلحانه

انتلاف منع کاربرد کودک-سربازان: برای پایش و گزارش استفاده از کودکان در درگیری‌ها تلاش می‌کند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

www.child-soldiers.org

کمیته‌ی بین‌المللی نجات (IRC): گروهی که در سال ۱۹۳۳ به تأسی از پیشنهاد آلبرت اینشتین تشکیل شد تا به قربانیان هیتلر کمک کند. (IRC) به پناهندگان و سایر افرادی که از درگیری مسلحانه صدمه دیده‌اند کمک می‌رساند. www.theirc.org

پروژه‌ی تبدیل سلاح به خیش: این گروه کاتادایی هر ساله "گزارش درگیری مسلحانه" ای تهیه می‌کند که ارزیابی تمامی درگیری‌های جاری در سراسر جهان است. www.plughshares.ca/content/acr.html

بردگی، کار اجباری، کار کودک

جنبش آفریقایی کودکان و جوانان کار: ائتلافی از صدها گروه مردمی فعال برای بهبود شرایط کار کودکان و نوجوانان www.enda.sn/eja

ضد بردگی بین‌الملل: ضد بردگی با تأسیس در ۱۸۳۸ قدیمی‌ترین سازمان حقوق بشری جهان است. مرکزش در لندن است و تارنمای آن به آدرس www.antislavery.org سایتی است عالی، خواهر این سازمان در آمریکا "بردگان را آزاد کنید" است: www.freetheslave.net

بنیاد تجارت عادلانه: گروهی انگلیسی که برچسب مصرف‌کننده‌ای با عبارت "علامت تجارت عادلانه" به محصولاتی اعطا می‌کند که ثابت شده‌باشد عادلانه و اخلاقانه معامله شده‌اند. تارنمای این گروه Fairtrade.org.uk است، و می‌توانید از ابتکارات بین‌المللی در این مورد، از طریق تارنمای بین‌المللی سازمان‌های برچسب تجارت عادلانه باخبر شوید. نمونه‌ی دیگر "برچسب مصرف‌کننده"، ابتکار Rugmark است که فرش‌های بدون کار کودک را در آسیای جنوبی شناسایی و معرفی می‌کند: www.rugmark.org



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

راهپیمایی جهانی بر ضد کار کودک: جنبشی جهانی در دهلی که با تعداد بسیاری از گروه‌های بین‌المللی متعهد

به پایان‌بخشی به کار کودک کار می‌کند. www.globalmarch.org

تغییر آب و هوا

"آشوب در آب و هوا را بس کنید": ائتلافی از گروه‌های محیط‌زیستی، سازمان‌های کم‌کمرسان و سایر نهادهای کارزارگر که هدفش فشار بر روی دولت انگلیس است تا در مورد کاهش گرمایش زمین کار کند. تارنمای آن www.stopclimatechaos.org است و می‌توانید به کارزار اقدام آنان به نام "من هم به حساب می‌آیم" در آدرس www.icount.org.uk پیوندید. از تارنماهای آمریکایی www.climatecrisiscoalition.org و گروه‌های بین‌المللی شامل کارزار بر ضد تغییر آب و هوا www.campaigncc.org نیز بازدید کنید.

سازمان‌های غیردولتی (مردم نهاد) بسیار فراوانی وجود دارند که خود را وقف محیط‌زیست می‌کنند - در اینجا نام چندتایی از آنها برای آغاز به کار می‌آید.

صلح سبز: Greenpeace از سال ۱۹۷۱ تا کنون برای مسائل محیط‌زیستی کارزار راه انداخته‌است. - ۳ میلیون پشتیبان و ۴۱ دفتر منطقه‌ای دارد. www.greenpeace.org، گروه دوستان زمین یک تارنمای بریتانیایی به آدرس www.foe.org.uk دارد و تارنمای بین‌المللی‌اش (WWF) است صندوق جهانی حیات وحش: www.wwf.org تغییر آب و هوا را به تدریج به یکی از کارزارهای عمده‌اش تبدیل می‌کند: این صندوق را در آدرس www.wwf.org می‌بینید.

بحران آب و هوایی: www.climatecrisis.net تارنمای رسمی فیلم "حقیقتی ناخوشایند" است - این تارنما شمارنده و حسابگر دی‌اکسید کربن دارد و پر است از فکر بکرهایی برای اقدام شما .

پوشاک اخلاقی

کارزار لباس پاک: هدفش آموزش مصرف‌کنندگان، فشار بر دولت و پایش شرکت‌هاست تا شرایط کار در صنایع پوشاک را بهتر کند. www.cleanclothes.org سکوی انگلیسی "نیروی کار واقعی در پس پرچسب" گزارشاتی در مورد خرده‌فروشان عمده‌ی انگلیسی در آدرس www.labourbehindlabel.org ارائه می‌دهد.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دیدبان بیگاری: فهرستی از "فروشگاه(های) باوجدان" در آدرس www.sweatshopwatch.org ارائه می‌دهد (که بیش‌ترشان شرکت‌های آمریکایی‌اند)، در حالی که **انجمن خاک انگلیس** اطلاعات بیش‌تری در مورد پوشاک و بافته‌های طبیعی (ارگانیک) معرفی می‌کند. www.soilassociation.org/textiles

برای آگاهی از انواع بسیار فراوان و مختلف جایگزین‌های خرید اخلاقی – و نه فقط پوشاک – به مجله‌ی "مصرف‌کننده‌ی اخلاقی": در آدرس: www.ethicalconsumer.org نگاه کنید.

فقر کودکان

بارناردوز: بزرگترین خیریه‌ی کودکان در انگلیس که با خانواده‌ها و کودکانی کار می‌کند که به خاطر فقر، بدرفتاری یا تبعیض در خطرند www.barnardos.org.uk

گروه اقدام برای فقر کودک: گروه فشار و پشتیبانی برای کودکان و خانواده‌های فقیر www.cpag.org.uk

"کارزار فقر کودک را پایان دهید": منبع درجه‌بیک آمار و ارقام و شواهد در مورد میزان فقر کودک در انگلیس www.ecpc.org.uk

کودکان را نجات دهید: چشم‌اندازی بین‌المللی در مورد فقر کودکان ارائه می‌دهد. www.savethechildren.org

نظارت و مراقبت پلیسی، حریم خصوصی، گردآوری اطلاعات

کاسپین: گروهی آمریکایی که در جهت منافع خریداران، بر ضد کارت‌های وفاداری و سایر برنامه‌های گردآوری اطلاعات از سوی خرده‌فروشان کارزار می‌کند. www.nocards.org

"حریم خصوصی" بین‌الملل^{۴۳}: گروه حقوق بشری‌ای که به عنوان دیدبان مسائل حریم خصوصی و مراقبت پلیسی عمل می‌کند. منابع و پژوهش‌های فوق‌العاده‌ای دارد. www.privacyinternational.org

^{۴۳} ویکی‌لیکس (wikileaks). سازمانی است ناسودبر و بین‌المللی که مواد رسانه‌ای، خصوصی، محرمانه و طبقه‌بندی شده‌ای را که از طریق منابع خبری، نشاندندگان خبر و پردریداران ناشناس دریافت می‌کند منتشر می‌سازد. تارنمای ویکی‌لیکس که زیر نظر سازمان شاین پریس در سال ۲۰۰۶ به راه افتاد، مدعی شده که در طول سال اول شروع به کارش، ۱۰۲ میلیون سند در اختیار گرفته‌است. در سال ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ پس از یک سری افشگرهای بسیار بزرگ و جنجال برانگیز که تهدیدی برای دولت آمریکا و سایر دولت‌های متحد آن در جنگ‌های عراق و افغانستان به حساب می‌آمد، این سازمان شهرتی جهانی یافت و سخن‌گوی اصلی و سردبیر آن جولین اسلای نیز به خاطر درگیری در پرونده‌ی سوء رفتار جنسی تحت تعقیب دانگاه سوند قرار گرفت. این نهاد (wikileaks) با دانشنامه‌ی wikipedia.org هیچ نسبتی ندارد. (م)

جهانی بیاندیش، محلی عملی کن. ۴۴

پیوستن به یک سازمان غیر دولتی (مردم نهاد)، تنها راه تغییر جهان نیست. رهنمود "جهانی بیاندیش، محلی عمل کن" را سرلوحه‌ی خود قرار دهید، برخی از بزرگترین تغییراتی که می‌توانیم بوجود بیاوریم، به ویژه در زمینه‌ی محیط زیست، با اقدامات بسیار کوچک کلید می‌خورند.

یکی از مهمترین چیزهایی که می‌توانی انجام دهی این است که بفهمی چگونه می‌توانی تاثیری را که بر روی زمین داری کمتر کنی. محیط زیست‌گرایان از کاهش اثر انگشت و ردّ حضورت سخن می‌گویند: کم کردن میزان منابعی که استفاده می‌کنی، تا آنجا که می‌توانی بازیافت کن، و محصولات بازیافتی بخر. سر کارت را تشویق کن آن‌ها هم برنامه‌ی بازیافتی اجرا کنند. مواد شوینده‌ی "سبز" مثل Ecover (Ecover.com) بخر و لامپ‌هایت را (یا در واقع همه وسایل برقی‌ات را) با مدل‌های کم مصرف عوض کن، برای اطلاع از بعضی فکرهای بکر در همین مورد از تارنمای www.star.org یا saveenergy.co.uk بازدید کنید. ماشین‌تان را در خانه بگذارید، و از حمل و نقل عمومی استفاده کنید.

وقتی دارید خرید می‌کنید، دنبال محصولات "تجارت عادلانه" باشید: Fairtrade.org.uk فهرست‌هایی دارد تا بتوانید آن‌ها را در سوپرمارکت‌ها پیدا کنید، و پیوندهایی دارد به تارنماهای بین‌المللی. "اخلاق مند شو" (getethical.com) راهنمایی است انگلیسی برای خرید معقول و درست، در حالی که "خرید مسئول" (responsilbeshopper.com) معادل آمریکایی آن است. در ضمن به کیلومتر از خوراکی‌ها هم فکر کن: بجای سبزیجات گران قیمت "غیر فصل" که نصف دنیا را پرواز کرده‌اند، محصولات محلی پرکیفیت را بازکشف کنید. "جنبش کند خوراک" (Slowfood.com) منبع خوبی است.

بعضی بانک‌ها شروع کرده‌اند به استفاده از رویه‌های سرمایه‌گذاری اخلاقی در کار و کاسبی‌شان: بانک تعاونی انگلیس (co-operativebank.co.uk) و بانک شهروند کانادا (citizenbank.ca) در کنار بانک‌های

^{۴۴} . شعار سازمان ملل (م).



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

دیگر، کسب و کارشان را با رعایت رهنمودهای اکید اخلاقی اداره می‌کنند، و در همان حال بانک هلندی تریودس بانک (triodes.com) به مشتریان خود فرصت می‌دهد تا در پروژه‌های خاصی همچون پروژه‌های خرده‌سوام در کشورهای در حال رشد یا پروژه‌هایی برای تکمیل و پژوهش منابع انرژی جایگزین نفت سرمایه‌گذاری کنند. و برای این که بازار رفتن‌شان از احساس گناه، کمی بیش‌تر خالی شود، بعضی از بانک‌ها کارت‌های اعتباری عرضه کرده‌اند که هر بار از آن‌ها استفاده کنید، بانک خود به خود به سازمان خیریه‌ی دلخواهتان قدری کمک می‌کند.

همه‌ی این‌ها فکرهایی هستند انگشت‌شمار – احتمالاً خودتان یک عالمه از این راه‌ها خواهید یافت. مهمترین نکته، این است که بفهمید همین کارهای کوچک تفاوتی و تغییری بوجود می‌آورند، و اگر آدم‌های بسیاری به‌این شیوه‌ی زندگی بپیوندند، تفاوتی بوجود می‌آورند که می‌توانی آن را ببینی. کنش‌گری، بحث نمود و تظاهر و شعارهای پر سر و صدا نیست. در واقع کنش‌گری می‌تواند همین کارهای روزمره باشد، یعنی جنبش‌هایی که دنیا را واقعاً تکان و تغییر می‌دهند.



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly

نمایه‌ی "۵۰ واقعت ..."

را از آدرس زیر می‌توانید دانلود کنید:

www.gholamalikeshani.persiangu.com/document/namayeh



@caffeinebookly



caffeinebookly



@caffeinebookly



caffeinebookly



t.me/caffeinebookly